خرافات وفور
در زیارات قبور

تالیف: آیت الله العظمی

علامه سید ابو الفضل ابن الرضا برقعی قمی

متولد:۱۳۲۹هـق مطابق با ۱۲۸۷شمسی

متوفای:۱۴۱۳هـق مطابق با ۱۳۷۲ شمسی

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

خـرافـت ضـد آیـات الهـی است
ولی مذهب خرافت را پناهی است
خـــرافت نیست در دیـــن الهـــی
ز مذهب باشــد این کفر و تباهـی

پیشگفتار

خوانندۀ گرامی!

شاید برای شما هم اتفاق افتاده باشد که گاهی فلان موضـوع طـوری گنـگ و مبهم می‌نماید که تشخیص آن مقدور نیست، یا یک خبر از راه دور تـا زمـانی کـه مستند ثابت نشود به اندازه‌ای برای شما گیج کننده و خسته کننده است که شما را کلافه می‌کند بویژه اگر موضوع خیلی مهـم باشـد، کشـمکش مـذاهب و مکاتـب اعتقادی و فکری قرنهاست ادامه دارد و در این اواخر با پیشرفت علم و تکنولوژی و رشد چشمگیر اقتصاد و اسباب و امکانات نشر و پخش و دعوت پر و پا قـرص بسیاری از این مذاهب و مکاتب اعتقادی و فکری راه تبلیغـات و پروپاگنـده را در سطح خیلی قوی و گسترده ای پیش گرفته اند بگونه‌ای که شـاید بـرای خیلـی‌هـا حتی کسانی که اهل فکر و مطالعه هستند صدها شبهه و اشکال ایجـاد کـرده انـد، یکی از قوی‌ترین و قدرت مندترین این مذاهب اعتقادی مذهب شـیعه اثناعشـری است که گر چه پنج درصد (۵٪) مسلمانان جهان را بیشتر تشکیل نمـی‌دهنـد امـا بدلیل داشتن امکانات سیاسی و اقتصـادی گسـترده چنـان طوفـانی از تبلیغـات و شایعات و شبهات بپا کرده اند که خودشـان هـم در شـگفت انـد، بخشـی از ایـن تبلیغات متعلق به موضع به اصطلاح خودشان «استبصار» [منظور از استبصار یعنـی راهیاب شدن و هدایت یافتن از مذهب اهل سـنت بـه مـذهب شـیعه اثناعشـری] است. مبلغان مذهب اثناعشری به گزاف مدعی هستند که تعـدادی از شخصـیتهای عمده اهل سنت از عقیده خودشان برگشته و مذهب اثناعشری را پذیرفته انـد امـا دریغ از یک سند و مدرک قاطع، گاهی مصری و گاهی اردنی و گـاهی آسـیایی و گاهی اروپـایی و آفریقـایی مستبصـر مـی‌شـوند، نـه افـراد عـادی بلکـه علمـاء و

دانشمندان، جالب اینکه این فتوحات مبین! زیـر عبـای وحـدت و تقریـب انجـام می‌گیرد!.

در این اسلام ناب! تناقض زیاد است این هـم یکـی!، اگـر وحـدت و تقریـب است این ادعاها چیست؟! اگر هدف و برنامه «استبصـار» اهـل سـنت اسـت پـس شعار وحدت و تقریب چه معنایی دارد؟! اگر این ادعاها درست مـی‌بـود حـداقل این تناقض هم کمی وزن می داشـت امـا کجاسـت استبصـار و هـدایت علمـاء و شخصیتهای اهل سنت؟! چند نفر گمنام و بی‌هویت به خود اجازه داده و برایشـان سوژه ساخته اند که گویا اینها هدایت شده انـد یـا عـده‌ای عـوام از فـلان کشـور آفریقایی یا آسیایی به خاطر سد رمق و فرار از شرایط سخت زندگی فقیرانه تن به شیعه شدن و حتی نصـرانی شـدن مـی‌دهنـد! امـا کجاسـت «استبصـار» علمـاء و شخصیتهای اهل سنت؟!

اما در عوض شخصیتهای بزرگ و حقیقی که با علم و دانش و عقل و منطق از خرافات روی گردانیده و راه حق را انتخاب کرده اند آقایان سعی می‌کنند که آنهـا را در تاریکی مطلق نگه دارند و هیچ‌گونه اثری از آنان بدست مردم نرسد.

اما این واقعیت است که این شخصیت‌های بزرگواری که از تشـیع بـه مـذهب اهل سنت روی آورده اند نه تنها عالمند بلکه مانند سایر اهل سنت همـواره داعـی وحدت حقیقی بوده و هستند، غیر از آیت الله سید ابوالفضل برقعـی قمـی مؤلـف این کتاب که ایشان را با قلم خودشان خواهید شناخت چند شخصیت را بـه طـور نمونه معرفی می‌کنیم:

۱- آیت الله سید علی اصغر بنابی تبریزی

۲- علامه سید اسماعیل آل اسحاق خوئینی زنجانی

۳- استاد حیدر علی قلمداران قمی

٤- آیت الله شریعت سنگلجی تهرانی

۵- دکتر یوسف شعار تبریزی

٦- مهندس محمد حسین برازنده مشهدی

۷- حجت الإسلام دکتر مرتضی رادمهر تهرانی

۸- علی رضا محمدی تهرانی

۹- استاد علی محمد قضیبی بحرینی

۱۰- آیت الله العظمی محمد بن محمد مهدی خالصی عراقی

۱۱- آیت الله اسدالله خرقانی

۱۲- دکتر صادق تقوی، استاد صادق دانشگاه تهران

۱۳- دکتر علی مظفریان شیرازی

که تقریبا تمامی شخصیتها از خود آثار علمی و تحقیقی به جای گذاشته‌اند، امیدواریم پس از مطالعۀ این کتاب خوانندگان عزیز خود قضاوت کنند که حق چیست و حق جو کیست و چه کسانی باید راه استبصار را بپیمایند!.

اما از پیروان و داعیان شیعۀ اثناعشری مخلصانه و مجدانه خواهشمندیم که برای تحقق وحدت واقعی بین مسلمانان از لعنت و نفرین صحابۀ رسول الله ﷺ، و رضی الله عنهم أجمعین، دست بردارند و از تبلیغ منفی و منحرف کردن اهل سنت صرف نظر کنند تا همۀ امت اسلامی بتواند در مقابل دشمنان اسلام محکم و استوار بایستد و از مقدسات اسلامی دفاع کند.

اگر قرار باشد به بهانۀ وحدت و تقریب، بعضی مسلمانان ناآگاه و خوش نیت اهل سنت را از عقاید و باورهایشان منحرف کرده و از مذهب اصیل اهل سنت

دور کنند و به مذهب شیعهٔ اثناعشری سوق دهنـد، مطمـئن باشـند کـه مسـلمانان بالاخره از این برخورد غیر اخلاقی سر در خواهنـد آورد و آنگـاه همـهٔ تلاشـها و زحمتهایشان بر باد خواهد رفت، به امید آنکه عقلای این مذهب با مسـلمانان رک و راست پیش بیایند و در فکر وحدت عملی و حقیقـی مسـلمانان باشـند و جلـو فعالان عاطفی خودشان را بگیرند زیرا که مصلحت علیای امت اسـلامی مهمتـر از مصلحت یک مذهب و طائفه است و وحدت و اتحاد هرگز با دشـنام و اهانـت و لعن و نفرین و تبلیغ برای شیعه گری ممکن نیست.

ناشر

زندگی نامه مؤلف از زبان خودش(۱)

حمد و سپاس خدایی را که به این ناچیز تمیز درک حق و باطل داد و ما را به سوی خود راهنمایی کرد.

الحمدلله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، إلهي أنت دللتني عليك ولولا أنت لم أدر ما أنت و درود نامعدود بر رسول محمود محمد مصطفی ﷺ وأصحابه وأتباعه الذين اتبعوه بإحسان إلى يوم لقائه.

و بعد. عده‌ای از دوستان و همفکران اصرار کردند که این حقیر فقیر سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی، شرح احوال و تاریخ زندگی خود را به رشته‌ی تحریر در آورم و عقاید خود را نیز ضمن ذکر احوال خود بنگارم تا مفتریان نتوانند پس از موتم تهمتی جعل نمایند. زیرا کسی که با عقاید خرافی مقدس نمایان مبارزه کرده دشمن بسیار دارد، دشمنانی که چون کسی را مخالف عقاید خود بدانند، از هر گونه تکفیر و تفسیق و تهمت دریغ ندارند و بلکه این کارها را ثواب و مشروع می‌دانند!! و البته در کتب حدیث نیز برای این کار احادیثی جعل و ضبط شده است که اگر فردی کم اطلاع آن روایات را دیده باشد می‌پندارد که آنها صحیح‌اند!

به هر حال این ذره‌ی بی‌مقدار خود را قابل نمی‌دانم که تاریخ زندگانی داشته باشم، ولی برای اجابت اصرار دوستان لازم دانستم که درخواستشان را رد نکنم، و بخشی از زندگانی‌ام را به اختصار برایشان بنگارم، گرچه گوشه‌هایی از آن را در بعضی از تألیفاتم به اشاره ذکر نموده‌ام و به لحاظ اهمیت آنها ناگزیر در اینجا نیز بعضی از آن مطالب را تکرار می‌کنم.

---

(۱)- خوانندگان گرامی! لازم به ذکر است که شایسته دانستیم مؤلف این کتاب آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی را از زبان خود ایشان معرفی کنیم لـذا مطالبی را بـه طـور پراکنـده از کتاب سوانح ایام یا خاطرات که به قلم توانای خود ایشان نگاشته شده را انتخاب کردیم. ان شاءالله کـه بتوانید شخصیت این بزرگوار را بدرستی بشناسید و تأکید می‌کنیم برای آشـنایی بیشـتر بـا ایـن چهـره ناشناختهٔ ایران زمین تمام کتابهای دیگر ایشان بویژه سوانح ایام (یا خاطرات) مراجعه کنید.

[نسب مؤلف]

بدانکه نویسنده از اهل قم و پدرانم تا سی نسل در قم بوده‌اند و جد اعلایم که در قم وارد شده و توقف کرده موسی مبرقع فرزند امام محمد تقی فرزند حضرت علی بن موسی الرضا عليه السلام می باشد که اکنون قبر او در قم معروف و مشهور است، و سلسه نسبم چون به موسی مبرقع می رسد ما را برقعی می‌گویند، و چون به حضرت رضا می‌رسد رضوی و یا ابن الرضا می‌خوانند و از همین جهت است که شناسنامه‌ی خود را «ابن الرضا» گرفته‌ام.

سلسله‌ی نسب و شجره نامه‌ام، چنانکه در کتب انساب و مشجرات (شجره‌نامه) ذکر شده و در یکی از تألیفاتم موسوم به «تراجم الرجال» نیز در باب الف نوشته‌ام، چنین است: ابوالفضل بن حسن بن احمد بن رضی الدین بن میر یحیی بن میر میران بن امیران الأول ابن میر صفی الدین بن میر ابوالقاسم بن میر یحیی بن السید محسن الرضوی الرئیس بمشهدالرضا من أعلام زمانه بن رضی الدین بن فخر الدین علی بن رضی الدین حسین پادشاه بن ابی القاسم علی بن أبی علی محمد بن احمد بن محمد الأعرج ابن احمد بن موسی المبرقع، ابن الامام محمد الجواد. رضی الله عن آبائی و عنی وغفرالله لی ولهم.

والدم سید حسن، اعتنایی به دنیا نداشت و فقیر و تهی دست و از زاهدترین مردم بود و در سنین پیری و در حال ضعف و ناتوانی حتی در فصل زمستان و در هوای یخ بندان، کار می کرد. ولی خوش حالت و شاد و شب زنده دار و اهل عبادت و بسیار افتاده حال و سخاوتمند و متواضع بود. و أما جد اول یعنی والد والدم، سید احمد مجتهدی بود مبارز و بی‌ریا و از شاگردان میرزای شیرازی صاحب فتوای تحریم تنباکو، و مورد توجه وی بود و چنانکه در «تراجم الرجال» نیز آورده‌ام وی پس از ارتقاء به درجه‌ی اجتهاد از سامراء به قم مراجعت کرد و مرجع امور دین و حل و فسخ و قضاوت شرعی محل بود و اثاث البیت او مانند سلمان و زندگی او ساده مانند ابوذر بود و درهم و دیناری از مردم توقع نداشت.

[تحصیلات ابتدایی]

به هر حال چون پدرم فاقد مال دنیا بود، در تعلیم و تربیت ما استطاعتی نداشت، بلکه به برکت کوشش و جوشش مادرم که مرا به مکتب می فرستاد و هر طور بود ماهی یک ریال به عنوان شهریه برای معلم می فرستاد، درس خواندم.

مادرم «سکینه سلطان» زنی عابده، زاهده و قانعه بود که پدرش حاج شیخ غلامرضا قمی صاحب کتاب ریاض الحسینی است و مرحوم حاج شیخ غلامحسین واعظ و حاج شیخ علی محرر برادران مادرم می‌باشند و کتاب «فائدة المماة» را شیخ غلامحسین نوشته است. به هر حال مادرم زنی بود بسیار مدبره که فرزندانش را به توفیق إلهی از قحطی نجات داد. و در سال قحطی یعنی در جنگ بین الملل اول که ارتش روسیه وارد ایران شد، این بنده پنج ساله بودم.

هنگام کودکی و رفتن به مکتب مورد توجه معلم نبودم، بلکه به واسطه‌ی گوش دادن به درس اطفال دیگر، کم کم، خواندن و نوشتن را فرا گرفتم. و در مکاتب قدیمه چنین نبود که یک معلم برای تمام شاگردان یک اتاق درس بگوید بلکه هر کدام از اطفال درس اختصاصی داشتند. نویسنده چون شهریه مرتب نمی‌دادم درس خصوصی نداشتم، فقط در پرتو درس اطفال دیگر توانستم پیش بروم و حتی دفتر و کاغذ مرتبی نداشتم بلکه از کاغذهای دکان بقالی و عطاری که یک طرف آن سفید بود استفاده می‌کردم، ولی در عین حال باید شکر کنم که کلاسهای جدید با برنامه‌های خشک و پرخرج به وجود نیامده بود. زیرا با این برنامه‌های جدید هر طفلی باید چندین دفتر و چندین کتاب داشته باشد تا او را به کلاس راه بدهند، اما همچو منی که حتی یک قلم و یک دفتر در سال نمی‌توانستم تهیه کنم چگونه می توانستم دانش بیاموزم.

[تحصیلات حوزوی]

پس از تکمیل درس فارسی و قرآن در همان ایام بود که عالمی به نام حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که از علمای مورد توجه شیعیان بود و در اراک اقامت داشت، بنا به دعوت اهل قم در این شهر اقامت کرد و برای طلاب علوم دینی حوزه‌ای تشکیل داد. نویسنده که ده سال یا ۱۲ سال داشتم تصمیم گرفتم در دروس طلاب شرکت کنم،

و به مدرسه‌ی رضویه که در بازار کهنه‌ی قم واقع است، رفتم تا حجره‌ای تهیه کنم و در آنجا به تحصیل علوم دینی بپردازم. سیدی بنام سید محمد صحاف که پسر خاله‌ی مادرم بود در آن مدرسه تولیت و تصدی داشت و در امور مدرسه نظارت می‌کرد، اما چون کوچک بودم حجره‌ای به من ندادند لذا ایوان مانندی که یک متر در یک متر و در گوشه‌ی دالان مدرسه واقع بود و خادم مدرسه جاروب و سطل خود را در آنجا می‌گذاشت به من واگذار شد، خادم لطف کرده دری شکسته بر آن نصب کرد من هم از خانه‌ی مادر گلیمی آوردم و فرش کردم و مشغول تحصیل شدم و شب و روز در همان حجره‌ی محقر و کوچک بودم که مرا از سرما و گرما حفظ نمی‌کرد، زیرا آن در شکاف و خلل بسیار داشت. به هر حال مدتی قریب به دو سال در آن حجره‌ی محقر بودم و گاهی شاگردی علاف و گاهی شاگردی تاجری را پذیرفته و بودجه‌ی مختصری برای ادامه‌ی تحصیل فراهم می‌کردم. و از طرف پدر و یا خویشاوندان و یا اهل قم هیچگونه کمک و یا تشویقی به کسب علم برایم نبود، تا اینکه تصریف و نحو یعنی دو کتاب مغنی و جامی را خواندم و برای امتحان به نزد حاج شیخ عبدالکریم حائری و بعضی از علمای دینی دیگر که طلاب در محضر ایشان برای امتحان شرکت می‌کردند، رفتم و به خوبی از عهده‌ی امتحان برآمدم. بنا شد شهریه‌ی مختصری که ماهی پنج ریال باشد به من بدهند، ولی ماهی پنج ریال برای مخارج ضروری من کافی نبود، لذا چند نفر را واسطه کردم تا با حاج شیخ عبدالکریم صحبت کردند و قرار شد ماهی هشت ریال برایم مقرر شود. تصمیم گرفتم به آن هشت ریال قناعت کنم و به تحصیل ادامه دهم و برای اینکه بتوانم با همین شهریه زندگی را بگذرانم ماهی چهار ریال به نانوایی می‌دادم که روزی یک قرص و نیم نان جو به من بدهد، چون نان جو قرصی یک دهم ریال قیمت داشت. بنابر این هر روزی سه شاهی برای مصرف نان مقرر داشتم که در ماه می‌شد چهار ریال و نیم. و دو ریال دیگر را برای خورش می‌دادم و یک من برگه زرد آلوی خشک خریداری کردم و در کیسه‌ای در گوشه‌ی حجره‌ام گذاشتم که روزی یک سیر آن را در آب بریزم و با آب زردآلو و نان جو شکم خود را سیر گردانم و یک ریال و نیم دیگر از آن هشت ریال را که باقی می‌ماند برای مخارج حمام می‌گذاشتم که ماهی

چهار مرتبه حمام بروم که هر مرتبه هفت شاهی لازم بود و مجموعا یک ریال و نیم می‌شد.

بدین منوال مدتی به تحصیل ادامه دادم تا به درس خارج رسیدم و فقه و اصول را فرا گرفتم و در ضمن تحصیل، برای طلابی که مقدمات می‌خواندند تدریس می‌کردم و کم کم در ردیف مدرسین حوزه‌ی علمیه قرار گرفتم و بدون داشتن کتاب‌های لازم و از حفظ، فقه و اصول و صرف و نحو و منطق را درس می‌گفتم.

[برقعی از نگاه دیگران]

- علاوه بر این چون در جوانی و در دوران تحصیل با آیت الله سید کاظم شریعتمداری همدرس بودم و در ایام اقامت در قم با ایشان مراوده داشتم، گمان نمی‌کردم وی انصاف را زیر پا بگذارد. وی تا هنگام کتاب «درسی از ولایت» تا حدودی از من حمایت می‌کرد و مهمتر اینکه تأییدیه‌ای برایم نوشته و از من تعریف و تمجید نموده و تصرفات مرا در امور شرعیه مجاز دانسته بود و حتی پس از انتشار «درسی از ولایت» نیز تا مدتی سکوت اختیار کرد. من نیز با توجه به سوابقم با وی، جواب او را به استفتایی که در این موضوع از او شده بود، در کارتی کوچک چاپ و تکثیر کردم و به هر یک از کسانی که به مسجد یا منزل ما می‌آمدند، یکی از این کارتها می‌دادم.

همچنین آیت الله حاج شیخ ذبیح الله محلاتی در پاسخ سؤال مردم درباره کتاب «درسی از ولایت» می نویسد:

- کتاب درسی از ولایت حجت الاسلام عالم عادل آقای برقعی را خوانده‌ام، عقیده او صحیح است و ترویج وهابی نمی‌کند. سخنان مردم تهمت به ایشان است. اتقوا الله حق تقاته، ایشان می‌فرماید این قبیل شعر درست نیست:

جهان اگر فنا شود علی فناش می‌کند قیامت اگر بپا شود علی بپاش می‌کند

بنده هم عرض می کنم این شعر درست نیست.

امضاء: محلاتی

- آقای علی مشکینی نجفی نیز می‌نویسد:

اینجانب علی مشکینی کتاب مستطاب درسی از ولایت را مطالعه نمودم و از مضامین عالیه آن که مطابق با عقل سلیم و منطق دین است خرسند شدم.
امضاء: علی مشکینی

- آقای حجت الاسلام سید وحیدالدین مرعشی نجفی می‌نویسد:

بسمه تعالی

حضرت آقای علامه برقعی دامت افاضاته العالیه، شخصی است مجتهد و عادل و امامی المذهب و بنا به گفتار مشهور (کتاب و تألیف شخص دلیل عقلش و آینه عقیده‌اش می‌باشد) و ایشان مطالب بسیار عالیه راجع به مقام و شأن حضرت امیرالمؤمنین (عليه السلام) و سایر ائمه هدی علیهم السلام در کتاب «عقل و دین» و کتاب «تراجم الرجال» که تازه به طبع رسیده و در سایر کتابهای دیگرشان نوشته‌اند، و جار و جنجال و قیل و قال یک عده اشخاص مغرض و یا عجول و عصبی که کتاب مستطاب درسی از ولایت را کاملا نخوانده و ایمان خود را از دست داده و قضاوت ظالمانه در حق معظم له می‌کنند کوچکترین تأثیری نزد علما و عقلا ندارد **وای به حال کسانی که این ذریه طاهر ائمه هدی علیهم السلام را که از چند نفر مراجع، تصدیق اجتهاد دارد رنجانیده و در عین حال بهتان عظیم و افترای شدید بر یک نفر مسلمان عالم فقیه میزنند. حق تعالی فرموده:** ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلۡفَٰحِشَةُ فِي ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ١٩﴾ (النور: ١٩).

خادم الشرع المبین: سید وحیدالدین مرعشی نجفی
به تاریخ شهر ذی القعده الحرام ۱۳۸۹
١٣٤٨/١٠/٢٢

- آیت الله خویی مرا خوب می‌شناخت و به یاد دارم زمانی که در نجف سخنرانی می‌کردم و البته در آن زمان به خرافات حوزوی مبتلا بودم، ایشان سخنان مرا

بسیار می‌پسندید و برای تشویق و اظهار رضایت از حقیر، پس از پایین آمـدنم از منبر، دهانم را می‌بوسید.

- آقای شاهرودی نیز بسیار مرا تشویق و تمجید می‌کرد. و حتـی زمـانی در نجـف شعب باطله‌ای از فلسفه بوجود آمده و عده‌ای از طلاب به فراگیری کتب و افکار فلاسفه حریص شده بودند و مراجع نجف از من خواستند برای طلاب آنجـا کـه اکثرا در اثر بی اطلاعی از قرآن و سنت، تضاد آنها را با افکار فلاسفه نمـی‌داننـد، سخنرانی کنم، و بدین منظور آیت الله شاهرودی حیاط منزلش را برای سـخنرانی من فرش می‌نمود و از من می‌خواست که منبر بروم و مسـایل اعتقـادی را بـرای طلاب بیان کنم، من نیز درخواست ایشان را اجابت کرده و حقایق را برای طلاب بیان می‌کردم. و ایشان نیز از من اظهار رضایت و تجلیل و تمجید بسیار می‌نمود، ولی در این اواخر که به مبـارزه بـا خرافـات قیـام کـردم همـه کسـانی کـه مـرا می‌شناختند و سوابق مرا می‌دانستند مرا تنها گذاشتند و سکوت اختیـار کردنـد و بعضی از ایشان نیز به مخالفت برخاستند.
- پس از اینکه حکومت شاه سرنگون شد و آقای خمینی به ریاست رسید، خواستم با ایشان تماس بگیرم، زیرا در جوانی حدود سی سال با یکـدیگر همـدرس و در یک حوزه بودیم و ایشان مرا کاملا می‌شناخت و حتـی پـیش از آنکـه بـه ایـران مراجعت کرده و با اوضاع و احوال جدید ایران و وضعیت معممین در ایران آشنا شود، در سخنرانی خود پس از فوت فرزند بزرگش آیت الله حاج سـید مصـطفی خمینی (که متن آن در صفحه ۹ روزنامه کیهان پنجشنبه اول آبان ماه ۱۳۵۹ چاپ شده) هر چند جرأت نکرد اسمم را بیاورد ولی بـه اشـاره گفتـه بـود: «از آقایـان علمای اعلام گله دارم! اینها هم از بسیاری از امور غفلـت دارنـد، از بـاب اینکـه اذهان ساده‌ای دارند، تحت تأثیر تبلیغات سـوئی کـه دسـتگاه راه میانـدازد واقـع می‌شوند، تا از امر بزرگی که همه گرفتار آن هستیم غفلت کنند، دستهایی درکـار است که اینها را بغفلت و امیدارد، یعنی دستهایی هست که چیزی درست کنند و دنبالش سر و صدایی راه بیاندازند، هرچند وقت یکبار مسأله‌ای در ایران درسـت می‌شود و تمام وعاظ محترم و علما و اعلام وقتشان را که باید در مسایل سیاسی

و اجتماعی صرف شود در مسایل جزئی صرف می‌کنند. در اینکه زید مثلا کافر است و عمرو مرتد و آن یک وهابی است صرف می‌کنند. عالمی را که پنجاه سال زحمت کشیده و فقهش از اکثر اینهایی که هستند بهتر است و فقیه‌تر می‌باشد می‌گویند وهابی است!، این اشتباه است، اشخاص را از خودتان جدا نکنید، یکی یکی را کنار نگذارید، نگویید اینکه وهابی است و آن که بی‌دین است و آن نمی‌دانم چه هست؟! (اگر این کار را کردید) برای شما چه می‌ماند؟!»

- با شنیدن نامم آقای خمینی به دخترم احترام بسیار کرد و نامه را گرفت و با خود برد و دخترم برای خداحافظی به اندرون نزد خانواده وی برگشت. زوجه ایشان به دخترم گفت ما جواب نامه را از آقا می‌گیریم و برایتان به تهران می‌آوریم. پس از مدتی خانم ثقفی به تهران آمد و میهمان دخترم شد ولی پاسخی همراهش نبود، فقط گفت: آقا در جواب نامه پدرتان گفتند آقای برقعی خودشان مجتهد و صاحب نظرند، ولی ایشان مردم دار نیستند.
- دیگر آیت الله طالقانی که وقتی در اوایل انقلاب از زندان آزاد شد و من به ملاقاتشان رفتم، در اثنای صحبت ایشان سرش را پیش آورد و در گوشم گفت: مطالب شما حق است ولی فعلاً صلاح نیست که این حقایق را بگوییم! من مطمئنم در آن دنیا از ایشان سؤال می‌کنند: پس کی صلاح است که حقایق را بگویید؟!
- نمی‌دانم اعلامیه‌ام به دست آقای بازرگان رسیده بود یا نه، به هر حال در ایامی که دوره نقاهت را در منزل می‌گذراندم آقای مهندس مهدی بازرگان و دکتر صدر و مهندس توسلی برای عیادتم به منزل ما آمدند. پس از احوال پرسی، صورتم را نشان دادم و گفتم آیا نتیجه تقلید را دیدید، کسی که با من چنین کرده یک مقلد است که کور کورانه از دیگران تقلید می‌کند و اصلاً از آنها نمی‌پرسد، دلیل شما برای صدور چنین دستوری چیست؟ پس شما و دوستانتان از تقلید آخوندها دست بردارید.
- پسرم که می‌دانست آقای موسوی اردبیلی مرا خوب می‌شناسد و در دوران جوانی زمانی که من در انزلی منبر می‌رفتم وی پس از من به منبر می‌رفت.

- رونوشت این نامه را خطاب به آقای محمد امامی کاشانی که قبل از اینکه به مبارزه با خرافات بپردازم، به اینجانب بسیار اظهار ارادت می‌کرد، نیز فرستادند.
- پسرم در دوران طلبگی با محمد محمدی ری شهری مدتی همسایه بود و در مدرسه حجتیه حجره هایشان به هم متصل بود و ری شهری او را می‌شناخت.

از قضا روز جمعه‌ای برای عرض تسلیت به منزل آیت الله فیض، که از اهالی قم و از خویشاوندان ما و مدعی مرجعیت نیز بود، رفتم. آن روز ایشان مجلس روضه و دعا داشت، چون برای دلداری و تسلیت گویی خدمت ایشان رسیدم با آنکه همیشه اظهار لطف و خصوصیت می‌کرد، این مرتبه با چهره‌ای عبوس با من روبرو شد، مثل آنکه به نویسنده اعتراض داشت، عرض کردم آیا اتفاقی افتاده که اوقات شما تلخ است؟ در جواب فرمودند من از شما توقع نداشتم. عرض کردم موضوع چیست؟ گفت شما نامه‌ای نوشته‌اید و مرا تهدید کرده‌اید که اگر غیر از بروجردی را برای مرجعیت معرفی کنم آبروی ما را در بازار قم می‌ریزید. عرض کردم من از این نامه خبری ندارم، ممکن است نامه را بیاورید اگر امضا و خط من باشد مجعول است و برایشان قسم خوردم تا ایشان سخنم را باور کردند.

پس از خاتمه مجلس که بیرون آمدم، حیرت زده در این اندیشه بودم که دست مرموزی برای تعیین مرجع تقلید درکار است و قضیه آنچنان که من می‌پندارم ساده نیست. فهمیدم مرجعیت هم بازی شده برای بازیگرها، و با قضایای بعدی معلوم شد دستی مرموز آقای بروجردی را مرجع کرد و از وجود او بهره‌ها برد.

- در سال ۱۳۲۸ شمسی در زمان رئیس الوزرایی احمد قوام، آیت الله کاشانی قصد دخالت در انتخابات کرد تا از تعداد وکلای انتصابی دربار در مجلس بکاهد. نویسنده از دوستان صمیمی آیت الله کاشانی بودم و تابستانها که می‌آمدم تهران به منزل ایشان وارد می‌شدم، در همین سال بود که به من فرمودند شما بروید یک ماشین دربست کرایه کنید برای سفر به خراسان، این بنده نیز چنین کردم و مهیای مسافرت شدیم. آقای شیخ محمد باقر کمره‌ای و یکی دو نفر دیگر نیز حاضر شدند با نویسنده و آقای کاشانی و یکی از فرزندانشان که جمعا شش نفر می‌شدیم به طرف مشهد حرکت کردیم، دولت از مسافرت ما وحشت داشت که

مبادا در شهرهای بین راه، ایشان وکلایی را برای مجلس تعیین و پیشنهاد کند و مردم را ترغیب کند به انتخابات و تعیین نمایندگانی که خیرخواه ملت باشند، و لذا چون ما از تهران حرکت کردیم، شهرهای بین راه مطلع و آماده استقبال شدند و از آن طرف دولت به مأمورین شهرستانهای بین راه ابلاغ کرده بود که تا می‌توانند اخلال کنند و بهانه‌ای بدست دولت بدهند که آیت الله کاشانی را به تهران برگردانند.

- سرهنگ و اطرافیان چون نوشته‌ی مرا دیدند گفتند خوب نوشته‌اید، نامه را بردند و فردای آن روز آمدند که شاه دستور داده ملای قمی و همراهانش آزادند.

- در اتاق متصل به اتاق ما عده‌ای از توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها محبوس بودند، پیغام دادند که ما می‌خواهیم فلانی را ببینیم. گفتم اشکالی ندارد تشریف بیاورند. عده‌ای غیر روحانی که با من بازداشت بودند، گفتند ممکن است ما را به کمونیست بودن متهم کنند. من گفتم چه اتهامی، نترسید بگذارید بیایند. به هر حال آمدند و اظهار خوشوقتی کردند که یک نفر روحانی شجاع هم پیدا می‌شود که با دیکتاتوری مخالف باشد. ما با ایشان گرم گرفتیم، آنها سؤالات و اشکالاتی به قوانین اسلام داشتند که به آنها جواب گفتم.

- چون ما را در توپخانه پیاده کردند، با همراهان خداحافظی کردم و رفتم منزل آقای کاشانی، کاشانی مجتهدی بود شجاع و بیدار. اگر چه خودش در لبنان تبعید بود، ولی خانواده‌اش در تهران بودند. چون من وارد شدم بسیار خوشحال شدند.

در آن زمان تمام اهل علم از سیاست و امور مملکتی برکنار بودند و دوری می‌جستند و اگر کسی مانند کاشانی و یا این بنده وارد مبارزه با دیکتاتوری می‌شدیم چندان مورد علاقه مردم نبودیم، و اصلا مردم ایران و خود ایران مانند قبرستانی بود که سرنوشتش به دست گورکن‌ها باشد که هر کاری بخواهند با مرده می‌کنند! فردی مانند کاشانی منحصر به فرد بود و ایشان زجر و حبس زیاد دید تا حرکتی و موجی در ایران بوجود آورد تا آن زمان جبهه‌ی ملی و جبهه‌ی غیر ملی اصلا وجود نداشت، و مرحوم مصدق را جز معدودی نمی‌شناختند. ولی چون کاشانی سعی داشت یک مجلس شورای

ملی و وکلای خیرخواه ملت سرکار بیایند، لذا فتوا می‌داد که بر جوانان واجب است در انتخابات دخالت کنند، و لذا در همان زندان لبنان به اینجانب نامه‌ای نوشت که آقای برقعی مانند آخوندهای دیگر مسجد را دکان قرار نده و بپرداز به بیداری مردم و به سخن مردم که می‌گویند آخوند خوب کسی است که کاری به اوضاع ملت نداشته باشد وکناره‌گیر باشد، گوش مده و کاری کنید که مردم مصدق را انتخاب کنند، تا آن وقت ملت نمی‌دانستند مصدق کیست، و چه کاره است، کاشانی به تمام دوستانش توصیه می‌کرد که وکلایی صحیح العمل از آنجمله مصدق را انتخاب کنید، پس به واسطه‌ی سفارشات و سخنرانی‌های کاشانی و پیروانش[که در رأسشان خود ایشان یعنی آیت الله ابوالفضل برقعی قمی بود] مردم نام مصدق را شنیدند و تا اندازه‌ای شناختند. و در مواقع انتخابات مریدان کاشانی از اول شب تا صبح در پای صندوقها می‌خوابیدند که مبادا صندوق عوض شود و کاشانی و مصدق وکیل نشوند، مردم را تحریک می‌کردیم به رأی دادن به آقای کاشانی و مصدق و چند نفری که با این دو نفر همراه بودند، تا اینکه به واسطه فعالیت مریدان کاشانی این دو نفر رأی آوردند و وکیل تهران شدند، دولت ناچار شد کاشانی را آزاد کند و از لبنان به ایران آورد.

چون ملت خبر شد که کاشانی با هواپیما وارد تهران می‌شود، لذا همان روز ورود ایشان از فرودگاه مهرآباد تا درب منزل ایشان مملو از جمعیت بود. ما آن روز در تهران فعالیت می‌کردیم، تا استقبال خوبی از ایشان به عمل آید.

[جلوگیری از تجلیل و دفن جنازه رضاشاه در قم]

چند سال طول نکشید که رضاشاه در جزیره موریس فوت شد، معروف است که در آن جزیره قدم می‌زده و به خود گفته اعلیحضرت، قدر قدرت، قوی شوکت، زکی آی زکی، آی زکی، که یاد زمان سلطنت خود می‌کرده و مقصود او این بوده که در ایران اطرافیان او یک مشت مردمان هوا پرست متملق بودند که به او می‌گفتند اعلی حضرت قدر قدرت، و چون وفات کرد جنازه او را به ایران آوردند، و دولت و شاه تشویق می‌کردند که مردم از جنازه او تجلیل کنند و با تشریفات زیادی جنازه را در قم دفن کنند، و علما و بزرگان قم را دعوت کردند که از جنازه استقبال به عمل آید، آیت الله بروجردی که

مرجع تقلید بود با صفوف طلاب بر جنازه او نماز بخوانند، و آقای بروجردی که یکی از علمای ریاست مآب بود و از هر کاری برای حفظ ریاست خود خودداری نمی کرد و به علاوه به شاه و درباریان و وکلای مجلس علاقه داشت، حاضر گردید تا بر جنازه شاه اقامه نماز کند.

نویسنده فکر کردم که اگر از جنازه رضاشاه تجلیل شود تمام کارهای فاسد او امضاء خواهد شد، درصدد برآمدم کاری کنم که مانع از تجلیل جنازه گردد. چند نفر طلبه جوان به نام فداییان اسلام تازه با من رفیق شده بودند، در آن زمان تقریبا سی و پنج سال داشتم و از مدرسین حوزه علمیه قم بودم، این فداییان جوان که سنشان از پانزده الی بیست و پنج سال بیشتر نبود با من مأنوس بودند و پناهگاه ایشان منزل ما بود، و برخی از ایشان نیز نزد نویسنده درس می‌خواندند. با آنان مشورت کردم که در منع تجلیل جنازه پهلوی فکری بکنید، گفتند شما اعلامیه بنویسید ما آن را نشر می‌دهیم.

اعلامیه‌ای نوشتم و در آن تهدید کردم که هر کس بر جنازه شاه نماز بخواند و یا در تشییع جنازه او حاضر شود، برخلاف موازین دین رفتار کرده و ما او را ترور خواهیم نمود.

این اعلامیه چون منتشر شد، اثر بسیار خوبی داشت و کسانی که برای نماز بر جنازه دعوت شده بودند مخصوصا آقای بروجردی به هراس افتادند که مبادا به ایشان توهین شود و یا مورد حمله واقع شوند. و لذا در صدد بر آمدند که ناشرین اعلامیه را پیدا کنند، فداییان که در قم منزل معینی نداشتند پراکنده و اکثرا مقیم تهران بودند و احتمال چنین کاری به ایشان نمی‌رفت، و از طرفی کمتر احتمال می‌دادند که نویسنده اعلامیه‌ای به آن تندی، سید ابوالفضل برقعی قمی باشد و علاوه بر این وقت ورود جنازه بسیار نزدیک و افکار مسئولان حکومت پریشان بود، تا اینکه جنازه را وارد کردند، ولی آن چنانکه می‌خواستند تجلیل نشد، و چون در مسجد امام قم مجلس فاتحه‌ای گرفتند و سیدی به نام موسی خوئی قصد داشت در آن مجلس شرکت کند، رفقای ما او را گرفتند و کتک زدند به طوری که خون از سرش جاری شد، چون دولت چنین دید از دفن جنازه در قم منصرف شد و جنازه را به تهران بردند، دیگر در تهران چه شده، بنده حاضر نبودم.

[اشعار مؤلف راجع به مظلومیت خود]

در ایامی که روحانی نمایان و دکانداران مذهبی علیه من متحد و کمر به بدنام کردنم بسته بودند و به دولت شاه و اعمال زور متوسل شدند و عوام را برای غصب مسجد [گذر دفتر وزیر] تحریک کردند و منزلم در محاصره آنان قرار داشت و امنیت از زندگیم سلب شده بود، ابیات ذیل را سرودم:

گمرهان را بهر خود دشمن نمود — برقعی چون راه حق روشن نمود
راه پرخار است و پرآزار بود — آری آری راه حق دشوار بود
بایدش سختی کشد در راه حق — هر که عزت خواهد از درگاه حق
روضه خوانان عوام بی حیا — زین سبب عالم نمایان دغا
با خران خود به کوشش آمدند — پس به همدستی به جنبش آمدند
تا که بنمودند ما را متهم — رشوه ها دادند بر اهل ستم
بسته شد مسجد ز اهل شور و شر — پس به زور پاسبان و سیم و زر
باز شد دکان نقالان خواب — پایگاه حق پرستی شد خراب
جای آن شد نقل کذب هر کتاب — پایگاه دین و قرآن شد خراب
سود دیدی نی زیان زین کار و بار — برقعی گفتا به دل ای هوشیار
غم مخور در راه حق پرداختی — گفت بادل، آنچه اینجا باختی
آنچه آید پیش، حق پدر چاره ساز — نیست بازی کار حق، خود را مباز
صاحب مسجد تو را اندر دل است — گرکه مسجد رفت گو رو کان گل است
تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست — گرکه مسجد رفت گو رو، باک نیست
ترک آن بنما که مسجد شد دکان — گشت مسجد خانقاه صوفیان
جای جمع حق پرستان مسجد است — جای درس و بحث قرآن، مسجد است
نیست مسجد جای هر شمر و سنان — نیست مسجد جای مدح و روضه خوان

روضه‌خوانست روضه‌خوانست‌روضه خوان   آنکه همکار است با شمر و سنان
دین حق را میکن از بدعت جدا   اقتدا کن بر إمام لافتی
نی امامی که کند دین را دکان   آن امام کارگر در بوستان
نی گرفتی مسجدی با شر و شور   آن امامی که نبودی اهل زور
می نخوردی آن امام از این حرام   نی گرفتی خمس یا سهم امام
نی امام فاسقان بی خبر   آن امام دانش و فضل و هنر
ناخدایان را نخواندی در دعا   آن امامی که نخواندی جز خدا
ناخدای کشتی امکان یک است   قاضی الحاجات در عالم تک است
خاک و باد و آب سرگردان اوست   آن که هستی، نقشی از فرمان اوست
از حسودان دنی بی خبر   برقعی با حق بساز و کن حذر

خطاب به دشمنان خود نیز با عنوان به دشمنها رسان پیغام ما را شعری سرودم:

دشمن ما را سعادت یار باد   روز و شب با عز و شأنش کارباد
هر که کافر خواند ما را گو بخوان   او میان مردمان دیندار باد
هر که خاری می‌نهد در راه ما   بار إلها راه او گلزار باد
هر که چاهی می‌کند در راه ما   راه او خواهم همی هموار باد
هر که علم و فضل ما را منکراست   ملک و مالش در جهان بسیار باد
هر که گوید برقعی دیوانه است   گوکه ما دیوانه، او هوشیار باد!
ما نه اهل جنگ و نی ظلم ونه زور   دادخواه ما به عقبی قادر جبار باد

همچنین در همان احوال پنداری مورد إلهام حضرت حق واقع شده‌ام، مستزاد ذیل را سرودم:

غم مخور یار توام   بنده بی کس من، من کس و غمخوار توام
غم مخور یار توام   گر تو تنها شده ای، غصه مخور یار توام
باز ناامید مشو   گر جهان رفت زدستت، طرف یأس مرو

غـــم مخـــور یـــار تـــوام بـــاز گـــردان جهـــان مـــن حـــق دار تـــوام
از همــــه دیـــده بـــدوز گر تو را نیست انیسی به جهان در شب و روز
غـــم مخـــور یـــار تـــوام مـــونس تـــو، همـــه جـــا و مـــددگار تـــوام
نیســـت حـــق را بـــدلی گـــر چـــه حـــق را نبـــود رونـــق بـــازار ولـــی
غـــم مخـــور یـــار تـــوام أظهـــر الحـــق، کـــه مـــن رونـــق بـــازار تـــوام
نیســـت یـــک دادرســـی گـــر تـــو را کارگشـــایی نبـــود هـــیچ کســـی
غـــم مخـــور یـــار تـــوام غـــم مخـــور کـــار گشـــا هســـتم و در کـــارتوام
تـــا کـــه شایســـته کنـــد گر تو را غصه و غـم، رنـج و سـتم خسـته کنـد
غـــم مخـــور یـــار تـــوام رو بـــه مـــن آر کـــه مـــن دافـــع آزار تـــوام
غمـــت از ذلـــت نیســـت رنج و غمهای تو بـی‌علـت و بیحکمـت نیسـت
غـــم مخـــور یـــار تـــوام مصـلحت بـین و گنـه بخـش و نگهـدار تـوام
مســـجد و محفـــل تـــو گـــر کـــه اوبـــاش بکندنـــد در منـــزل تـــو
غـــم مخـــور یـــار تـــوام بـا خبـر بـاش کـه مـن حـافظ آثـار تـوام
کـــان هـــذا لـــولا دوسـت دارم شـنوم صـوت تـو در رنـج وبـلا
غـــم مخـــور یـــار تـــوام طالـب نالـه و افغـان بـه شـب تـار تـوام
بـــاش یـــک بنـــده حُـــر گـر رمیدنـد ز تـو مـردم دون، غصـه مخـور
غـــم مخـــور یـــار تـــوام مـــن رفیـــق تـــو و هـــم نـــاظر پیکـــار تـــوام
یـــا دلـــت بریـــان اســـت گـر ز غمهـای جهـان دیـده تـو گریـان اسـت
غـــم مخـــور یـــار تـــوام مـــن تلافـــی کـــن آن دیـــده خونبـــار تـــوام
یـــا دلـــت غمگـــین اســـت بـر دلـت بـار غـم و غصـه اگـر سـنگین اسـت
غـــم مخـــور یـــار تـــوام دافـــع هـــر غـــم و شـــوینده زدل بـــار تـــوام
بـــاز بـــا یـــزدان بـــاش گـر کسـی نـاز تـو را مـی نخـرد خنـدان بـاش
غـــم مخـــور یـــار تـــوام راز بـا خـالق خـود گـو کـه خریـدار تـوام
غـــم خـــود بـــا مـــن گـــو گـر کـه مظلـوم شـدی از سـتم و جـور عـدو
غـــم مخـــور یـــار تـــوام دادگـــر حقـــم و از عـــدل، طرفـــدار تـــوام

در ره ذوالمنن است برقعی سعی تو گر بهر من است
غم مخور یار توام قابل سعی تو و ناشر افکار توام

[شعری در باره اوضاع کنونی ایران]

اینجانب در بارۀ اوضاع ایران در این زمانه، شعر زیر را سروده‌ام:

محفلی بود و نازنین یاری یاری آگاه و نیک پنداری
گفتمش در زمینه اسلام بازگو آنچه گفتنی داری
گفت: دینی بدون روحانی فارغ از هر کشیش و احباری
مصطفی مجتهد نبود و أمی بود مرتضی هم نه مرد بیکاری
گفتمش: رهنمای مردم کیست؟ چه کس از دین کند نگهداری؟
گفت: هان! رهنما بود قرآن بر همه فرض، دین نگهداری
بر همه علم دین بود واجب واجب عینی است بر طالب
هادی دین کجا فروشد دین نی بود کَلّ و نی که سر باری
دین فروشان نه رهنما باشند دین نباشد ز جنس بازاری
کسب روزی ز راه دین نکنند دینشان ایمن از دغلکاری
نردبان سیاستش نکنند دینشان ایمن از دکانداری
حکمرانی نداشت پیش علی ارزش کفش پاره خواری
ملک ایشان قلمرو دلهاست نه حجاز و هلند و بلغاری
نقش آخوند را شدم جویا گفت: بر دوش خلق سر باری
کار او را چه؟ جستجو کردم گفت: تکفیر و حبس و کشتاری
او بُوَد مست از شراب غرور کی به عهدش بود وفاداری
گفتمش: گو که چیست حزب الله؟ گفت: احیای رسم تاتاری
گفتمش: حال مملکت چونست؟ گفت: بیمار بی پرستاری

گفتمش: انقلاب بهمن ماه داشت از بهر ما چه آثاری؟
گفت: آری ضرر فراوان داشت موجبی شد برای بیداری
ملت اندر هوای آزادی کرد از جان و دل فداکاری
گر چه از چاله اوفتاد به چاه صد برابر شدش گرفتاری
چون ز غفلت به دام افتادند چاره بیداری است و هشیاری
گفتمش: گو نجات کی باشد؟ گفت وقت تضرع و زاری
بایدی جمله از خدا خواهند رفع این سختی و گرفتاری

[مطالعه کتاب الغدیر امینی و نظریه مؤلف در باره آن]

در آنجا [زندان] که بودم کتاب الغدیر تألیف علامه عبدالحسین امینی تبریزی را که سالها پیش خوانده بودم، مجدداً مطالعه کردم، صادقانه و بی‌تعصب بگویم، آنان که گفته‌اند «کار آقای امینی در این کتاب جز افزودن چند سند بر اسناد حدیث غدیر نیست» درست گفته‌اند. اگر این کتاب بتواند عوام یا افراد کم اطلاع و غیر متخصص را بفریبد ولی در نزد مطلعین منصف وزن چندانی نخواهد داشت، مگر آنکه اهل فن نیز از روی تعصب یا به قصد فریفتن عوام به تعریف و تمجید این کتاب بپردازند. به نظر من استاد ما آیت‌الله سید ابوالحسین اصفهانی در این مورد مصیب بود که چون از او در مورد پرداخت هزینهٔ چاپ این کتاب از وجوه شرعیه اجازه خواستند، موافقت نکرد و جواب داد: «پرداخت سهم امام علیه السلام برای چاپ کتاب شعر!!، شاید مورد رضایت آن بزرگوار نباشد».

بسیاری از مستندات این کتاب از منابع نامعتبر که به صدر اسلام اتصال وثیق ندارند أخذ شده که این کار در نظر اهل تحقیق اعتبار ندارد. برخی از احتجاجات او هم قبلاً پاسخ داده شده، ولی ایشان به روی مبارک نیاورده و مجدداً آنها را ذکر کرده است. گمان دارم که اهل فن در باطن می‌دانند که با الغدیر نمی‌توان کار مهمی به نفع مذهب صورت داد و به همین سبب است که طرفداران و مداحان این کتاب که امروز زمام امور در چنگشان است به هیچ وجه اجازه نمی‌دهند کتبی از قبیل تألیف محققانه آقای

حیدرعلی قلمداران به نام «شاهراه اتحاد یا نصوص امامت» یا کتاب باقیات صالحات که توسط یکی از علمای شیعه شبهٔ قاره هند، موسوم به محمد عبدالشکور لکهنوی[۱] و یا کتاب «تحفه اثنی عشریه» تألیف عبدالعزیز دهلوی فرزند شاه ولی الله احمد دهلوی و یا جزوهٔ مختصر «راز دلیران» که آقای عبدالرحمان سربازی آن را خطاب به موسسهٔ «در راه حق و اصول دین» در قم نوشته و کتاب «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» ترجمهٔ این حقیر و نظایر آنها که برای فارسی زبانان قابل استفاده است چاپ شود، بلکه اجازه نمی‌دهند اسم این کتب به گوش مردم برسد. در حالی که اگر مغرض نبوده و حق طلب می‌بودند اجازه می‌دادند که مردم هم ترجمه الغدیر را بخوانند و هم کتب فوق را، تا بتوانند آنها را با یکدیگر مقایسه و از علما دربارهٔ مطالب آنها سؤال کنند و پس از مقایسه اقوال، حق را از باطل تمییز داده و بهترین قول را انتخاب کنند. فقط در این صورت است که به آیه‌ی: «**فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه**» یعنی:

۱- این جمله ظاهرا سهوی است از مؤلف (رحمه الله). کتاب «باقیات صالحات» در واقع ترجمه بخش اول کتاب «آیات بینات» می‌باشد که شاهکار شاخص‌ترین شخصیت علمی هند در زمان خود «حضرت علامه نواب محسن الملک سید محمد مهدی علی خان» است که پس از هدایت به مذهب توحید و یکتاپرستی اهل سنت وجماعت و نجات از شرکیات و بدعات مذهب خودساخته تشیع برای روشن نمودن چهره حقیقت برای قوم و خویش و هم‌کیشان پیشینش به زبان اردو به رشته تحریر درآورد. بخش اول این کتاب چهار بخشی را یکی از علمای برجسته اهل سنت هند بنام «محمد عبدالشکور فاروقی لکنوی» با نام «باقیات صالحات» به فارسی برگردانید. سه بخش دیگر آن تا کنون به فارسی ترجمه نشده است. کتاب «آیات بینات» توانسته تار و پود شیعه را بیرون ریزد، و تا کنون شیعه نتوانسته ردی شایان این کتاب بنویسد. آنها تنها موفق شده‌اند با استفاده از قدرت مال و سیاست در پاکستان و ایران تداول کتاب را قدغن نمایند. البته در سال ۲۰۰٦ میلادی توسط یکی از اندیشمندان هندی که کتاب سبب هدایت او و به نور اسلام و نجات از خزعبلات مذاهب شرکی و بدعتی بوده در هند تجدید چاپ شده است. [مُصحح]
این هم لینک کتاب باقیات صالحات در سایت عقیده:
http://www.aqeedeh.com/view/book/321/
و این هم لینک آیات بینات به زبان اردو: http://www.aqeedeh.com/view/book/1024/

«بشارت ده بندگانی را که سخن را بشنوند و نیکوترینش را پیروی کنند» (الزمر/۱۸) عمل کرده‌اند. أما نه خود چنین می‌کنند و نه اجازه می‌دهند که دیگران اینگونه عمل کنند بلکه جواب امثال مرا با گلوله و یا به زندانی کردن می‌دهند!!

[**استادان**]

علاوه بر ۱- آقای خوانساری نزد شیخ ابوالقاسم کبیر قمی، ۲- حاج شیخ محمدعلی قمی کربلایی، ۳- آقای میرزا محمد سامرایی، ٤- آقای سید محمدحجت کوه کمری، ٥- حاجی شیخ عبدالکریم حایری، ٦- حاج سیدابوالحسن اصفهانی و ۷- آقای شاه آبادی و چند تن دیگر نیز تحصیل کرده‌ام که تعدادی از آنان برایم تصدیق اجتهاد نوشته‌اند که از آن جمله‌اند: «محمد بن رجب علی تهرانی سامرایی» مؤلف کتاب «الإشارات و الدلائل فی ما تقدم و یأتی من الرسائل» و «مستدرک البحار» که ایشان در خاتمه اجازهٔ استادش برایم اجازه‌ای نوشت و متن اجازه ایشان به این حقیر چنین است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطاهرين وبعد فيقول العبد الجاني محمد بن رجبعلي الطهراني عفى عنهما وأوتيا كتابهما بيمينهما قد استجازني السيد الجليل العالم النبيل فخر الأقران والأمائل الابوالفضل البرقعي القمي أدام الله تعالي تأييده رواية ما صحت لي روايته وساغت لي إجازته ولما رأيته أهلاً لذلك وفوق ما هنالك استخرت الله تعالى وأجزته أن يروي عني بالطرق المذكورة في الاجازة المذكورة والطرق المذكورة في المجلد السادس والعشرين كتابنا الكبير مستدرك البحار وهو على عدد مجلدات البحار لحبرنا العلامه المجلسي قدس سره وأخذت عليه ما أخذ علينا من الاحتياط في القول والعمل إن لا ينساني في حيوتي وبعد وفاتي في خلواته ومظان استجابة دعواته كما لا أنساه في عصر يوم الاثنين الرابع والعشرين من رجب الاصب من شهور سنه خمس و ستين بعد الثلاثمائه وألف حامداً مصلياً مستغفراً.

۹- حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی مؤلف کتاب «الذریعه الي تصانیف الشیعه» اجازه زیر را برای این حقیر نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتي

الحمد لله وكفى والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا ونبينا محمد المصطفي وعلى أوصيائه المعصومين الائمه الأثني عشر صلوات الله عليهم أجمعين إلى يوم الدين.

و بعد:فإن السيد السند العلامة المعتمد صاحب مفاخر والمكارم جامع الفضائل والمفاخم المصنف البارع والمؤلف الماهر مولانا الأجل السيد ابوالفضل الرضوي نجل المولى المؤتمن السيد حسن البرقعي القمي دام أفضاله وكثر في حماة الدين أمثاله قد برز من رشحات قلمه الشريف ما يغنينا عن التقريظ والتوصيف قد طلب مني لحسن ظنه إجازة الروايه لنفسه ولمحروسه العزيز الشاب المقبل السعيد السديد السيد محمد حسين حرسه الله من شركل عين فأجزتهما أن يرويا عني جميع ما صحت لي روايته عن كافّة مشايخي الأعلام من الخاص والعام وأخص بالذكر اول مشايخي وهوخاتمة المجتهدين والمحدثين ثالث المجلسيين شيخنا العلامه الحاج الميرزا حسين النوري المتوفي بالنجف الأشرف في سنه ۱۳۲۰ فليرويا أطال الله بقائهما عني عنه بجميع طرقه الخمسه المسطورة في خاتمة كتاب مستدك الوسائل والمشجرة في مواقع النجوم لمن شاء وأحبّ مع رعاية الاحتياط والرجاء من مكارمهما أن يذكراني بالغفران في الحياة وبعد الممات، حررته بيدي المرتعشه في طهران في دار آية الله المغفور له الحاج السيد احمد الطالقاني وأنا المسيء المسمي بمحسن والفاني الشهير بآقا بزرگ الطهراني في سالخ ربيع المولود ۱۳۸۲ (مهر)

۱۰- عبدالنبی نجفی عراقی رفسی مؤلف کتاب «غوالی اللئالی در فروع علم اجمالی» و کتب کثیره دیگر که از شاگردان «میرزا حسین ناییني» بوده است. برایم متن ذیل را نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الذي فضل مداد العلماء علي دماء الشهداء والصلاة والسلام على محمد وآله الأمناء وعلى أصحابه التابعين الصلحاء إلى يوم اللقاء.

امابعد مخفی نماندکه جناب مستطاب عالم فاضل جامع الفضايل والفواضل قدوه الفضلاء و المدرسين معتمد الصلحاء والمقربين عماد العلماء العالمين معتمد الفقهاء والمجتهدين ثقه الاسلام و المسلمين آقای آقاسید ابوالفضل قمی طهرانی معروف و

ملقب بعلامه رضوی سنین متمادیه در نجف اشرف در حوزه دروس خارج حقیر حاضر شدند و نیز در قم سالهای عدیده بحوزه دروس این بنده حاضر شدند برای تحصیل معارف الهیه و علوم شرعیه و مسایل دینیه و نوامیس محمدیه پس آنچه توانست کوشش نمود فکد وجد واجتهد تا آنکه بحمد الله رسید بحد قوه اجتهاد و جایز است از برای ایشان که اگر استنباط نمود احکام شرعیه را بنهج معهود بین أصحاب رضوان الله علیهم اجمعین عمل نمایند بآن، و اجازه دادم ایشان را که نقل روایه نماید از من بطرق نه گانه که برای حقیر باشد بمعصومین علیهم السلام و نیز اجازه دادم وی را در نقل فتاوی کما اینکه مجاز است که تصرف نماید در امور شرعیه که جایز نیست تصدی مگر باجازه مجتهدین و مجاز است در قبض حقوق مالیه و لا سیما سهم امام عليه السلام و تمام اینها مشروط است بمراعات احتیاط و تقوی بتاریخ ذی‌الحجه الحرام فی سنه ۱۳۷۰ من الفانی الجانی نجفی عراقی (مهر)

۱۱- آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی نیز برایم تصدیق اجتهاد نوشت که متن آن را ذیلاً نقل می کنم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله وعلى آله الطاهرين المعصومين وبعد فان جناب العالم العادل حجة الاسلام والمسلمين السيد ابوالفضل العلامه البرقعي الرضوي قد صرف أكثر عمره الشريف في تحصيل المسائل الأصوليه والفقهيه حتى صار ذا القوة القدسيه من رد الفروع الفقهيه إلى أصولها فله العمل بما استنبطه وإجتهده ويحرم عليه التقليد فيما استخرجه وأوصيه بملازمة التقوى ومراعاة الاحتياط والسلام عليه وعلينا وعلى عباد الله الصالحين

الأحقر ابوالقاسم الحسيني الكاشاني (مهر)

۱۲- سید ابوالحسن اصفهانی نیز زمانی که قصد مراجعت از نجف را داشتم، تصدیق زیر را برایم مرقوم نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة و السلام علي خير خلقه محمد وآله الطيبين الطـــاهرين واللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلي يوم الدين وبعد فان جنـــاب الفاضـــل الكامل والعالم العادل مروج الأحكام قُرّة عيني الاعز السيد ابوالفضل البرقعـــي دامـــت تأييداته ممن بذل جهده في تحصيل الأحكام الشرعيه والمعارف الالهيه برهة مـــن عمـــره وشطرا من دهره مجدا في الاستفادة من الاساطين حتي بلغ بحمد الله مرتبة عالية من الفضل والاجتهاد ومقرونا بالصلاح والسداد وله التصدي فيها وأجزته أن يأخذ من سهم الامام عليه السلام بقدر الاحتياج و إرسال الزائد منه إلى النجف و صرف مقدار منها للفقـــراء والسادات وغيرهم و أجزته أن يروي عني جميع ما صحت لي روايته واتضح عندي طريقه و اوصيه بملازمه التقوي ومراعاة الاحتياط و أن لاينساني من الدعاء في مظان الاستجابات والله خير حافظاً وهو ارحم الراحمين ۲۲ ذیحجه ٦٢ ابوالحســـن الموســـوي الاصـــفهاني (مهر)

۱۳- سید شهاب الدین مرعشی معروف به آقا نجفی صاحب تألیفات در مشجرات و انساب برایم اجازه زیر را نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله علي ما أساغ من نعمة وأجاز والصلاة والسلام علي محمد وآله مجاز الحقيقة وحقيقه المجاز وبعد: فإن السيد السند والعالم المعتمد شم سماء النبالة وضحيها وزين الاسرة من آل طه علم الفخار الشامخ و منار الشرف الباذخ قاعدة المجد المؤثل وواسطة العقد المفصل جناب السيد ابوالفضل ابن الشريف العابد السيد حسن الرضوي القمي السيداني دام علاؤه وزيد في ورعه وتقاه أحب ورغب في أن ينتظم في سلك المحدثين والرواة عن اجداده الميامين ويندرج في هذا الدرج العالي والسمط الغالي ولما وجدته أهلا وأحرزت منه علما وفضلا أجزت له الرواية عني بجميع ما صحت روايته وساغت إجازته تم سنده وقويت عنعنته عن مشايخي الكرام أساطين الفقه وحمله الحديث وهم عدة تبلغ المأتين من أصحابنا الإماميه مضافا الي مالي من طرق سائر فرق الإسلام الزيدية والاسماعيلية والحنابلة والشافعية والمالكية والحنفية وغيرها ولا يمكنني البسط بذكر تمام

الطرق فأكتفي بتعداد خمس منها تبركا بهذا العدد وأقول ممن أروي عنه بالاجازة والمناولة والقرائة والسماع والعرض وغيرها من أنحاء تحمل الحديث إمام ائمة الرواية والجهبذ المقدام في الرجال والدراية مركز الاجازة مسند الآفاق علامة العراق استاذي ومن إليه في هذه العلوم إستنادي وعليه اعتمادي حجة الاسلام آيت الله تعالي بين الأنام مولاي و سيدي أبومحمد السيد حسن صدرالدين الموسوي المتوفي سنه ١٣٥٤ ......هذا ما رمت ذكره من الطرق وهي ستة فلجناب السيد أبي الفضل ناله الخير والفضل أن يروي عن مشايخي المذكورين بطرقهم المتصله المعنعنة إلى ائمتنا إلى الرسول وسادات البرية مراعيا للشرائط المقررة في محلها من التثبت في النقل ورعايه الحزم والإحتياط وغيرها وفي الختام أوصيه دام مجده وفاق سعده وجد جده أن لا يدع سلوك طريق التقوي والسداد في أفعاله وأقواله و أن يصرف اكثر عمره في خدمة العلم و الدين وترويج شرع سيد المرسلين صلى الله عليه وآله وسلم وأن لا يغتر بزخارف هذه الدنيا الدنية وزبرجها وأن يكثرمن ذكر الموت فقد ورد أن أكيس المؤمنين أكثرهم ذكراً للموت وأن يكثر من زيارة المقابر والإعتبار بتلك الأجداث الدواثر فانه الترياق الفاروق والدواء النافع للسلوعن الشهوات وأن يتامل في أنهم من كانوا وأين كانوا وكيف كانوا وإلى أين صاروا وكيف صاروا واستبدلوا القصور بالقبور وأن لا يترك صلاة الليل مااستطاع وأن يوقت لنفسه وقتاً يحاسب فيه نفسه فقد ورد من التأكيد منه ما لا مزيد عليه فمنها قوله حاسبوا قبل أن تحاسبوا وقوله حاسب نفسك حسبة الشريك شريكه فانه أدام الله أيامه وأسعد أعوامه أن عين لها وقتا لم تتضيع أوقاته فقد قال توزيع الأوقات توفيرها ومن فوائد المحاسبه أنه أن وقف على زلة في أعماله لدي الحساب تداركها بالتوبة وإبراء الذمة وإن اطلع على خير صدر منه حمد الله وشكر له على التوفيق بهذه النعمة الجليلة وأوصيه حقق الله آماله وأصلح أعماله أن يقلل المخالطة والمعاشرة لأبناء العصر سيما المتسمين بسمة العلم فإن نواديهم ومحافلهم مشتمله على ما يورث سخط الرحمن غالبا إذ أكثر مذاكرتهم الاغتياب وأكل لحوم الإخوان فقد قيل إن الغيبة أكل لحم المغتاب ميتا وإذا كان المغتاب من أهل العلم كان اغتيابه كأكل لحمه ميتاً مسموماً فإن لحوم العلماء مسمومة. عصمنا الله وإياك من الزلل والخطل ومن الهفوة في

القول والعمل إنه القدير على ذلك والجدير بما هنالك وأسأله تعالى أن يجعلك من أعلام الدين ويشد بك وأمثالك أزر المسلمين آمين آمين وأنا الراجي فضل ربه العبد المسكين أبوالمعالي شهاب الدين الحسيني الحسني المرعشي الموسوي الرضوي الصفوي المدعو بالنجفي نسابة آل رسول الله ﷺ عفى الله عنه وكان له وقد فرغ من تحريرها في مجالس أخرها لثلاث مضن من صفر ۱۳۵۸بلدة قم المشرفه حرم الأئمة (مهر)

١٤- شیخ عبدالکریم حائری و ١٥- آیت الله سید محمد حجت کوه کمری نیز برایم تصدیق اجتهاد نوشتند که اصل اجازه‌نامه این دو تن را برای تعیین تکلیف در مسأله سربازی به وزارت فرهنگ آن زمان تحویل دادم که طبعاً باید این دو اجازه‌نامه در اسناد بایگانی آن وزارتخانه موجود باشد، اداره مذکور نیز پس از رؤیت این دو تصدیق گواهی زیر را صادر نمود که در اینجا رونوشت آن را می‌آورم:

١٦- وزارت فرهنگ

نظریه بند اول و تبصرهٔ اول ماده ٦٢ قانون اصلاح پاره‌ای از فصول و مواد قانون نظام، مصوب اسفند ماه ۱۳۲۱ و نظر به آیین نامه رسیدگی به مدارک اجتهاد مصوب ۲۵ آذرماه ۱۳۲۳ شورای عالی فرهنگ، اجازهٔ اجتهاد متعلق به آقای سید ابوالفضل ابن الرضا (برقعی) دارنده شناسنامه شماره ۲۱۲۸۵ صادره از قم متولد ۱۲۸۷ شمسی در هفتصد و پنجاه و چهارمین جلسه شورای عالی فرهنگ، مورخ ۱۳۲۹/۸/۷ مطرح، و صدور اجازه مزبور از مراجع مسلم اجتهاد محرز تشخیص داده شد.

وزیر فرهنگ دکتر شمس الدین جزائری

ناگفته نماند با اینکه در قوانین مشروطه دولت حق نداشت متعرض مجتهدین شود، مع ذلک حکومت به اصطلاح مشروطه گرفتاری بسیار برایم فراهم آورد.

سخن را با یادآوری این نکته به خواننده محترم به پایان می‌برم که دین اسلام در دو امر خلاصه می‌شود: تعظیم خالق و خدمت به مخلوق، آن چنانکه خالق خود فرموده است. برای همگان توفیق قیام به این دو امر را از درگاه ایزد رؤوف خواستارم.

در اینجا، چند بیت از آخر کتاب «دعبل خزاعی و قصیدهٔ تائیه او» که سالها پیش تألیف کرده‌ام و وصف حال اینجانب است، می آورم و پس از آن نیز این کتاب را با

شعری دیگر که خطاب به جوانان است و آن را هنگام سفر به زاهدان سروده‌ام، خاتمه می دهم و از خوانندگان التماس دعا دارم. والسلام علی من اتبع الهدی.

[من و دعبل خزاعی]

اگـــــر زر داد دعبــــــل را امــــــامی — تشـــکر دیـــد از صـــاحب مقـــامی
مــرا صــدها کتــاب اســت و قصــائد — کـــه در آنهـــا بیـــان گشـــته عقایـــد
ندیـــدم یـــک تشـــکر، نـــی عطـــایی — بـــه جـــز ایـــراد و طعـــن نـــاروایی
اگـــر وی بـــود خـــائف از مقامـــات — مــرا خــوف اســت از اهــل خرافــات
اگر وی گریه اش بـر اهـل دیـن اسـت — مــرا گریــه بــرای اصــل دیــن اســت
اگـــر وی گفـــت رازش بـــا امـــامی — مــــرا امنـــــی نباشــــد از مقـــــامی
اگــر اشــعار وی طبــق اصــول اســت — هدف، این مادحین را جمله پول است
اگر سی سال ترسـی داشـت در جـوف — دو سی سال است ما را دل پر از خوف
الهـــا بـــر غـــم و رنجـــم گـــواهی — نـــدارم غیـــر الطافـــت پناهـــــــی
الهـــا مـــن بســـی هســـتم پشـــیمان — چــرا مــرآت گشــتم بهــر کـــــوران
در اینجــا خســته جــانم از بــلا شــد — تــنم رنجــور از صــد ابــتلا شـــــد
زمـــان مـــا زمـــان کفـــر و طغیـــــان — نــدارد دهــر مــا جــز رنــج و عصــیان
در ایـــن پیـــری نـــدارم مـــن انیســـی — نــه یــاری نــی معینــی نــه جلیســــی
مگــر مــا را کنــی مشمــول رحمــت — رســانی مــرگ مــا بــا روح و راحـــت
إلهـــا برقعــــــی را بهـــا کـــــــن — مزیـد فضـل خـود بـر او عطـا کـــن

[خطاب به جوانان]

ای جوانـــان کـــه شـــکر گفتاریـــد — مـــؤمن و ســـالم و خـــوش رفتاریـــد
چــون شــما نــاطق و گــل رخســارید — از خموشـــان جهـــان یـــاد آریـــد
برقعـــی را پـــس مـــوتش گـــه گـــاه — زمحبـــــان خـــــدا بشـــــمارید
گـــاه گـــاهی اگـــرش یـــاد کنیـــد — دســـتی از بهـــر دعـــا برداریـــد

برقعـــی خادمتـــان بـــود و برفـــت | خـــدمتش را بـــه نظـــر بســـپارید
یـاد آریـد از ایـن خسـته کـه بـود | خسـته از محنـت ایـن چـرخ کبـود
دیـــد آزار بـــس از مـــردمِ دون | دل او گشـت پـر از غصـه و خـون
خسـته از زخـم زبـان، زخـم قلـم | خسـته از تهمـت و بهتـان و سـتم
دسـتش ار گشـت ز دنیـا کوتـاه | رفـت در محکمـه عـدل إلـه

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین. ۱۳۷۰/۲/۲هـ.

مقدمه

الحمد لله مالك ديان الدين، مجيب الداعين و المضطرين، ومغيث المهمومين وصريخ المكروبين، وهادي المضلين، وصلى الله على رسوله وعلى آله وأصحابه وأتباعه أجمعين.

یکی از بدعتها که هزاران بدعت دیگر را به همراه خود داشته و بیشتر مردم ما به آن مبتلا گشته و عمر و مال خود را در آن صرف کرده اند زیارت قبور و توجه به آن است. قبل از پرداختن به این موضوع ابتدا لازم است چند مطلب روشن و واضح گردد:

اول آنکه می‌پرسیم ارواح بزرگانی چون پیامبران، اولیاء، صالحین و شهدا در کجا قرار دارند؟ در اعماق قبر یا در بالای آن و یا در اطرافش؟ و آیا اصلا از قبر و زیارت کنندگان آن با خبرند یا خیر؟

دوم آنکه اگر هیچ تعلقی به قبر نداشته باشند به گونه ای که در عالمی دیگر به سر می برند آیا از زیارت کنندگان خود آگاه می‌شوند یا خیر؟

سوم آنکه اگر چنین پنداریم که از حال زوار خود آگاه می‌شوند آیا می‌توانند به دنیا برگردند و خواسته های آنان را برآورده کنند؟

چهارم آنکه آگاهی آنان از درد و رنج و بلاها و مصیبتهای مردم می‌تواند نفعی داشته باشد؟ و آیا از مداحی و ذکر فضایل خود در زیارتنامه‌ها خرسند می‌شوند یا خیر؟ و آیا میل دارند که مردم در مقابل قبرشان با فروتنی ایستاده و هر چه بیشتر از ایشان تعریف و تمجید کرده و به چاپلوسی بپردازند؟ و آیا کسی که خود صبر و تقوایی ندارد می‌تواند با سخن گفتن از صبر و تقوای ایشان به نتیجه ای برسد؟ و آیا کسی که خود نمیتواند از جان و مال خویش در راه دین و جهاد بگذرد حال با ذکر جهاد و شهادت این بزرگان کاری را از پیش می برد؟ و آیا کسی که خود

دینش را آنچنان که باید، خوب نمی‌شناسد و از کتـاب و قـانون آسـمانی و الهـی خود بی‌خبر است، فایده ای در مداحی از علم و دانـش آن بزرگـان و امرشـان بـه نیکیها و نهیشان از بدیها هست یا خیر؟

پنجم آنکه آیا مردم وظیفهٔ شان این است که به نام دین به مداحی و تعریف از گذشتگان خود بپردازند؟

ششم آنکه آیا زینت دادن به قبور و تعمیر آنهـا و سـاختن گنبـد و گلدسـته و صـحن و سـرا، و وقـف بـاغ و خانـه و زمـین و مغـازه بـرای مردگـان و صـرف درآمدشان جهت حفظ مقابرشان، شیوه‌ی پیامبران و اولیا بوده، یا کـار سـتمگران و جباران و غارتگران؟!

پس از اینکه این مطالب واضح گردید اگر خدا بخواهد به صـحیح و ناصـحیح بودن و حق و باطل بودن زیارت خواهیم پرداخت، و سند و متن روایـات وارد در زیارت را بررسی خواهیم کرد. لازم به ذکر است که هدف ما از بیـان ایـن مسـایل جدا سازی خرافات مذهبی از حقایق دینی بوده تا مبادا این خرافات و موهومـات به نام دین به مردم عرضه شود.

اما پیش از پرداختن به این موضوع لازم اسـت تصـریح کـنم کـه اینجانـب از پیروان امام متقین حضرت امیر المومنین علی ؑ بوده و هستم، و اصول و فـروع دین آن بزرگوار را پذیرفته ام، ولی با کسانی که به نام آن حضرت و یـا بـا ادعـای دوستی با او و فرزندان پاکش، دین اسلام را ویران کرده و اصول و فروع اسـلام و قرآن را با زیارتنامه های خرافی مـورد بـی اعتنـایی قـرار داده مخـالفم، و آنـان را دوستدار علیؑ نمی دانم.

ما در پرداختن به موضوع این کتاب جز به کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ، و ادلهٔ عقلی استدلال نخواهیم کرد، در مورد احادیث طبق دستور خدا و پیامبر و ائمه، احادیث مخالف با قرآن را از هر که باشد نمی پذیریم، و هر حدیثی که موافق با قرآن باشد قبول کرده و بر چشم می‌گذاریم.

خداوند قرآن را میزانی برای صحت مطالب اسلامی قرار داده و آن را فرقان یعنی جدا کننده ی بین حق و باطل نامیده است، آنچانکه در سوره‌ی فرقان می‌فرماید: ﴿ تَبَارَكَ ٱلَّذِى نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا ۝١ ﴾ مبارک است کسی که فرقان را بر بنده‌اش نازل فرموده تا هشداری برای جهانیان باشد. و در سورهٔ شوری آن را میزان بین صحیح و ناصحیح دانسته و فرموده: ﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَ ﴾ خدا است که کتاب را به حق و میزان نازل فرموده است. و همچنین آن را در سوره‌ی طارق فصل یعنی جدا کننده‌ی حق از باطل خوانده است و فرموده: ﴿ إِنَّهُۥ لَقَوۡلٞ فَصۡلٞ ۝١٣ ﴾ همانا که آن کلام، جدا کننده ی حق از باطل است. و نیز در سوره‌ی فرقان، قرآن را بهترین تفسیر معرفی کرده و فرموده: ﴿ وَلَا يَأۡتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ وَأَحۡسَنَ تَفۡسِيرًا ۝٣٣ ﴾ و با هیچ مثالی با تو بحث وجدل نمی‌کنند مگر اینکه ما تو را با حق و بهترین تفسیر یاری دادیم. و آن را هدایت و بیان نامیده و فرموده: ﴿ هُدٗى لِّلنَّاسِ ﴾ و ﴿ بَيَانٞ لِّلنَّاسِ ﴾.

و اما احادیث صریحی که دلالت بر میزان بودن قرآن دارد به اندازه‌ای مشهور و زیاد است که نیاز به بیان ندارد، ولی سه تای آنها را به عنوان مثال ذکر می‌کنیم:

۱- در وسائل الشیعه (۷۸/۱۸) از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمـود: «ما وافق کتاب الله فخذوه، وما خالف کتاب الله فدعوه» آنچه را که موافق کتاب خـدا بـود قبول کنید، و آنچه را که مخالف کتاب خدا بود رد کنید.

۲- وسائل در همان صفحه به نقل از کافی از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرموده: «ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف» هر حدیثی که موافق قرآن نباشـد دروغی بیش نیست.

۳- در اصول کافی (۹۶/۱) از حضرت رضا عليه السلام نقل شده که فرمود: «إذا کانت الروایات مخالفة للقرآن كذّبتها» هر گاه روایات مخالف قرآن بود آنهـا را رد مـی‌کـنم. (یعنی در حقیقت روایات مخالف با قرآن قابل قبول نیست).

بنا بر آنچه ذکر شد اگر ما با براهین و ادله ثابت کردیم که زیـارت و نـذورات آن مخالف قرآن است، دوستدارن خرافات بهتراست به جای تهمت و افتراء سخن ما را با دلیل رد کنند و ما چون مبارزه با خرافـات را از هـر جهـادی ضـروری‌تـر می‌دانیم از هیچ آزار و تهمتی واهمه نداریم. زیرا کار هر چه مهمتـر باشـد اجـر و مزد الهی آن بیشتر است و از آنجا که برخی از اعمال که بعضی از مقـدس نمایـان انجام می‌دهند همچون بت پرستی می‌دانیم بی درنگ پیکار با آن را جهاد فی سبیل الله می‌شماریم، زیرا آنان اصول اسلام را ویران کرده‌اند.

ناگفته نماند که قبل از نگارنده، برادر مجاهد و محقـق عالیقـدر جنـاب اسـتاد حیدر علی قلمداران(رحمه الله) کتابی بسیار مفیـد در موضـوع "زیـارت" تـألیف کرده بودند، که اینجانب مطالبی از آن را در چاپ اول کتاب خود آورده، ولـی نـام ایشان را ذکر نکردم، زیرا احتمال بسیار می‌رفت که مجددا از جانـب خرافیـون در معرض خطر قرار گیرد و یا توسط مسؤولین حکومت باز داشت شود، اما اینک که

آن جناب به رحمت حق پیوسته و از عمر این حقیر نیز چند صباحی بیشتر باقی نمانده، پس از آزادی از آخرین زندان، در اختصار و اصلاح کتاب خود کوشیدم و به منظور تکمیل تألیف آن بزرگوار، برخی از مطالب چاپ اول کتابم را به عنوان حاشیه بر کتاب ایشان نوشتم و قسمت زیادی از مطالب را به جهت تناسب موضوع به کتاب دیگر«عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» نقل کردم و در تحریر دوم کتاب حاضر، به مطالبی که در کتاب آن جناب نیامده بود، اکتفا نمودم. هر چند که هنوز ممکن است کتاب حاضر از برخی مطالب که در تألیف ایشان آمده، خالی نباشد. به هر حال امیدوارم که مطالب هر دو کتاب حق جویان را به کار آید.

از خداوند متعال برای آن برادر فاضل و خودم امید اجر دارم. ﴿ إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِ ﴾ .

خادم شریعت مطهره: سید ابو الفضل ابن الرضا برقعی قمی

ارواح انبیاء و اولیاء پس از وفات کجا هستند؟

بـه مقتضـای آیـه‌ی ﴿ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي ﴾ (الحجـر: آیـه‌ی۲۹) «و در آن از روح خویش دمیدم» روح مکان دارد و مجرد از زمان و مکان نیست و اضافه به مکـانی است و مکان روح همان بدن دنیوی و یا قالب برزخی اسـت و بـدن مَرْكَـب روح است. این مطلب روشن و محسوس است و احتیاجی به برهان نـدارد و ایـن روح محدود، چون ذاتاً محدود است صفات او از علم و هنـر نیـز محـدود اسـت زیـرا حدود عوارض همان حدود معروض است و زیاد تر از آن نیست.

پس روح موجودی زنده هست، همه چیز را نمی‌داند و از همه چیز و همه جا مطلع نیست، بلکه به واسطه ی تحصیل علم، و یا به واسطه ی وحی الهی می‌تواند

اطلاعاتی حاصل کند چنانکه خدا به رسول خود فرموده: ﴿ وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا ﴿٨٥﴾ ﴾ (الاسراء آیه‌ی۸۵) از دانش جز چیز اندکی به شما داده نشده است، و فرموده: ﴿ وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ ﴾ (الاسراء آیه‌ی۳٦) از آنچه بدان علم نداری پیروی مکن، و فرموده: ﴿ وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا ﴿١١٤﴾ ﴾ (طـه آیه ١١٤) و بگو پروردگارا بر دانشم بیفزا، و آیات بسیار دیگر .

این در حالی است که در دنیاست، و چون پس وفات از بدن خارج و به قالب مثالی برزخی وارد گردد از حقیقت خود خارج نمی‌شود.

پس صالحین و نیکان از اینجا به جایی دیگر و به جهانی عالی تر از این جهان و قالبی لطیف تر می‌روند. حق تعالی فرموده: ﴿ فَرَوۡحٞ وَرَيۡحَانٞ وَجَنَّتُ نَعِيمٖ ﴿٨٩﴾ ﴾ (الواقعه آیه‌ی۸۹) پس اگر محتضر از مقربین باشد برای او راحتی و ریحان پر نعمت است، و همچنین فرموده: ﴿ وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ﴿١٦٩﴾ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿١٧٠﴾ ۞يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿١٧١﴾ ﴾ (سوره آل عمران آیه ١٦٩تا ١٧١). در این آیات نکات و مطالبی است که انسان را از اوهام و خرافات می‌رهاند، از این رو توجهٔ خوانندگان را به مطالب زیر جلب می‌کنم:

آیه می فرماید: گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌انـد (اگـر چـه روح از بدنشان جدا شده و وفات کرده اند) بلکه زنده اند (در واقع به زندگی بهتر و جای بهتری نائل شده اند و) نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند، و بـه آنچـه خدا از فضل خود به ایشان عطا کرده شادند و بشارت می‌دهند به کسانی که هنـوز

به آنها ملحق نشده اند که هیچ گونه ترس و هراسی نداشته باشید، و خـود نیـز بـا نعمت و فضل الهی شادمانند، و همانا خداوند اجر مؤمنین را ضایع نمی‌کند.

جمله‌ی ﴿ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ ﴾ نزد پروردگار شان زنده اند، در مقایسه با آیات دیگری مثل ﴿ كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ ﴿٢٦﴾ ﴾ (الرحمن آیه ی ٢٦) همه فانی هستند، و﴿ إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ﴿٣٠﴾ ﴾ (الزمر آیه ی ٣٠) هم رسول خدا ﷺ و هم دیگران می میرند و از این دنیا می‌روند ، دلالت دارد مقربان الهی پس از آنکه از جهان فانی رفتند، در نزد خدا به نعمت هایی که کیفیت آن را جز خدا نمی‌داند نائل می‌شوند، و کفار و فجار نیز دچار آلام خواهند شد.

از آیه‌ی ﴿ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ﴾ نزد پروردگار شان روزی می خورند، چنین برداشت می‌شود که آنان در نزد پروردگارشان هستند، نه در نزد مخلوقین و نه در نزد قبر. حال باید دانست که نزد پروردگارشان کجاست؟ در سوره الانعام چنین آمده که ﴿ لَهُمۡ دَارُ ٱلسَّلَٰمِ عِندَ رَبِّهِمۡۖ وَهُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿١٢٧﴾ ﴾ برای ایشان خانه ای با آرامش و با سلامت نزد پروردگارشان مهیا است و او ولی ایشان است به سبب آن کارهایی که (در دنیا) انجام می‌دادند، چنانکه می‌فرماید: ﴿ وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَٰمِ ﴾ (سوره یونس آیه‌ی ٢٥) خدا نیکان را به سوی دار السلام فرا می‌خواند، پس نزد پروردگار غیر از نزد مخلوق و غیر از نزد قبر و یا دنیاست، چنانکه فرموده: ﴿ مَا عِندَكُمۡ يَنفَدُۖ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٖ ﴾ (سوره النحل آیه ٩٦) آنچه نزد

شماست تمام شدنی است و آنچه نزد پروردگار است باقی می‌باشد، و البته رزقی که میخورند رزق و طعام دنیایی نیست[1].

بنابراین رزقی که خدا وعده کرده و فرموده: ﴿ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ﴾ همـان رزق عالم باقی است نه رزق دنیای فانی چنانکه فرموده: ﴿ إِنَّ هَٰذَا لَرِزۡقُنَا مَا لَهُۥ مِن نَّفَادٍ ﴿٥٤﴾ ﴾ (سوره ص آیه‌ی٥٤) این است رزق ما که تمام نمی‌شود.

در قسمت دیگری از آیات فرمـوده: ﴿ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ ﴾ (سـوره آل عمران آیه‌ی۱۷۰) به آنچه خدا از فضل خود به ایشان عطا کـرده خـوش و شـادند، آنچه خدا از فضلش داده دنیا نیست، زیرا آنرا داشـتند و از ایشـان گرفتـه و جـای وسیع تر و بهتری به ایشان می‌دهد.

اما کسانی که از قرآن بی‌خبر اند خیال کرده اند که شهداء با همین دنیا ارتبـاط دارنـد. عـلاوه بـر ایـن جملـه‌ی: ﴿ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ ﴾ و بشارت میدهند به کسانی که هنوز به ایشان ملحق نشده‌اند دلالت میدهد بر اینکـه شهداء به عالمی میروند که بازماندگانشان از آنان دورند و به ایشان ملحق نشده‌اند. و اگر شهداء در همین دنیا بوده و نزد کسان خود راه داشـتند، ایـن جملـه صـحیح نبود. پس آنان از اهل دنیا جدا میشوند. و همچنین خدا در آخر آیات همـه‌ی مـومنین را مشمول چنین نعمتهای دانسته و فرمـوده: ﴿ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿١٧١﴾ ﴾ و همانا خداوند پاداش مؤمنین را ضایع نمی‌کند.

۱- در این مورد در مبحث عالم برزخ توضیحات بیشتري ذکر خواهد شد .

آیا انبیاء و اولیاء از زوار خود مطلع می‌شوند ؟

پس از آنکه ثابت شد ارواح از دنیا دور و در عالم برزخ هستند، حال جای پرداختن به این سخن است که خرافاتیان می‌گویند شهداء زنده اند ولی در عالمی دیگر و در عین حال از ما آگاه اند! واضح است که این قول صحیح نیست، زیرا اولا زنده بودن ربطی به آگاهی و علم به احوال ما ندارد ، زیرا لازم نیست هر کس دارای حیات باشد به همه چیز و از همه جا آگاه باشد، رسول خدا صلی الله علیه و علی آله و سلم در حال حیات خبر از همسایگانش نداشت مگر وقتی که خدا و یا مردم به او خبر می‌دادند چنانکه عده ی زیادی از اصحابش در معرکه ی بئر معونه کشته شدند و او خبر نداشت و عیالش عایشه در سفر بنی مصطلق از قافله عقب ماند و میان بیابان ماند و او خبر نداشت و شتر حضرتش گم شده بود و او از جای شتر بی اطلاع بود، و در جنگ احد که سنگ به پیشانی و لب و دندان آن حضرت خورد اگر حضرتش علم به آمدن چنان سنگی داشت سر خود را عقب می برد و منحرف می‌کرد که مورد اصابت سنگ قرار نگیرد در حالی که مورد اصابت قرار گرفته و مجروح گردید. خدا ی تعالی می فرماید: ﴿ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡ ﴾ (سوره التوبه آیه‌ی۱۰۱) و برخی از اهل مدینه بر نفاق ثابت اند و تو نمی‌دانی و ایشان را نمی شناسی، ما ایشان را می شناسیم، پیامبر اکرم ﷺ از نیت بد بعضی از مردم زمانش خبر نداشت و حتی سخنانشان را می پسندید و نمی‌دانست آنان تظاهر می‌کنند، ﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ ٢٠٤ ﴾ (سوره البقره آیه ٢٠٤).

وقتی که رسول خدا ﷺ در حیاتش از همه چیز خبر نـدارد، شـهداء نیـز در حیات برزخی خود، لازم نیست از همه جا با خبر باشند . بنابر این حیـات دنیـوی مستلزم علم نیست و اطلاع و آگاهی مردگان از احـوال زنـدگان محتـاج برهـان و دلیل دارد.

علاوه بر این در آیاتی که ذکر شد، جملهی ﴿ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠ ﴾ دلالت دارد که شهداء از همه جا خبر ندارند و به جایی می‌روند که «لا خَوْفٌ » بوده، ترس واندوهی برایشان نیست. و اگر از حال مردم بیچاره ی بدکار و گرفتار مطلع باشند از غم و اندوه ناراحت می‌شوند، و اگر از دردها و رنجها و گرفتاری زوارشان مطلع گردند از غصه دق می‌کنند. مثلا اگر حضرت رسول ﷺ ویا حضرت عیسی علیه السلام و یا حضرت مریم علیها السلام و یا امام رضا علیه السلام از رنجها و بلاها و گرفتاری مردم باخبر شوند، افسرده و اندوهناک شده و دار السلام برای ایشان دار **الغصة** و الحزن می گردد، آنهم بر فرض اینکه نعوذ بالله پیغمبر یا امام را مانند خدا به درخواستها و حاجتها و صداها و ناله های مردم در آن واحد با اطلاع بدانیم. یکی آمده بر مزار ایشان و می گوید پسرم در زندان زیر شکنجه است، دیگری می‌گوید لشکر کفار به ما حمله کرده و کشتار کرده اند، دیگری می گوید فرزندم دچار سرطان است، دیگری می‌گوید بیماری روحی دارم، دیگری می‌گوید جیب مرا در بارگاه زدند و من الآن غریب و بیچاره ام، دیگری می‌گوید مستاجرم و مالک همه روزه مرا اذیت کرده و می‌خواهد مرا از خانه اش بیرون کند و همچنین هزاران دردمند و علیل و فقیر و مریض و مظلوم و گرفتار اظهار درد می‌کنند. یکی در بارگاه او دزدی کرده ، و یکی قصد فحشاء نموده و دیگری روضه های دروغ و احکام ضد احکام خدا می‌خواند، و دیگری

شاه و یا وزیر است و با هزار جنایت وارد بارگاه شده و دیگری که کارش خیانت و خوردن اموال مستضعفین به ناحق است بابت واگذاری زمینهای بائر به نام موقوفه پولهای کلانی بابت پذیره یا سرقفلی از فقراء و افراد مستحق اخذ نموده، و همچنین هزاران خیانت دیگر. اگر صاحب قبر همه ی اینها را بداند غمگین شده و راحتی برزخ برای او تبدیل به رنج دوزخ خواهد شد!

پس شما ملاحظه می‌کنید بدبختی آن کلاهبرداری که به دروغ زیارتی ساخته و به امام نسبت داده و به صاحب قبر می‌گوید: أشهد أنک تری مقامی و تسمع کلامی و ترد جوابی، «شهادت می‌دهم تو مرا می بینی و کلام مرا می شنوی و جوابم را می‌دهی»، و با اینکه جواب صاحب قبر را نشنیده، ولی گواهی دروغ می‌دهد!

ما در این مختصر ثابت خواهیم کرد که اصلا اولیای خدا پس از وفات، به کلی از دنیا بی خبرند و در عالمی دیگر یعنی برزخ هیچ اطلاعی از احوال بندگان ندارند.

چنانکه ذکر شد در همان آیات مطلبِ قبل، خدا فرموده: ﴿ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ ﴾ به آنچه خدا به ایشان عطا کرده شادند، ﴿ يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٧١ ﴾ شادمان‌اند به نعمت و فضل الهی و همانا خداوند أجر مؤمنین را ضایع نمی‌کند یعنی خدا در مقابل فدا کاری و ازدست دادن دنیا مقامی در بهشت به عنوان مزد و پاداش به ایشان می‌دهد که صدها درجه بهتر از دنیا باشد، نه اینکه باز در همین اندوه‌ها و غصه‌های دنیا فرو رفته باشند.

پس معلوم شد «عند الرب» همان جایی است که «آسیه» عیال فرعون عرض می‌کند: ﴿ رَبِّ ٱبۡنِ لِي عِندَكَ بَيۡتٗا فِي ٱلۡجَنَّةِ ﴾ (سوره التحریم آیه‌ی۱۲) خدایا برای من نزد خود در بهشت خانه بنا کن» پس عند الله و عند الرب عالمی غیر از دنیای فانی است.

اگر کسی بگوید خدا همه جا هست و عند الرب همه جا می‌باشد می‌گویم اگر چنین باشد هرکافر و منافق و ظالمی که بمیرد نزد خداست و اگـر چـه در عـذاب باشد، زیرا خدا هم به بهشت و هم به دوزخ احاطه دارد، پس اختصاص شهداء بـه مقام عند الرب معنی ندارد.

بنابر آنچه ذکر شد ارواح انبیاء و صلحاء و شهداء، از دنیا آگاهی ندارند و نیـز دلیلی بر اینکه ارواح ایشان در قبر دنیا و یا اطرافش باشد در دست نیست.

از کتاب آسمانی یعنی قرآن کریم چنین فهمیده می‌شود که برای بشر چه مؤمن و چه کافر، دو حیات کامل بیشتر وجود ندارد، حیات دنیوی و حیات اخروی، اما عالم برزخ که عالم قبر نیز گفته می‌شود عالم خاموشی و مدهوش و بی خبـری از دنیا و حیاتی غیر کامل و بی جنبش و در واقع سالن انتظار قیامت و برزخ و فاصله ی میان دو حیات کامل است. پس حیاتی که بعد از دنیا برای اموات اعم از صـالح و طالح ذکر شده، در واقع همان حیات ناقص قبل از قیامت است.

البته باید دانست که عالم برزخ برای اهل محشـر پـس از بعـث، چنـان جلـوه می‌کند که انگار اصلا وجود نداشته، یعنی این فاصله برای محشور شـدگان کـاملا مفهوم نشده و پس از زنده شدن مجدد، چونان رؤیایی به نظر مـی‌رسـد و گـویی حشرشان بلا فاصله و یا اندکی پس از مرگ واقع شده است!

نکته ای که لازم است بدان توجه داشته باشیم، اینکه قرآن مجید گاهی تمام مراحل امری را ذکر می‌کند و گاهی واسطه ها را حذف کرده و به صورت اجمال فقط ابتدا و انتهای موضوع را بیان می فرماید، مثلا در مورد خلقت انسان می فرماید: ﴿ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ ﴾ (سوره الروم: آیه‌ی۲۰) شما را از خاک آفریده آنگاه شما بشری هستید که تکثیر و پرا کنده می‌شوید» اما در آیه ای دیگر تمامی مراحل را یکایک شرح داده و میفرماید: ﴿ فَإِنَّا خَلَقْنَٰكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ ۚ وَنُقِرُّ فِى ٱلْأَرْحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمْ ﴾ (سوره الحج: آیه ۵) همانا شما را از خاک آفریدیم سپس از نطفه‌ای سپس از خون بسته ای سپس از پاره گوشتی تمام خلقت و نا تمام خلقت، تا برایتان بیان کنیم و تا مدتی معین در زهدانها آنچه بخواهیم قرار میدهیم، آنگاه شما را به عنوان نوزاد بیرون می آوریم سپس تا حد کمالتان میرسید ......» که آیه اخیر در حقیقت تفسیر و تفصیل و تبیین آیاتی همچون آیه نخست است.

همچنین در مورد راندن ابرها می فرماید: ﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُزْجِى سَحَابًا ﴾ (سوره النور آیه ٤٣) آیا ندیدی که خداوند ابرها را می راند و حرکت می‌دهد؟!

اما در جای دیگر تفصیل داده و می فرماید: ﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِى يُرْسِلُ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا ﴾ (سوره الروم آیه ٤٨) خدا آن است که بادها را فرستاده و در نتیجه ابرها را به حرکت در می آورند.

در مورد عالم برزخ نیز بر همین سبک و سیاق، قرآن کریم غالبا بلافاصله پس از مرگ انسان و بدون ذکر عالم برزخ به قیامت و بهشت و دوزخ میپردازد، مثلا

درباره ی قوم نوح می فرماید: ﴿ مِّمَّا خَطِيٓـَٔـٰتِهِمۡ أُغۡرِقُواْ فَأُدۡخِلُواْ نَارٗا ﴾ (سوره نوح آیه ۲۵) به سبب خطاهایشان بود که غرق و داخل آتش شدند» که گویی پس از غرق شدن بلافاصله به آتش دوزخ وارد شده اند. اما تفصیل این آیه از آیه‌ی دیگری که در باره‌ای فرعونیان سخن میگوید آمده که میفرماید: ﴿ وَحَاقَ بِـَٔالِ فِرۡعَوۡنَ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ ٤٥ ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ٤٦ ﴾ (سوره غافر: ٤٥- ٤٦) عذاب سختی آل فرعون را فرا گرفت، صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و روز رستاخیز [امر می‌شود که] آل فرعون را به عذابی دردناک در افکنید». از این آیه که تفصیل و تفسیر آیات دیگر است معلوم می‌شود فرعونیان قبل از قیامت و دخول در آتش نیز با ناگواریهایی دست به گریبان بوده اند.

از این گونه آیات به وضوح می‌توان دریافت که پس از حیات دنیوی، دو نوع جزای برزخی و قیامتی در پیش رو است، که یکی به صورت وافی و کامل در حیات اخروی به انسان تعلق می گیرد و دیگری خوشیها و یا رنجهای دوران شبه حیات یا حیات ناقص (عالم برزخ) است که در آیات اجمالی از ذکر و تشریح آن صرف نظر گردیده، زیرا قرآن در خیلی از موارد مساله‌ی معاد را از منظر بشر مطرح و مجسم فرموده و انسان در آخرت پس از زنده شدن دوره ی عالم برزخ را بسیار کوتاه می‌پندارد و اگر عالم برزخ هزاران هزار سال به طول انجامد پس از حیات مجدد به نظر همچون یک روز و حتی کمتر جلوه می‌کند، مانند کسی که در خواب رؤیایی فرحناک و یا وحشتناک ببیند و یا به سفری طولانی برود و با وقایع متعدد و گوناگونی روبرو شود ولی پس از بیداری احساس می‌کند که خوابش طولانی نبوده است!

از همین رو قرآن کریم در مورد حالت مبعوثین قیامت می فرماید: ﴿ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةً مِّنَ ٱلنَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ ﴾ (سوره یونس آیه ٤٥) روزی که ایشان را محشور می سازد چنین می‌نماید که جز پاره ای از روز بیشتر در انتظار نبوده اند و (در آن حالت) همدیگر را شناسایی می‌کنند و نیزمی فـرمـاید: ﴿ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِۦ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٥٢﴾ ﴾ (سوره الاسراء) روزی که شما را فرا خواند، باستایش وی را اجابت می‌کنید و می‌پندارید که جز اندکی بیشتر درنگ نکرده‌اید» و میفرماید: ﴿ وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُقْسِمُ ٱلْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُواْ غَيْرَ سَاعَةٍ ﴾ (سوره الروم: آیه ٥٥) و آن روز که قیامت برپا شود مجرمان سوگند یاد می‌کنند که جز چند ساعتی بیشتر درنگ نکرده اند» و می فرماید: ﴿ قَٰلَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي ٱلْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١١٢﴾ قَالُواْ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْـَٔلِ ٱلْعَآدِّينَ ﴿١١٣﴾ ﴾ (سوره المؤمنون) می‌گوید: چند سال در زمین درنگ کرده‌اید؟ می‌گویند: یک روز یا بخشی از روز، از روزشماران بپرس» و همچنیـن میفـرمایـد: ﴿ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ ﴾ (سوره الاحقاف: آیه ٣٥) روزی که آنچه که به آنها وعده داده شده بود می‌بینند چنان تصور می‌کنند که جز پاره ای از روز، بیشتر در انتظار نبوده اند. و میفرماید: ﴿ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَىٰهَا ﴿٤٦﴾ ﴾ (سوره النازعـات: ٤٦) روزی که می‌بینند آن را (قیامت) چنین می‌پندارند که جز شامگاه یا چاشتگاهی بیشتر درنگ نکرده اند و مانند این آیات.

یکی از آیات مربوط به عالم برزخ آیه‌ای است که صریحا میفرماید: ﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ٱرْجِعُونِ ﴿٩٩﴾ لَعَلِّيٓ أَعْمَلُ صَٰلِحًا فِيمَا تَرَكْتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ

قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ﴿١٠٠﴾ ﴾ (سوره المؤمنون: ۱۰۰) وقتی که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا مرا باز گردان، تا در آنچه از دستم رفت عمل شایسته‌ای به جای آورم، (جوابش را چنین میدهد که) نه چنین نیست این کلامی است که او گوینده آن است و پیش روی ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شود» و مانند این آیات دیگری که میفرمایـد: ﴿ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَضۡرِبُونَ وُجُوهَهُمۡ وَأَدۡبَٰرَهُمۡ ﴾ (سوره الانفال آیه‌ی ۵۰) فرشتگان [هنگام گرفتن جانشان] صورت و پشت‌شان را می‌زنند. از این آیه چنین واضح است که میت جسمش در دنیاست و روح نیز صورت و پشت ندارد و شکی نیست که قالب برزخی میت مورد نظر است. و میفرماید: ﴿ قِيلَ ٱدۡخُلِ ٱلۡجَنَّةَۖ قَالَ يَٰلَيۡتَ قَوۡمِي يَعۡلَمُونَ ﴿٢٦﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ ﴿٢٧﴾ ﴾ (سوره یس: ۲۶-۲۷) گفته شد وارد بهشت شو، گفت ای کاش قومم می‌دانستند پروردگارم مرا به چه چیزی آمرزش داد، و مرا از مکرمین قرار داد» اگر این جنت بهشت آخرت بود بدون تردید قومش ورود او را به بهشت اخروی می‌دانستند.

به هر حال واضح است که پس از مرگ نوعی آسایش و ناگواری برزخی(یا به عبارتی دیگر بهشت و دوزخ برزخی) وجود دارد که انسان در آن از حیـات کامـل برخوردار نیست و از این رو به مثابه ی زهدان مادر اسـت کـه مرحلـه ی قبـل از ورود به حیات دنیوی بوده و در آنجا نیز طفل واجد حیات کامل نیست. در بـرزخ نیز انسان از حیات کامـل برخـوردار نبـوده و مرحلـه ی قبـل از ورود بـه حیـات اخروی را سپری می‌کند.

عالم برزخ اختصاص به صالحین و شهداء ندارد و شامل مجرمین و کفـار هـم می گردد و در عدم ارتباط با دنیا یکسانند. از اینرو فقط مجرمین از دنیا بی اطـلاع نیستند بلکه شهداء و صالحین نیز هیچ توجه و اطلاع و خبری از دنیا و اهل دنیـا ندارند و تنها اخباری که ممکن است انبیاء و صلحاء و شهداء بعد از وفات از دنیا دریافت کنند از طریق و فات پاکان دیگر و ملحق شدن روح ایشان به آنان اسـت. زیرا در عالم برزخ حیات کامل وجود ندارد و تنها شبه حیات یا نیمه حیاتی اسـت که فاقد بسیاری از صفات حیاتی از قبیل بینایی و شنوایی و ...... اسـت و در یـک کلام عالم مدهوش و بی‌خبری است و بشر در آن عالم چه صالح و چه طالح فاقد شنوایی است و در قرآن فرمـوده امـوات تـا مبعـوث و محشـور نگردنـد شـنوایی ندارنــــد: ﴿ إِنَّمَا يَسۡتَجِيبُ ٱلَّذِينَ يَسۡمَعُونَ ۘ وَٱلۡمَوۡتَىٰ يَبۡعَثُهُمُ ٱللَّهُ ثُمَّ إِلَيۡهِ يُرۡجَعُونَ ﴿٣٦﴾ ﴾ (سوره الانعام) بی‌گمان کسانی اجابت میکنند که شنوا هستند، و خداونـد مردگـان را برانگیخته می‌کند و سپس به سوی او محشـور میشـوند. در ایـن آیـه کفـار را بـه مردگانی که چیزی نمی‌شنونـد تشبیـه فرمـوده است. و همچنین فرموده: ﴿ إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ ﴾ (سوره النمل آیه ۸۰ و الروم آیه ۵۲). بی گمان تو مردگان را نمی‌شنوانی و ﴿ وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ﴿٢٢﴾ ﴾ (سوره فاطر) تو شنوانندهٔ آنـان کـه در قبرنـد نیستی.

و قرآن هر مخلوقی را پس از مرگ فاقد حیات کامل خوانده و او را از دنیا بی خبر دانسته است، و هیچ فرقی بین انبیاء و اولیاء و دیگران نگذاشته است، چنانچه میفرمایــد: ﴿ وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡـٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ﴿٢٠﴾ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ﴿٢١﴾ ﴾ (سوره النحـل) و کسانی را کـه غیـر از

خدا به دعا می خوانند، آنان چیزی نمی آفرینند و خودشان آفریـده انـد، مردگـان فاقد حیات بوده و نمی‌دانند که چه وقت برانگیخته می‌شوند». مسلم است که انبیاء و اولیاء نیز مشمول این آیات هستند، زیرا چیزی نمی‌آفرینند و خودشان آفریده شد سوره ی ند و چنانکه در قرآن آمده از روز بعث و رستاخیز بی خبرند.

علاوه بر این خداوند زنده شدن قیامت و خروج از قبر را به زنده شدن نباتات در دنیا تشبیه فرموده، درست مانند آنکه تمام درختـان و گیاهـان در زمسـتان بـی هوش و خاموشند و تا آغاز بهار هیچ جنبشی ندارند مردگـان نیـز در عـالم بـرزخ مدهوش و در سالن انتظار و در زهدان قیامت هستند تا اینکه ناگهان اجسادشان به حرکت آمده و به سوی دادگاه عدل می شتابند. از همین رو قـرآن فرمـوده: ﴿وَيُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۚ وَكَذَٰلِكَ تُخۡرَجُونَ ١٩﴾ (سوره الروم) زمین را پس از مرگش زنده می‌کند و همچنان شما [از قبرها]خارج می‌شـوید و ﴿وَأَحۡيَيۡنَا بِهِۦ بَلۡدَةٗ مَّيۡتٗاۚ كَذَٰلِكَ ٱلۡخُرُوجُ ١١﴾ (سورة: ق) [با باران] شهری مرده را زنده سـاختیم و خـروج [مردگـان نیز] همانند آن است».

اکنون که دانستیم ارواح در عالمی دیگرند حال می‌گوییم بر فرض محال که از حاجات زوار مطلع شوند آیا فوری حاضر گشته و به این دنیا برگشته و به عـرض زوار میرسند یا خیر؟ روشن است که قرآن و عقل می‌گویند انبیاء و اولیاء به کلـی از دنیا بی‌خبرند و حتی از بدن خود اطلاعی ندارند چه رسد به دیگران.

قرآن می‌فرماید: ﴿ أَوۡ كَٱلَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرۡيَةٖ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحۡيِۦ هَٰذِهِ ٱللَّهُ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۖ فَأَمَاتَهُ ٱللَّهُ مِاْئَةَ عَامٖ ثُمَّ بَعَثَهُۥۖ قَالَ كَمۡ لَبِثۡتَۖ قَالَ لَبِثۡتُ يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖۖ قَالَ بَل لَّبِثۡتَ مِاْئَةَ عَامٖ فَٱنظُرۡ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمۡ يَتَسَنَّهۡۖ وَٱنظُرۡ إِلَىٰ

حِمَارِكَ وَلِنَجۡعَلَكَ ءَايَةٗ لِّلنَّاسِۖ وَٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡعِظَامِ كَيۡفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكۡسُوهَا لَحۡمٗاۚ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥ قَالَ أَعۡلَمُ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿٢٥٩﴾ ﴾ (سوره البقره: ۲۵۹).

مضمون آیه این است که عزیر عليه السلام که از پیامبران معظم است از روستایی گذشت و دید آن روستا به کلی ویران شده و سقف و دیوارهای آن فرو ریخته و کسی در آن نیست، با خود گفت چگونه خدا اهل این روستا را پس از مرگشان زنده می‌کند؟ خدای تعالی او را قبض روح کرد و میراند و سپس بعد از صد سال او را زنده کرد و به او خطاب نمود که چه مدت در این محل مانده‌ای؟ او گفت: یک روز و یا قسمتی از روز، خطاب رسید که تو صد سال در اینجا مانده‌ای، پس نگاه کن به خوردنی و آشامیدنی خود که به قدرت خدا تغییری نکرده، و نگاه کن به الاغت که خاک شده و اجزای آن متفرق گشته، و باید تو را برای مردم آیه و نشانه‌ای قرار دهیم، و نگاه کن به استخوانهای الاغت که چگونه آنها را جمع کرده و آنها را با گوشت می‌پوشانیم، و چون از حقیقت آگاه شد گفت: دانستم که خدا توانایی انجام هر کاری را دارد».

در این آیه پیغمبر خدا از دنیا رفته و در مدت صد سالی که وفات یافته بود نه از بدن خود خبر داشت و نه از مرکبش، و حتی مدت مرگ خود را نمی‌دانست با اینکه عزیر عليه السلام مقام نبوت داشت، و از تمام اولیاء مقامش بالاتراست، زیرا طبق آیات قرآن هر امام و هر مامومی باید به انبیاء و از جمله حضرت عزیر عليه السلام ایمان آورده تا مومن و مسلمان باشد و الا مسلمان نیست، چنانچه در آخر سوره بقره فرموده: ﴿ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ ﴾ (سوره البقره آیه ۲۸۵). مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان او و رسولان او ایمان آوردند». و نیز فرموده: ﴿ وَمَن

يَكْفُرْ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًۢا بَعِيدًا ﴿١٣٦﴾ ﴾ (سوره النساء آیـه ١٣٦) و هر کس که به خدا و ملائکـه اش و کتابهـایش و رسـولانش کفـر ورزد حقیقتا دچار گمراهی عمیقی شده اسـت». بنـابراین تمـام شـهداء و ائمـه و صالحین باید به همه رسولان ایمان بیاورند، و عموما اصول ایمان و اسـلام همـین مواردی است که خدا آنها را ذکر کرده است، حال وقتی کـه پیغمبـر الهـی از دنیـا رفت واز بدن خود و مدت ماندن خود درروی زمین خبر ندارد، چگونه از احـوال دیگران باخبر می‌شود ؟!!! بدیهی است که هر سخنی که بر خلاف آیات قرآن باشد نمیتوان آن را پذیرفت.

حضرت یعقوب در فلسطین از احوال فرزنـدش حضـرت یوسـف خبر نداشت و مدتها در اندوهی عمیق بسر می‌برد!

حضرت نوح وقتی از پیروانش بدگویی شد و از او خواستند که آنها را از خود براند، پاسخ داد: ﴿ وَمَا عِلْمِى بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١١٢﴾ ﴾ (سوره الشعراء) نمی‌دانـم که آنها چه می‌کرده‌اند».

هنگامی که فرشتگان عذاب نزد پدر انبیاء ابراهیم آمدنـد آنهـا را نشـناخت و فرمود: ﴿ سَلَٰمٌ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ ﴿٢٥﴾ ﴾ (سوره الذاريات) سلام بر شما غریبان باد».

موسی نمی‌دانست که برادرش هـارون در گوسـاله پرسـتی قـومش بی‌تقصیر است تا اینکه حضرت هـارون او را از بـی‌گنـاهی خـود مطلـع سـاخت (الاعراف/١٥٠). همچنین آن حضرت متوجه نشـد همسـفرش مـاهی را فرامـوش کرده و جا گذاشته است (کهف/٦٢) و یا با اینکه یک بار عصایش بـه مـار تبـدیل شد، نمی‌دانست که در روز مبارزه، عصا به اژدها تبدیل خواهد شـد و ترسـید کـه مبادا ساحران در فریب دادن مردم پیروز شوند. (طه/٦٨و٦٧).

و حضرت سلیمان ﷺ تا وقتی که هدهد از اهل سبا خبر نداد هیچ آگاهی از آنها نداشت. (النمل/۲۲).

و اصحاب کهف ۳۰۹ سال در غاری بـه خـواب رفتنـد و پـس از آنکـه بیـدار شدند از یکدیگر سوال کردند که چقدر در آنجا بوده اند، هیچ یک از آنها جـواب این سوال را نمی‌دانست و می گفتند: ﴿ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ﴾ (سوره الکهف آیـه ۱۹) با آنکه اصحاب کهف از اولیاء خدا بودند.

بنابراین در جایی که این بزرگان از خود بی خبرند چگونه میتوانند از دیگران با خبر باشند؟ اگر کسی بگوید به دلیل ﴿ وَهُمْ رُقُودٌ ﴾ (سوره الکهف آیه ۱۸) در حالی که خفته‌اند «آنان نمرده بودند بلکه خواب رفته بودند، میگوییم که قرآن کریم در مورد مردگان نیز فرموده که همچون خفته‌گان می‌گویند: «روزی یا بخشی از روز را بیشتر درنگ نکرده‌ایم» (سوره المؤمنون آیه ۱۱۳) و از این رو به گور انسان نیز مرقد یعنی محل خواب گفته می‌شود، چنانکه قرآن از زبان مردگان فرموده: ﴿ ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا وَٱلَّتِي لَمۡ تَمُتۡ فِي مَنَامِهَاۖ فَيُمۡسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيۡهَا ٱلۡمَوۡتَ وَيُرۡسِلُ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّى ﴾ (سوره الزمر آیه ٤٢) خداوند جانها را هنگام مرگشان میگیرد و همچنین جان کسانی را که نمرده‌اند در حالت خواب می گیرد، پس روح آن جانی که مرگش فرا رسیده باشد نگه می‌دارد و روح دیگر را تا مدتی معین رها می سازد». رسول خدا ﷺ نیز فرموده: «**النوم أخُ الموت**» خواب برادر مرگ است، و در حدیث دیگری آمده: «همانسان که می خوابید می میرید و همانطور که بیدار میشوید، زنده میشوید» و اینها همه دلالت بر این دارد که در خواب روح به زودی به جسم باز می گردد و زنده می‌شود و لی در مرگ خیر.

در عالم برزخ انسان صالح همچون کسی است که در خوابی خوش و دلپذیر فرو رفته و انسان طالح همچون کسی است که به کابوسی رنج افزا دچار باشد . چنانکه از پیامبر روایت شده که فرمود: «إن أحدكم إذا مات عرض عليه مقعده بالغداة والعشي، إن كان من أهل الجنة فمن أهل الجنة وإن كان من أهل النار فمن أهل النار، فيقال هذا مقعدك حتى يبعثك الله يوم القيامة»[1].

هر یک از شما که بمیرد جایگاهش به او ارائه و عرضه می‌شود، اگر از اهل بهشت باشد، بهشت به او نمایانده می‌شود و اگر از اهل دوزخ باشد، آتش به او عرضه می‌شود و گفته می‌شود: «این جایگاه توست، تا خدا تو را در روز رستاخیر برانگیزد».

پس چنانکه دانستیم حیات ناقص یا شبه حیات (عالم برزخ) دلیل بر اطلاع آنان از دنیا نیست و آیات قرآن بر اینکه رسولان خدا، پس از وفات به کلی از دنیا بی‌خبر می‌باشند و از امت خود کاملا بی اطلاع هستند دلالت دارد، لذا میفرماید: ﴿ يَوۡمَ يَجۡمَعُ ٱللَّهُ ٱلرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَآ أُجِبۡتُمۡۖ قَالُواْ لَا عِلۡمَ لَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ١٠٩ ﴾ (سوره المائده) آن روزکه خدا رسولان خود را جمع کرده و از آنها می‌پرسد تا چه اندازه شما را اجابت کردند؟ می‌گویند نمی‌دانیم، بی‌گمان که تو خود دانای غیبهایی».

و باز میفرماید که در روز قیامت به عیسی عليه السلام خطاب می‌شود که: ﴿ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِ ﴾ (سوره المائده آیه ١١٦). مضمون آیه این است که: «ای عیسی آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به

---

(١)- بحار الأنوار ٦/ ٢٨٤ و التاج الجامع للاصول، ١/ ٣٧٦ و٣٧٧. این روایت که فریقین نقل کرده‌اند با آیه ٤٦ سوره مبارکه «غافر» و دیگر آیات قرآن کریم موافق است.

عنوان دو اله (معبود) برگزینید؟ عیسی عليه السلام عرض می‌کند: «خدا یا تو منزهی و من حق ندارم چیزی را به ناحق گویم ... من به ایشان چیزی نگفتم مگر آنچه تو مرا به آن امر کردی، به ایشان گفتم خدا را که پروردگار من و شماست عبادت کنید و سپس حضرت عیسی عرض می‌کند: ﴿ وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾ ﴾ (سوره المائده) و من تا وقتی که میان ایشان بودم شاهد و ناظرشان بودم، و وقتی که جان مرا گرفتی این تو بودی که مراقب و ناظرشان بودی و تو بر همه چیز نظارت داری».

پس طبق این آیات حضرت عیسی عليه السلام که از پیامبران بزرگ است پس از وفات به کلی از امت خود بی‌خبر بوده، حال چگونه ممکن است که امام و امامزاده پس از مرگش از دنیا و پیروانش باخبر باشد؟!

پس کسانی که انبیاء و اولیاء و ائمه را به دعا میخوانند گویا از آیات قرآن به کلی بی‌خبرند. زیرا قرآن کسانی را که در دعای خود ــ که عبادت محسوب می‌شود ـ کسی دیگر جز خدا را میخوانند مشرک شمرده است. ما چند آیه به عنوان نمونه در این مورد ذکر می‌کنیم.

آیات قرآن درباره‌ی مدد جویی از غیر خدا

در سه کتاب احکام القرآن و تابشی از قرآن و دعاهایی از قرآن ثابت کردیم که خدای تعالی کسانی را که در حال دعا غیر او را فرا میخوانند مشرک شمرده:

۱- ﴿ وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ﴿١٨﴾ ﴾ (سوره الجن) مساجد مخصوص (عبادت) خداست پس هیچ کس را همراه خدا به دعا نخوانید.

۲ – ﴿ قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ﴿٢٠﴾ ﴾ (سوره الجن) بگو که من فقط خدا را به دعا می خوانم و احدی را شریک او نمی‌کنم .

۳ - ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿١٩٤﴾ ﴾ (سوره الاعراف) محققاً کسانی را که جز خدا میخوانید بنـدگانیماننـد شمایند اگر راست می‌گویید، آنها را فرا خوانید تا شما را اجابت کنند.

٤ـ ﴿ وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ﴿١٣﴾ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ ﴿١٤﴾ ﴾ (سوره فاطر). و آنهایی را که به غیر از خدا به دعا می‌خوانید حتی مالک پوست هسته‌ی خرمایی نیستند، اگر بخوانیدشان دعای شما را نمیشنوند و اگر (به فرض محال) هم بشنوند جواب شما را نمی‌دهند و روز قیامت به شرک شما کفر میورزند و مانند هیچ کس مانند خدای خبیر تو را آگاه نمی‌سازد.

۵–﴿ وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ ﴿٦﴾ ﴾ (سوره الاحقاف) و چه کسی گمراه‌تر از آن است که غیر از خدا کسی را به دعا می‌خواند که تا قیامت او را اجابت نمی‌کند و آنان از دعای ایشان بی‌خبرند و هنگامی که مردم در روز قیامت محشور می‌شوند آنان دشمن ایشانند و عبادتی را که ایشان کرده‌اند انکار می‌کنند.

خلاصه آنکه دین امام و مأموم و دین پیغمبر و امت باید مثل هم باشد. ائمـه و اولیاء هر قدر نزد خدا مقام داشته باشند غیر از خدا کسی را به دعا نمی‌خوانده‌اند،

پیروان ایشان نیز باید مانند آنان غیر از خدا کسی را به دعا نخوانند و به خدا شرک نورزند، زیرا تمام انبیاء و ائمه خود مخلوق بوده، و با مرگشان از دنیا بی‌خبر هستند و از حشر و نشر خود نیز آگاهی ندارند.

انبیاء و رسولان خدا، به دلیل آیه‌های قرآن پس از مرگ از دنیا خبر ندارند و اگر از دنیا و گرفتاری اهل دنیا باخبر شوند، ناراحت خواهند شد، در حالی که خدا ایشان را برای آسوده خاطر بودن به «دار السلام» می برد: ﴿ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿١٧٠﴾ ﴾ (سوره آل عمران) تا هیچ گونه ترس و هراسی نداشته و اندوهگین نشوند .

اصلاً هر بشری باید با گوش دنیوی صدای اهل دنیا را بشنود، آنکه گوش او پر از خاک شده و یا تبدیل به خاک گردیده دیگر شنوایی ندارد، و چنانکه گفتیم خدا به رسول خود فرموده: ﴿ وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ﴿٢٢﴾ ﴾ (سوره فاطر) تو نمی‌شنوانی به آنان که در قبرند، ﴿ إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ ﴾ (سوره النمل: آیه ۸۰) تو به مردگان نمی شنوانی.

وقتی شخصیتی مثل رسول خدا خاتم الأنبیاء ﷺ نمی‌تواند به مردگان چیزی را بگوید و یا بشنواند، چگونه دیگران می‌توانند با مردگان سخن بگویند؟! و جایی که مردگان قادر نیستند سخن رسول خدا ﷺ را جواب بدهند، چگونه از دیگران می‌توانند بشنوند و جوابشان را بدهند؟!!.

شایسته است که به آن راویان کذاب که روایت و زیارتنامه را جعل کرده‌اند نباید هیچ اعتنایی کرد، آنهم زیارتنامه‌هایی که در آن جمله‌های ضد قرآنی آمده و صاحبش در برابر قبر امام ایستاده و می‌گوید: ای امام تو کلام مرا می‌شنوی و

جواب مرا می‌دهی. واقعاً جای تعجب است که چگونه مردم قرآن را ترک کـرده و به زیارتنامه‌های ضد قرآنی که غلوکنندگان آن را آورده‌اند توجه می‌کنند!!

صرف نظر از آیات متعدد قرآن، دلایل عقلی را چگونه جواب می‌دهند که هـر بشری خواه رسول یا امام و یا سایرین باید با گوش بشنود و خدا به انبیاء و اولیـاء برای شنیدن گوش عطا کرده و چون از دنیا رفتند به هیچ وجه نمی‌توانند با گوشی که روح ندارد و یا تبدیل به خاک شده بشنوند.

انبیاء علیهم السلام مانند دیگران بشراند، مگر در چیزی که خـدا آن را اسـتثناء کرده باشد، و آن وحی است که اختصاص به انبیاء دارد.

آنچه گفتیم بنابر این است که پس از وفـات و جـدایی روح از بـدن در عـالم برزخ، حیاتی باشد شبیه حیات دنیا یا قیامت، اما اگر بگوییم برزخ به معنای حائـل و حاجز بین حیات است، در این صورت مطلب کـاملا روشـن اسـت، و نیـاز بـه تفصیل نیست، چنانکه قرآن فرمـوده: ﴿ كَأَنَّهُمۡ يَوۡمَ يَرَوۡنَهَا لَمۡ يَلۡبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوۡ ضُحَىٰهَا ۝٤٦ ﴾ (سوره النازعـات) روزی که می بیننـد آن را (قیامـت) چنـین پنـداری کـه جـز شامگاه یا چاشتگاهی بیشتر درنگ نکرده‌اند.

و آیات دیگری که درباره عالم پس از مرگ آمـده، زیـرا در دنیـا حیـات و در آخرت نیز حیات هست و میان این دو که فاصله و برزخ نامیده می‌شود حالتی غیر از این دو می‌باشد، یعنی حالتی همچون خواب یا بیهوشـی، آنچنـان‌کـه بـه قطعـه زمین باریکی که فاصله‌ی میان دو دریا باشد نیز برزخ می‌گویند.

سخنان علی ﷺ درباره اموات

از کلمات حضرت علی ﷺ معلوم می‌شود که عالم پس از مرگ عالمی خـالی از حرکات حیاتی بوده و مقامی است که ارتباطش با دنیـا قطـع گشـته و در آنجـا از وقایع دنیا خبری نیست.

آن حضرت فرموده: «تحمله حفدة الولدان وحشـدة الإخـوان إلى دار غربتـه ومنقطـع زورته» جنازه‌ی میت را فرزندان مهربان و برادرانش به دوش می‌گیرنـد و او را تـا خانه‌ی غربتش و جایی که زیارتش قطع می‌شود می برند[1].

و فرموده: «فهم جيرة لايجيبون داعياً ولا يمنعون ضيماً ولايبـالون مندبـةً، إن جيـدوا لم يفرحوا، وإن قحطوا لم يقنطوا جميع وهم آحاد، وجيرة وهـم أبعـاد، متـدانون لا يتـزاورون» رفتگان همسایگانی هستند که هرگاه آنان را بخوانند پاسخی نمـی‌دهنـد و ظلـم و ستمی را دفع نمی‌کنند، و متوجه نوحه سرایی و مداحی نمـی‌شـوند، اگـر در حـق ایشان نیکی شود شاد نگردند، و اگر قحطی شود ناامید نمی‌شوند، با هم هستند در حالی که تنها هستند و همسایه‌اند در حالی که از هم دورند، بـه زیـارت یکـدیگر نمی‌روند[2].

و در حال احتضار به فرزندان خود و دیگران فرموده: «أنا بالأمس صاحبكم، وأنا اليوم عبرة لكم، وغداً مفارقكم». من دیروز همنشین شما بودم، و امـروز بـرای شـما عبرتم، و فردا از شما جدا می گردم[3].

---

۱ -نهج البلاغه ، خطبه ي ۸۳.

۲ - نهج البلاغه، خطبه ي ۱۱۱.

۳ - نهج البلاغه، خطبه ي ۱٤۹.

گویا شیعه نمایان سخن آن حضرت را قبول ندارند و او را نزد خود خصوصا در بارگاهش حاضر می‌دانند که گهگاه به ملاقات او میروند!

و فرموده: «أصبحتْ مساكنهم أجداثاً، وأموالهم ميراثاً، لا يعرفون من أتاهم، ولا يحفلون من بكاهم، ولا يجيبون من دعاهم». رفتگان گورشان خانه‌هایشان گشت و اموالشان به میراث رفت، کسی را که بر سرگورشان می‌آید نمی‌شناسند، و به کسی که برایشان گریه می‌کند توجهی ندارند و هر کس که ایشان را بخواند جواب نمی‌دهند[۱].

امیر المؤمنین عليه السلام بر سر قبر حضرت زهرا علیها السلام مینالد و می‌گوید:

مالي وقفت على القبور مُسلِّماً ... قبر الحبيب فلم يردَّ جوابي

أحبيب ما لك لا ترد جوابَنا ... أنسيتَ بعدي خلّة الأحباب

چه شده که من در حالی بر قبرها ایستاده‌ام که بر آنها سلام می‌گویم، بر سر قبر دوستی که جواب مرا نداد، ای دوست من تو را چه شده که جواب مرا نمی‌دهی؟

آیا پس از جدایی، دوستی دوستان را فراموش کردی؟

در اینجا آن حضرت فرموده که حضرت زهرا علیها السلام جواب مرا نمیدهد، با این حال چگونه شیعه‌نمایان حقه باز توقع شنیدن جواب را از مردگان دارند؟ و در مقابل مرقد امام یا امام زاده ایستاده و به دروغ می‌گویند: **أشهد أنك ترد جوابي**، شهادت می‌دهم که تو جواب مرا میدهی.

با توجه به آنچه در روایات آمده جابر بن عبدالله رضي الله عنه روز اربعین به زیارت قبر امام حسین عليه السلام رفته و سلام می‌کند و چنانکه در کتب محدثین آمده سه بار ایشان را صدا زده و میگوید یا حسین، سپس اینچنین میگوید: «**حبيب لا يجيب حبيبه**»

---

۱ - نهج البلاغه، خطبه ی ۲۳۵.

دوستی که جواب دوست خود را نمیدهد، سپس میگوید: چگونه میتوانی جواب مرا بدهی در حالی که رگهای گردن تو پاره شده و سرت از تنت جدا گشته است.

آیا جابر به اندازه‌ی شیعه‌نمایان زمان ما اطلاع ندارد که می‌گوید امام حسین جواب سلام او را نمیدهد.

آیا گفته‌ی امیر عليه السلام که می فرماید زهرا علیها السلام جواب مرا نمیدهد صحیح بوده یا خیر؟ ما می‌گوییم صحیح بوده است.

مورد دیگر آنکه چون کوفیان مسلم بن عقیل را دستگیر کردند و به دار الاماره بردند و خواستند او را شهید نمایند، فرمود: « من وصیتی دارم و به عمر بن سعد گفت: وصیت من این است که امام حسین عليه السلام از کوفه خبر ندارد برایش بنویسید که به کوفه نزدیک نشود!

جای سوال است که آیا مسلم که نایب خاص امام بوده نمی‌دانسته که امام از همه جا با خبر است و جواب همه را میدهد، و شیعه‌نمایان زمان ما بیشتر میدانند؟!

اگر کسی به دعاهای ائمه علیهم السلام در صحیفه‌ی سجادیه و صحیفه‌ی علویه که کمتر در آنها مخالف لغت قرآن یافت می‌شود، مراجعه نماید تعجب می‌کند چگونه ائمه علیهم السلام نسبت به احوال خود در روز قیامت بسیار بیمناک بوده و مرتب از خدا سلامتی خود را در آن روز تقاضا می‌کنند، و این در حالی است که در آن دعاها از حیات خود در قبر و عالم برزخ و یا اطلاع از دنیا تقریبا ساکت بوده و بر آن تأکیدی نکرده اند.

به هر حال مقصر، آن راویان دروغگویی هستند که بدون اطلاع از قرآن و سخنان ائمه علیهم السلام بر علیه آنها زیارتنامه جعل کرده اند!!

مساله‌ی زیارت در کتاب خدا و سنت رسول ﷺ

مسلم است که زیارت با این آداب و طول و تفصیلی که در زیارتنامه ها آمـده، در هیچ یک از شرایع انبیاء و در کتب الهی یعنـی تـورات و انجیـل و قـرآن حکمـی نداشته و از جمله احکامی که خدا آن را نازل کرده باشد نبـوده اسـت، و در هـیچ دین صحیحی چنین احکامی تشریع نشده است، و ملاحظه می‌شود کـه بـرای قبـر آن صد و بیست و چهار هزار پیغمبری که از دنیا رفته‌انـد هـیچ گنبـد و بارگـاه و زیارتی ذکر نشده و در کتابهایشان نیـز چیـزی بـرای زیـارت قبـر خودشـان و یـا اولادشان ذکر نشده است.

و باید دانست که دین اسلام نیز دین تمام انبیاء علیهم السلام بوده است، چنانکه خدا فرموده: ﴿ شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓ ﴾ (سوره الشوری آیه ۱۳) خدا برای شما دینی را آئین نهاده که نوح را به آن سفارش کرده بود و آن همان دینی است که به سوی تو وحی کردیم و آن همان دینی بوده که ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردیم. و پس از بررسی می یابیم که در این مورد همچون ادیان دیگر دستوری درباره ی زیارت قبر انبیاء نیامده است.

حضرت علی عليه السلام پس از تلاوت آیات سوره التکاثر فرمود: «یا له مراماً ما أبعده، وزوراً ما أغفله، ولأن یکونوا عبراً أحق من أن یکونوا مفتخراً، ولأن یهبطوا بهم جناب ذلة أحجی من أن یقوموا بهم مقام عزة، لقد نظروا إلیهم بأبصار العشوة وضربوا منهم في غمرة جهالة » عجب مقصد دوری است و چه زیارت غافلانه‌ای، اگر(قبوربزرگان) باعث عبرت باشد سزاوارتر از آن است که مآیه فخر گردد و اگر با دیده‌ی فروتنی به قبر نگاه کنند خردمندانه تر از آن است که آنها را وسیله‌ی

فخر قرار دهند(و در و دیوار های آن را به زینتهای اهل دنیا مانند حجله‌ی عروس زینت کنند و برایش طلا و نقره و چلچراغ و لوستر بگذارند) بی درنگ که با دیده‌ای تار به آنها نگاه می‌کنند و بدین سبب به دریای جهل و نادانی فرو رفته‌اند (و از آنها عبرت نمی گیرند) تا آنکه میفرماید: «سقوا كأساً بدلتهم بالنطق خرساً ، و بالسمع صمماً و بالحركات سكوناً» به اهل قبور جامی نوشانده‌اند که قوه ی گویایشان را به گنگی و شنوایشان را به کری و حرکاتشان را به سکون تبدیل کرده است.(نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۲۱).

در زمان ما بدعتهای زیادی در میان مردم معمول شده که از جمله‌ی آن ساختن همین قبور سیمین و زرین و آوردن نذر و نیاز بر سر آن و وقف کردن اموال بر آن است که همه ساله مخارج و پولهای زیادی از این ملت فقیر صرف آنها می‌شود، خدای عزوجل در آیات زیادی از این عمل نهی کرده و می‌فرماید: ﴿ وَيَجۡعَلُونَ لِمَا لَا يَعۡلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡۗ تَٱللَّهِ لَتُسۡـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ تَفۡتَرُونَ ﴾. (سوره النحل: ٥٦). برای چیزهایی که نمی‌دانند (همچون بتها و اموات و . . .) سهمی از آنچه را که روزیشان ساخته ایم قرار می‌دهند، به خدا قسم بدون هیچ شکی درباره‌ی آن دروغهایی که ساخته اید از شما بازپرسی خواهد شد.

باید به مردم فهماند کسی که از دنیا رفت، دیگر احتیاجی به نذر و نیاز و وقف شما ندارد و پولهایی که در ضریح آنها ریخته شده و یا با آن علم و کتل و زنجیر خریداری می‌شود همه اش اسراف بوده و مورد رضایت شرع نیست. اصلا اسلام قائل به واسطه ی میان خلق و خالق نبوده و از مردم خواسته تا درخواست خود را مستقیما از خدایشان بخواهند. اسلام قبر پرستی و سنگ پرستی و هر گونه عبادت غیر خدا را ملغی ساخته ولی با این حال متاسفانه همچنانکه نصاری از مسیح و

مریم حاجت می‌خواهند مسلمانان نیز از پیغمبر و ائمه و اولیاء حاجت می‌خواهند. مردم باید بدانند که درباره ی صاف کردن سطح قبر با زمین و نهی از بناء و کتابت بر قبر و نیز نهی از گچکاری آن و نهی از نماز خواندن و یا قربانی کـردن بـر سـر آن چه احادیثی وارده شده و حکم شرع در این موارد چیست.

ان شاء الله بعضی از ایـن احادیـث را در ایـن کتـاب ذکـر خـواهیم نمـود[1]، و مقداری از آن را نیز در کتاب «جامع المنقول فی سنن الرسول» ذکر نموده ایم.

آیا ارواح اولیاء به دنیا باز می‌گردند؟

گروهی از مردم بر سر قبر بزرگان دین حاضر می‌شوند و از آنان توقع شفاعت و رفع حاجت دارند، اینگونه از مردم چه گمان می‌کنند؟ آیا باور دارند که آنان، دم به دم و ساعت به ساعت از عالم باقی به عالم فانی بر می گردند و به تقاضای آنان گوش می‌دهند، این گمان نتیجه‌ی خامی و جهل است، زیرا هر کسی از عالم فانی رفت دیگر به آن بر نمی گردد، خصوصا بزرگان دین که از دنیا سیر بودند و اعتنایی به آن نداشتند. خداوند فرموده: ﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ۝٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ۝١٠٠ ﴾ (سوره المؤمنون) وقتی که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا مرا باز گردان، تا در آنچه از دستم رفت عمل شایسته ای به جای آورم، (جوابش را چنین می‌دهد که) نه چنین نیست این کلامی است که او گوینده‌ی آن است و پیش روی ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

---

[1] -صفحة ٢١٤ كتاب حاضر .

بنابر این ارواح انبیاء و اولیاء به درخواست این و آن بـه دنیـا بـر نمیگردنـد و مطیع فرمان کسی هم نیستند و اگر بعضی از دکانداران مدعی احضار ارواح هستند اولاً دروغ می‌گویند، ثانیاً بر ارواح انبیاء و اولیا تسلطی ندارند و آنـان قـویتر از آن هستند که تحت اراده ی این دکانداران در آیند. ثالثاً ممکن است بگوییم آنچه اینان احضار می‌کنند شیاطین همزاد انسان می‌باشند زیرا هر انسانی وقتی به دنیا می‌آیـد شیطانی نیز به همراه دارد که موکل بر وسوسه و لغزش او می‌باشد و هنگـامی کـه آدمی از دنیا رفت شیطانش باقی می‌ماند و آن شیطان از آنجـایی کـه بـا صـاحبش رفت و آمد داشته تا اندازه‌ای از امـورش آگـاهی دارد، و وقتـی کـه مـدعیان او را احضار می‌کنند چیزهایی را درباره‌ی میت می‌گوید و احضار کننده گمان می‌کند او همان روح فرد احضار شده است!

آیا وظیفه‌ی مسلمان مدح و ذم گذشتگان است ؟

امیر علیه السلام در وصف اهل ایمان میفرماید: «عظم الخـالق في أنفسـهم فصـغر مـا دونـه في أعينهم» خالق در نظرشان بزرگ و غیر از او در نظرشان کوچک است[1].

آنان خدا را حاضر و ناظر اعمال خود دانسته و به تعریف وتمجید مردم کاری ندارند و بدان هیچ اهمیتی هم نمی‌دهند، و از بیم آنکه مبـادا مغـرور و خودپسـند گردند از تعریف و تمجید و تملق مردم بیزار بـوده و از آن نهـی مـی‌کـرده انـد و فریب مداحان را نمی خورده اند، چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام در جـواب آن کسی که از او مداحی کرد فرمود: «فلا تثنوا علي بجميـل ثنـاء، لإخراجـي نفسي- إلى الله سبحانه وإليكم من التقية في حقوق لم أفرغ من أدائها» مرا با ثنـای پسـندیده ثنـا خـوانی

---

۱ - نهج البلاغه ،خطبه ي ۱۹۳.

مکنید تا خود را نسبت به خداوند آماده کنم و از عهده‌ی حقوقی که هنوز ادا نکرده ام برآیم، تا آنکه فرمود: «فإني لست في نفسي بفوق أن أخطئ، ولا آمن ذلك من فعلي إلا أن يكفي الله من نفسي ما هو أملك به مني، فإنما أنا وأنتم عبيد مملوكون لرب لارب غيره، يملك منا ما لانملك من أنفسنا، وأخرجنا مما كنا فيه إلى ما صلحنا عليه فأبدلنا بعد الضلالة بالهدى وأعطانا البصيرة بعد العمى». و من خود را از خطا مصون نمی‌دانم و در کارم ازخطا ایمن(در امان) نیستم مگر اینکه خداوند مرا در برابر نفسم نگه فرماید که از من بر این کار تواناتر است همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست، نسبت به ما اختیار آن چیزی را دارد که تحت اختیار ما نیست. پروردگاری که ما را از آنچه در آن بودیم بیرون آورد و به آنچه صلاح ما بود وارد ساخت و گمراهی ما را به هدایت و نابینایی ما را به بینایی مبدل ساخت[1].

حضرت امیر عليه السلام همان امام هُمامی است که وقتی ایرانیان در فضای مدائن برای تکریم و احترام او به استقبالش آمده و پیاده شدند ایشان را مذمت کرد و راضی نشد کسی برای او کرنش کند، او خود را معصوم نمی‌دانست، حال آیا راضی است که مداحان و زیارتنامه خوانان او را غلو آمیز مدح کنند و با تفصیل و مبالغه به تعریف از او بپردازند و صفات خدایی برایش قائل شوند؟!!

به هر حال خوبی و بدی گذشتگان به آیندگان مربوط نیست و آیندگان چنانکه خدا فرموده نباید به مدح ویا ذم آنان بپردازند، بلکه هر کسی مسؤول اعمال خود می‌باشد﴿ تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡـَٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ

---

۱ - نهج البلاغه، خطبه ي ٢١٦.

يَعۡمَلُونَ ﴿١٤١﴾ (سوره البقره) آن امتی است گذشته، کارهایشان برای خودشان است و کردار شما برای خودتان است و شما از آنچه ایشان کرده‌اند، بازخواست نخواهید شد.

بنابر این آیات، لعن و بدگویی از گذشتگان در این زیارت و یا مداحی و چاپلوسی و افتخار به گذشتگان بیهوده و لغو و برخلاف شرع است، رسول خدا ﷺ نیز فرموده: «احثو في وجوه المداحين التراب» به روی مداحان خاک بپاشید[1].

کسی که جهاد نمی‌کند به صرف مداحی از مجاهدین گذشته چه بهره‌ای خواهد برد؟ کسی که از دنیا پرستی و شهوت پرستی دست برنداشته به صرف مداحی از اولیاء خدا چه فائده‌ای می برد؟ آیا وظیفه‌ی مسلمین صدر اسلام عمل به احکام خدا بوده ولی وظیفه ی مسلمین بعدی فقط تعریف و تمجید از آنان است؟! مگر اسلام دو برنامه ی مخالف یکدیگر دارد؟ کسانی که دم از پیروی رسول خدا ﷺ و یا فلان امام می زنند و به روش آنان عمل نمی‌کنند، بلکه به روش خود عمل می‌کنند و کتابها و مجلس‌ها را پر از مداحی و چاپلوسی و معجزه تراشی کرده‌اند آیا معتقدند که ائمه نیز نسبت به پیامبر یا امام پیش از خود چنین می‌کرده‌اند؟ یا اینکه معتقدند وظیفه ی امام و ماموم دو طریقه‌ی مختلف است؟ مگر عقائد و اعمال اسلام برای همه یکسان نیامده؟ مگر دین امام و ماموم فرق دارد؟ اصول دین علی عليه السلام چه بوده؟ آیا اصول دین اینان غیر از اصول دین آن حضرت است؟! اینها سؤالاتی است که ملت ما جوابی برای آن ندارند، از وقتی که ملت ما جهاد را ترک کرده و از عدالت روگردان شده و فقط برای مجاهدین صدر اسلام گریه و زاری پیش گرفته‌اند، مشمول ذلت و نکبت شده و از ملل

---

۱ - وسائل الشيعه، ج ۱۲ ص ۱۳۲، حديث اول .

مترقی جهان عقب مانده‌اند، اینان می‌پندارند که اسلام یعنی چاپلوسی از رسـول و امام. آیا خدا را گول می زنند یا خود را؟ و گمان می‌کنند امـام حاضـر اسـت و از این بدعتها خوشنود است؟ آیا ممکن است امامی که در زمان حیاتش با تملق مردم از خودش مخالف بوده، دستور دهد پس از ممات(وفات) در مقابل قبر او بایستند و صفحه‌ها تملق برایش بخوانند؟! که حال شیعه نمایان پس از هزار سال به گمـان اینکه امام از مداحی وتملق و چاپلوسی ایشان خشنود می‌شود پولها خرج می‌کنند و شعارها و شعرهای بی مدرک می تراشند؟!

آیا ساختن بارگاه سنت انبیاء بوده است ؟

سلاطین خودخواه، مستبد، ستمگری که از دین و آیین الهی به کلی بی خبر بودنـد و از پول حرام و غارت اموال مردم، این مرقدها و گنبدها و ضریح‌ها را ساختند و مردم را به این زر و زیورها جذب کرده و مرقدها و مقبره‌ها را پر کردند و مساجد الهی را خالی نمودند کسانی از قبیل سـلاطین صـفویه و قاجاریـه بودنـد کـه جـز عیاشی و قتل و غارت ملت و خدمت به اجانب و ترویج خرافات، کاری نداشـتند و ایران به واسطه‌ی حکومت آنان از عقـب افتـاده‌تـرین ممالـک روی زمـین شـد. سلاطین از گرفتن رشوه‌ها و مالیاتها پولها جمع میکردند و به منظـور کسـب آبـرو در میان مردم به عوض رسیدن به رعیت و آبادی مملکـت در اطـراف مقبـره‌هـای بزرگان تا توانستند کاخها و گنبدها و گلدسته‌های سر به فلک کشیده ساختند کـه تمام آن تبذیر و اسراف و افراط بوده، خصوصا در مملکتی که اکثر ساکنانش خانه و لانه ندارند و بسیاری از دهات آن آب ندارد و اکثر روستاهایش مخروبه شـده و بسیاری از مردمش بیکارند. در چنین اوضاعی این سـتمگران بـی دیـن میلیاردهـا خرج مقبره‌ها کردند، از سنگهای مرمر و نقاشی گرفته تا نقره کاری و طلا کاری و

آئینه کاری. یکی از سلاطین خونریز که بسیاری از وزراء و اولاد و کسانِ خـود را کشت، شاه صفی نوادهی شاه عباس اسـت کـه مـدفن او در سـمت قبلـهی مرقـد حضرت معصومه قرار گرفته و سقف و دیوارهای آنجا مزین شده بـه کاشـیهـای مُعرّق شده است. و دیگری قبر شاه عباس ثانی که قبر او جنب مقبره ی همان شاه صفی واقع شده که از سنگهای مرمر بسیار عالی ممتاز بنـا گردیـده و صـندوقهای مُذهّب و الماس نشان بر آن ساخته اند و شعراء برای تملق او را ـ نعـوذ بـالله ـ از پیامبر بالاتر برده اند. شاعری در تعریف او چنین گفته:

در ایـام خـاقانِ جـم بـارگاه خدیـو جهانگیـر عبـاس شـاه

سـلیمان غلامـی زخیـل درش به اقبال شـه سـاخت ایـن بارگـاه

بهشـت بـرین بـود مـأوای او همین گشت تـاریخ آن قبلـه گـاه

سلاطین ستم میکردند ولی مداحان وشعراء و ادباء، بلکه عالم نمایان به طمـع پولشان با مداحیهای کفر آمیز آنان را تطهیر میکردند. تمام ساختمانهای بارگاهها و رواق ها و گنبد و گلدسته ها ساخته ی دست سلاطین سـتمگر و وزرای خیـانتگر است. پهلوی که اصلا دین نداشت، برای بارگـاه حضـرت رضـا علیـه السـلام در ساخته است، اتابک اعظم وفرزندش امین السلطان همان کسی است که چهار صـد هزار لیره از انگلستان گرفت تا قرار داد انحصـاری رژی را بـا انگلهـای انگلسـتان منعقد سازد، یعنی بدون اطلاع و رضـایت ملـت، قـرار داد تنبـاکو و دخانیـات را بست، تا اینکه ملت قیام کرد و با رنج و زحمت بسیار توانسـت آن را باطـل کنـد. آری همین وزیر خائن صحن بزرگ حضـرت معصـومه را در قـم سـاخته و فقـط صدهزار تومان خرج قبر خودش کرد و ادیب متملقی او را ـ نعوذبالله ـ با حضرت

خلیل الرحمن ﷺ که خانه‌ی کعبه را تجدید بنا کرده همردیف قرار داده و در شعرش می‌گوید:

زمین شد از دو بنا رشک آسمان برین یکی بنای خلیل و یکی بنای امین
خلیل رحمان گشت او بدان بنای قویم امین سلطان گشت این بدین بنای متین

مثلا شاه عباس اول چه قدر قتل نفس(کشتار) کرده، از آن جمله به هرات که یک شهر اسلامی بوده حمله و آنجا را چهار ماه محاصره کرده و سپس با لشکر قزل باش خود تقریبا چهل هزار مسلمان هراتی را به قتل رسانید و پس از فتح دستور داد شهر را غارت کنند و آنچه درهم و دینار و سیم و زر بود جمع کرده و به حضور شاه آوردند و در جوالها(کیسه‌های بزرگ) ریختند، در کتاب عالم آرای عباسی و سایر تواریخ آورده اند که جوالها(کیسه های بزرگ) را بر اشتران و استران حمل کردند و از هرات به مشهد آوردند و پس از ورود به شهر، علماء و بزرگان حاضر شدند، شاه مشورت کرد که با سیم و زرها چه بکند؟ گفتند خوب است ضریحی از سیم و زر و گلدسته و گنبد زرینی با ایوان طلا و بارگاه و صحنی از آنها بسازند. شاه دستور داد از همان سیم و زر غارتی صحن و سرای بارگاه و گنبد و گلدسته هایی بنا کنند و نام شاه را در اطراف مرقد و گنبد منقوش نمایند[1]. حال آیا شاهی که چهل هزار مسلمان را کشته چگونه او رابهشتی

---

۱ -براي اطلاع از اعتقادات شاه عباس اول به صفحة ۱۰۱ «**سفرنامه‌ي برادران شرلي**» (انتشارات منوچهري)مراجعه کنید که شاه به برادران «شرلي گفته است: من تقریبا عیسوي هستم » و چنانکه در صفحه‌ي ۷۲ همین کتاب آمده، در حضور آندو شراب نوشیده است . همین شاه عباس که باید رعیت را بنوازد و این کار فراهم آورد و خرابي را آباد کند ، در عوض این کارها با شش هزار قشون و حرم و خرگاه براي عوام فریبي پیاده به زیارت مشهد مي رود و بر سر هر دو فرسخ باید خیمه بر پا کنند و حرمسرا را در میان خیم‌ها جاي دهند تا شب در آغوش شاه باشند. و فردا دو فرسخ دیگر طي کنند، شش ماه این همه لشکریان را معطل کرده تا وارد مشهد شده چون مي خواهد ملك پاسبان حضرت رضا ﷺ باشد و شمعهاي بارگاه را مقراض(قیچی) اصلاح کند. آیت الله زمانش به او تذکر میدهد که این مرقد مهبط فرشتگان است مبادا با مقراض پرهاي ملائکه آسیب ببیند!!
=

می‌دانند، مگـر خـدا نفرمـوده: ﴿ وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا ٩٣ ﴾ (سوره النساء) هـر کـه بـه عمـد مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است که جاودانه در آن بماند و خداوند بر او خشم گیرد و او را لعنت کند و برایش عذابی دردناک فراهم سازد.

و جای سؤال است که اگر اطاقی دو عدد آجر آن غصبی و از اموال زور باشـد نماز در آن باطل است، پس چگونه در بارگاه و رواقی که از مال غـارت و غصـب ساخته شده می‌توان نماز خواند؟ و چرا دانشمندان در آنجا اقامه‌ی نمـاز جماعـت می‌کنند؟ مگر در حکم شرع مرقد امـام بـا خانـه‌ی سـایر مسـلمین فـرق دارد؟ و همچنین گنبد صحن طلای حضرت معصـومه را فتحعلـی شـاه سـاخته و بارگـاه مُذّهب(طلا کاری شده) علی علیه السلام را در نجـف نادرشـاه از امـوال غـارتی کـه در جنگها از جمله حمله به مناطق شمالی عراق به دست آورده ساخته است. آیا خدا و انبیاء و اولیاء از این کاخها و بارگاها خشنود می‌شود یا شیاطین و سلاطین؟ آیـا هر شاه و وزیری که باید مملکت را آباد و مالیات ها را صرف ترقـی و صـنعت و فلاحت(کشاورزی و ایجاد محیط کار برای جوانان) مملکت نماید حـق دارد ایـن کارهای لغو و بیهوده را انجام دهد؟ آیا زمانی که اروپا مشغول تحقیق و اختـراع و تهیه ی قوا و ساختن تـوپ و هواپیمـا بـود، سـزاوار بـود سـلاطین ایـران ثـروت مملکت را صرف گنبد و گلدسته های طلا کنند و آنوقت ایران برای داشـتن یـک تفنگ محتاج به اروپا باشد؟ آیا این شاهان و دانشمندان، مطیع عقل و شرع بودنـد و یا مطیع هوی و هوس؟ آیا این شاهان و علمـاء بـا آن همـه جنایـت و خیانـت

= آري چنین کساني به منظور فریب عوام براي مرقد ائمه ضریح و بارگاه ساخته‌اند !! **فـاعتبروا یـا اولي الابصـار. پـس عـبرت بگیرید ای صاحبان عقل.**

کردند و انحطاط به صرف اینکه اظهـار ارادت بـه قبـر امامـان و امامزادگـان و بـا احترام به شاهزاده عبدالعظیم و شاهزاده حمزه و شاهزاده جعفر و شاهزاده قاسم و شاهزاده یحیی میتوانند جبران زشتی‌های کارشان را بکنند یا خیر؟ اگر از شیخیه و صوفیه و یا از مـداحان و روضـه‌خوانـان و خادمـان و فراشـان و متولیـان بپرسـی می‌گویند آری ولی قرآن می‌گوید خیر.(حال اختیار با خود شماست که پیرو قـرآن باشی یا پیرو خرافات)

احمد بن موسی معروف به شاه‌چراغ(که در شهر شیراز است) که ادعای امامت کرده و با ابو السرایا خروج کرده و جمعی از مردم را به کشتن داده، میتـوان بـرای او صحن و بارگاه بنا کرد و بـرای او زیارتنامـه سـاخت و خلقـی را بـه ایـن کـار مشغول کرد؟ متأسفانه چون وی دارای گنبد و بارگاه زرین است از بزرگـان دیـن به شمار میرود!!

آری سلاطین ستمگر برای دور ساختن مسلمین از حقایق دین، آنان را با چنین خرافاتی، به بازی گرفتند تا از مردم سواری بگیرند، و روحانی نمایان و دکانـداران نیز این کارها را ترویج دادند. از آن طرف احکام روح بخش و ضـروری و حیـات آور اسلام از قبیل امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کفار و وحدت و اتحـاد مسلمین و مساوات و برادری و برابری به کلی تعطیل شد و اخبـاری رواج یافـت پر از وعده‌های گزاف که یک زیارت مرقد امام برابر با صد هزار حج یا هزار حـج با رسول خدا است، در حالی که رسول خدا پس از هجرت بیش از یـک حـج بـه جای نیاورده ولی زائر فلان قبر، گویی هزار حج به جا آورده است. آری جمعی از کذابان و جعالان و مفسدان و غالیان برای سست کردن اسلام و کندن بنیاد شرع و استهزاء به قوانین الهی به جعل حدیث و نشر بدعتها پرداختنـد، تـا کسـانی کـه از

قیامت و عذاب و حساب و کتاب ترس دارند به این اعمال بیهوده مشغول شده و خود را از خوف و ترس حساب قیامت نجات دهند و با این طاعات و حسنات موهوم مغرور شوند و به عصیان گستاخ‌تر گردند و دیگر خود را به فراگیری حقایق دین الهی و بذل جان و مال در جهاد فی سبیل الله ملزم ندانند و با اعمالی که جز تملق و چاپلوسی نیست و جز نکبت و عقب ماندگی بهره‌ی دیگری ندارد خود را قانع سازند و امیدوار شوند که در قیامت ائمه وامام زادگان از آنان طرفداری خواهند کرد. با اینگونه روایات جعلی قصد داشتند از عظمت حج که وسیله‌ی ارتباط مسلمین با یکدیگر است کاسته و یک زیارت یا سوگواری از تمام سنن شرعی برتر قرار گیرد.

هر چه بود این سیاست استعماری کار و اثر خود را کرد، به طوری که امروز بزرگترین عمل در چشم ملت ما زیارت قبر یا مجلس سوگواری شده و چیزی که بر معارف ملت ها افزوده همان جملات شرک آمیز و وزیر و شریک برای خداوند متعال تراشیدن و امامان را عین الله الناظرة و یده الباسطة خواندن و حساب و کتاب قیامت را در دست هم مذهبان خود دانستن است!!

باید دانست که اسلام حقیقی که موجب بیداری و عزت و شهامت و کسب دانش است سد راه سلاطین و فرمانروایان بود لذا از اسلام راستین وحشت داشتند و به همین سبب مردم را از آن دور و به ذلت قبرپرستی و تملق از مزارها و چاپلوسی اموات وادار کردند.

باری از زمان عباسیان ساختن مشاهد و مقابر در میان مسلمین آغاز شد و قافله‌های بسیار از یمین و یسار برای زیارت قبور اولیاء و صلحاء به راه افتادند و ابتدا گنبد گلین و کم کم آجری و آنگاه سیمین و زرین از هر سو به آسمان قد

کشید و هر فقیر و بیچاره‌ای یک سال کار کرد و دسترنج خود را خـرج سـفر زیـارت نمود و یا بابت اجاره و سر قفلی موقوفات بی مدرک پرداخت کرد و یا میان ضـریحها ریخـت و مفتخـوران و عیاشـان بـا عنـوان هیئـت امنـاء و نظـار و تولیـت امـور موقوفات(آستان قدس رضوی) وهمچنین به عناوین دیگر بردنـد و در جاهـایی مثـل جزیره‌ی کیش و امثال آن خرج هوسرانی و عیاشـی کردنـد. آری سـلاطین سـتمگر و دکانداران مذهبی مردم را به این کارها سرگرم و جیب ایشان را خالی کردند و چنـان مردم غرق این خرافات شده‌اند که هر کس مانند نگارنده چیزی بـر خـلاف آنـان بگوید و بنویسد بی‌دین و واجـب القتـل شـمرده مـی‌شـود و لا اقـل نـانش آجـر می‌گردد و از نظر بعضی‌ها ملعون و مطرود خواهد بود!!

نکته‌ی قابل توجه

در صدر اسلام این گنبدها و مرقدها و زیارتگاهها در سیره‌ی علی ؛ و اصحاب رسول خدا ج نبوده و چنانکه استاد قلمداران در کتاب «زیارت» خود آورده‌انـد، پس از گذشت سی سال از وفات رسول خدا ج وقتی عایشه زوجه‌ی حضـرت رسول بر سر قبر برادرش «عبدالرحمن ابن ابی بکر» رفت، مورد ملامـت اصـحاب رسول واقع شد که چرا مرتکب عملی شده که رسول خدا ج از آن نهـی کـرده است؟

رسول خدا ج را در همان مکانی که رحلت فرمود یعنی در حجره‌ی عایشـه دفن کردند و تا زمانی که عایشه زنده بـود یعنـی تـا پنجـاه سـال هـیچ کسـی بـه حجره‌ی او نیامد که در را باز کند و بگوید می‌خواهم قبر رسـول خـدا را زیـارت کنم، پس معلوم می‌شود زیارت قبر مرسوم نبوده است.

یکی از تابعین موسوم به ابوعمرو عامر بن شراحیل الکوفی (متوفای سال ۱۰٤ هجری) می‌گوید: « لولا أن رسول الله نهى عن زيارة القبور لزرت قبر النبي ﷺ» اگـر رسـول خدا ﷺ از زیارت قبور نهی نکرده بود من قبر او را زیارت می‌کردم.

بدعت زیارت قبور در قرن‌هـای بعـد بـه تـدریج پیـدا و زیـاد گردیـد، چـون مسلمین با فرقه‌های مختلفی مثل یهود و نصاری و گبران و مجوسیان و بودائیان و قبطیان رابطه برقرار کردند و در ممالک آنان مقابر فراعنه و شاهان از قبیل کـورش و داریوش و اهرام[۱] را دیدند این کارها میان ایشان رواج گرفت و حتی بـه منظـور احترام، امام زادگان را «شاه» نامیدند و شخصیتهایی مثل شاهزاده حمزه و شـاهزاده جعفر و شاهزاده جلال‌الدین و شاهزاده ابراهیم و شاهزاده فلان زیاد شد!! و بـرای زیارت قبور آنان حرکت کردند و متولیان و خادمان هم برای نفـع خـود هـر چـه توانستند به این کارها تشویق نمودند و امکنه‌ی مـذکور محـل اجتمـاع بیکـاران و گدایان و مفت خوران و امرار معاش آنان شد. این مفت خوران نذورات زیـادی از طلا و نقره و پول و فرش و اشیاء قیمتی دیگر از مردم می‌گیرند و یا در صحن آن مزارها، قبرها را به قیمتهای کلان می‌فروشند!

از سوی دیگر دشمنان قرآن شروع به جعل احادیث برای این کارهـای بیهـوده کردند و یک زیارت را بهتر از صد حج و یـا هـزار حـج شـمردند و زیارتنامـه و فضیلت زیارت به وجود آوردند و غلوکنندگان و کذابان و جعـالان ایـن اخبـار را نشر دادند. و از سوی دیگر برخی از منسوبین به محدثین که علم چندانی نداشـتند تصور کردند که این اخبار صحت و حقیقت دارد و برای کسب ثـواب و رضـای

۱ – مانند اهرام مصر و یا مقبره‌هایی که مصریان قدیم در نزدیکی قاهره برای پادشـاهان خـود سـاخته‌انـد. یکـی از آنهـا هـرم «خوفـو» یـا «خئوپس» به ارتفاع ١٤٦ متر است که صد هزار کارگر مدت ۲۰ سال برای ساختن آن کار کرده‌اند!!!.

خدا اخبار جعلی را جمع کردند و گفتند که انجام دادن این کارها مستحب است و مسامحه(تساهل)در دلیل مستحبات و ادلهی سنن اشکالی ندارد!! وبا این کار شیطان را خشنود و مردم را به شرک و خرافات مشغول کردند، حتی برای ساختن ساختمان قبر و تعمیر آن اخبار جعل کردند که استاد« قلمداران» در کتاب «زیارت» خویش این حدیث را با از جهت سند و متنش مورد نقد قرار دادهاند، اما پیش از پرداختن به حدیث مذکور لازم است نظر پیشوایان دین را دربارهی تعمیر قبور بدانیم.

احادیث مربوط به تعمیر و تجدید بنای قبور

اگر بخواهیم همهی روایاتی را که در مذمت ساختمان و تزیین قبور وارد شده ذکر کنیم مطلب بسیار مفصل و طولانی خواهد شد، لیکن به مقداری که برای مردمِ منصف، حق جو و بیداری آنان و اتمام حجّت لازم است در اینجا ذکر میکنیم:[1]

۱- شیخ صدوق و نیز مؤلف «وسائل الشیعه» روایت کردهاند که رسول خدا ﷺ فرمود: «لا تتخذوا قبري قبلة ولا مسجداً، فإن الله تعالى لعن اليهود حيث اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد» قبرم را قبله گاه و محل توجه و مسجد قرار ندهید، همانا خدای متعال یهود را لعنت نمود، زیرا قبور پیغمبران خود را مساجد قرار دادند». (وسائل الشیعه، ج ۲، باب ٦٥، صفحه ۸۸۷). بنابراین احادیثی که در کتب زیارت وارد شده و دلالت بر قبله قرار دادن قبر امام دارد، ساخته ی یهود صفت آنی است که آنها را به دروغ بر ائمه علیهم السلام چسپانده اند!

۱- در «احکام القرآن» (ص ٤٤٠ به بعد) نیز مطالبي را در این باب آورده ام.

۲- محدث نوری در «مستدرک الوسائل» نقل کرده که علامه ی حلی در کتاب نهایه از رسول خدا ﷺ روایت کرده: «نهی النبـي أن يجصـص القـبر أو يبنـی عليـه أو يكتب عليه لأنه من زينة الدنيا فلاحاجة بالميّت إليـه» پیـامبر ﷺ از گـچ کـاری قبـر و نوشتن روی آن نهی فرموده[1] زیرا اینها زینت دنیا است و میت نیازی به آن ندارد». (مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ۱۲۷/۱).

۳- و باز محدث نوری روایت کرده: «عن أمير المؤمنين ؛ قـال: سـمعت رسـول الله ص يقول: لاتتخذوا قبري عيداً ولا تتخذوا قبوركم مساجدكم ولا بيـوتكم قبـوراً» یعنـی علی ؈ فرمود: شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: قبرم را محل رفت و آمـد قرار ندهید و قبرهایتان را مساجد خویش قرار ندهید و خانه هایتان را محل دفـن مرده هایتان قـرار ندهید.(مسـتدرک الوسـائل، ج ۱، بـاب ۵۵ از ابـواب دفـن، ص ۱۳۲).

٤- شیخ «حر عاملی» از موسی بن جعفـر ؈ روایـت کـرده کـه فرمـود: «لا ترفعوا قبري أكثر من أربع أصابع مفرجات» یعنی قبر مرا بیش از چهار انگشت بـاز از هم بیشتر بالا نبرید.(وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۳۱ از ابواب دفن، ص ۸۵۸).

۵- در « بحارالانوار » ج ۲۲ و کتب معتبر دیگـر از امـام صـادق ؈ روایـت کرده‌اند که فرمود: «لا تشرب وأنت قائم ولا تطف بقبر ولا تبل في ماء نقيع» یعنی هرگز ایستاده آب منوش و هیچ قبری را طواف مکن و در آب پـاک ادرار مکن.(وسـائل

۱- جاي تأسّف است كه نه تنها به مفاد اين حديث عمل نمي شود، بلكه براي جلب توجـه ی عـوام، بـر سـنگ علـما و بزرگـان جملات طولاني اغراق آمیزی در مدح و تمجيد ايشان مي نويسند!! و بدتر از آن اطاقي را به قبر اختصـاص مـي دهنـد کـه اگـر مخارج چنين بنايي صرف فراهم كردن سكن و ساير ما يحتاج ضروري براي محرومين و مستمندان می شد قطعاً خشـنودي حـق متعال را به دنبال می داشت.

الشیعه، ج ۱۰، باب ۹۲، از ابـواب المـزار کتـاب الحـج و ج ۱، ص ۲٤۱ و سـفینه البحار، ج ۲، ص ۹۹).

٦- زید بن علی بن الحسین ؈ از جدش علی بن ابی طالب روایت کرده که فرمود: «نهى رسول الله ﷺ عن لحوم الأضاحي أن تدخروها فوق ثلاثة أيام ... ونهانا عن زيارة القبور» یعنی رسول خدا ﷺ ما را از ذخیره‌کردن گوشتهای قربـانی بـیش از سه روز نهی فرمود .... و ما را از زیارت قبور نهی نمود.(مسند الامام زیـد، کتـاب الحج، باب الأکل من لحوم الأضاحی).

۷- حدیث معروفی است از پیـامبر ﷺ کـه خـدا فرمـوده: «أنـا عنـد القلـوب المنكسرة و القبور المندرسـة» یعنی من نزد دلهـای شکسـته و قبرهـای ویـرانم». پـس حضرت حق جل جلاله به قبرهای زینت داده شده و تجدید بنا شده و آیینه‌کـاری و طلاکاری شده عنایتی ندارد و از آنها بیزار است.

۸- از امام صادق ؈ روایت شده که فرمود: «قبر رسول الله ﷺ محصب حصباء حمراء» یعنی قبر رسول خدا ﷺ از شن قرمز رنگ است». (وسـائل الشـیعه، ج ۲، باب ۳۷، از ابواب دفن، ص ۸٦٤) که معلوم می‌شود تا زمان آن بزرگوار قبر رسول خدا ﷺ زینت و بنایی نداشته است.

۹- عبدالرزاق صنعانی که از قدمای شیعه است روایت کرده: «عن ابن طاوس أن رسول الله ﷺ نهى عن قبور المسلمين أن يبني عليها أو تجصص أو تزرع، فإن خير قبـوركم التي لا تعرف » یعنی ابن طاووس روایـت کـرده کـه پیـامبر ﷺ از اینکـه بـر قبـر مسلمین بنایی ساخته شود و یا گچ‌کاری و یا بر روی آن زراعت شود، نهی نمـوده و فرموده اند که بهترین قبـور شـما قبـری اسـت کـه شـناخته نشـود».(المصـنف، ۵۰٦/۳).

۱۰- مرحوم آیت الله شریعت سنگلجی از «ذکری» نقل کرده که: «رسول اکرم ﷺ قبر فرزندش ابراهیم را مسطح نمود و نیز می‌گوید قاسم بن محمد گفت: قبر نبی‌اکرم ﷺ و شیخین را در حالی دیدم که مسطح بود و نیز می‌گوید قبر مهاجرین و انصار در مدینه منوره مسطح بود». (توحید عبادت، انتشارات دانش، ص ١٤٩).

۱۱- امام صادق علیه السلام فرمود: «لا تطينوا القبر من غير طينه » یعنی قبر را از گِل غیر خودش گِل‌کاری نکنید». (وسائل الشیعه، ج ۲، باب ١٦، از ابواب دفن، ص ٨٦٤).

۱۲- علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده «أن رسول الله ﷺ نهي أن يزاد على القبر تراب لم يخرج منه» یعنی رسول خدا ﷺ از اینکه بر قبر خاکی ریخته شود که از خودش نیست نهی فرمود».(مستدرک، ج ۱، باب ٣٤ از ابواب دفن، ص ١٢٦).

ملاحظه فرمایید رسول خدا ﷺ تا چه حد دقیق بوده که حتی مقداری خاک بر قبر نیفزایند، چه رسد به سیمان و گچ و سنگ مرمر و دیگر سنگهای قیمتی!

اما امت ما به این اوامر اعتنا نمیکنند بلکه بر قبرهای بزرگان دین از جهت مخارج چقدر افراط و اسراف میکنند و کذابان و جعالان برای تخریب اسلام و سرگرم کردن مردم روایتی برای تعمیر قبور جعل کرده اند که ما متن و سند آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد:

در کتاب وسائل الشیعه باب ٢٦ از کتاب مزار روایت شده از عبدالله البلوی از عماره بن زید از ابی‌عامر واعظ اهل حجاز و او از امام صادق علیه السلام که فرمود رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام گفت: «يا علي من عمّر قبوركم و تعاهدها فكأنما أعان سليمان بن داود على بناء بيت المقدس، ومن زار قبوركم عدل ذلك له ثواب سبعين حجة بعد

حجة الإسلام وخرج عن ذنوبه حتی يرجع من زيارتكم كيوم ولدته أمـه » یعنی ای علـی! هر کس قبور شما را تعمیر کند و مجاور آنها گردد، گویا سـلیمان بـن داوود را در ساختن بیت المقدس یاری داده و هر که قبور شما را زیارت نماید ثـوابش معـادل است با هفتاد حج پس از حجه‌ی اسلام و وقتی که از زیـارت شـما بـر مـی‌گـردد مانند روزی که مادرش او را زائیده از گناهانش پاک می‌شود»!!.

این حدیث هم سند و راویانش مورد انتقـاد اسـت و هـم مـتن و مضـمونش. راوی اول آن عبدالله بن محمد البلوی است که علمای رجال او را ضعیف شـمرده اند و او را دروغگو و جعال و مورد طعن دانسته و گفته انـد نبایـد بـه حـدیث او اعتناء کرد. او روایت کرده از عماره بن زید که بـه تصـریح علمـای رجـال چنـین مردی وجود نداشته و آنچه از این شخص نقل شـده تمامـاً دروغ اسـت، حتـی از خود عبدالله بن محمد البلوی که از او روایت کرده پرسیدند این «عماره» کیسـت؟ گفت: مردی بود از آسمان آمد این حدیث را گفت و بـه آسـمان بازگشـت!!. ایـن موجود فضایی!! روایت کرده از ابو عامر واعظ حجازی که او نیز مجهول الحـال و مهمل است. شما را به خدا ملاحظه کنید از برکت ایـن حـدیث کـه تنهـا حـدیث تعمیر قبور نیز هست و کذاب جعالی روایت کرده از فردی ناموجود و او از فردی مجهول، ممالک شیعه پر شـده از گنبـد و بارگـاه و صـحن و رواق و طلاکـاری و موقوفاتی که در آمدهای کلانش برای حفظ آنها باید صرف شـود و دکـانی بـرای عده ای مفتخور و بی بند وبار شده است، با اینکه اکثر مردم به تکه نانی محتاج‌اند و فاقد مایحتاج اولیه‌ی زنـدگی هسـتند و از نظـر صـنعت هـم عقـب افتـاده و از بیچاره‌ترین کشورها هستند.

جای تعجب از علمایی است که ناقل این حدیث مفتضح‌اند!! و بنگرید که چه بلاها بر سر اسلام آورده اند. مسلمین بعدی گمان کردند این گنبد و بارگاهها با این تشکیلات بی حساب نبوده و مدرکی دارد.«ابوعامر» مجهول، این حدیث را به دروغ بر امام صادق بسته است که مردم عوام و بی اطلاع از کتاب خدا باور کنند، ولی دزد ناشی به کاهدان زده زیرا در زمان امام صادق عليه السلام قبر حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام مخفی بود و هیچگونه آثاری نداشت و جایش نیز معلوم نبود، در نتیجه ساختمانی نداشت تا کسی آن را تعمیر کند تا با حضرت سلیمان در ثواب شریک شود! تعمیر کردن چیزی زمانی متصور می‌شود که ساختمان کهنه‌ای وجود داشته باشد. و اما مضمون این حدیث این است که شایسته ی مردم است که مجاور قبر امام شوند و از کسب و کار و صنعت باز مانند تا محتاج به ممالک دیگر شده و در نتیجه فقط مصرف‌کننده باشند، چنانکه شعراء و مداحان سلاطین نیز این خیانت را ترویج داده‌اند. از جمله در دیوان حافظ غزلی است که در آن آمده است:

قبر امام هشتم و سلطان دین رضا از جان ببوس و بر در آن بارگاه باش[1]

---

۱ ـ مطع این غزل چنین است:

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش پیوسته در حمایت لطف اله باش

در کتاب « حافظ شکن » به شاعر جوابی داده ام که برخی ابیات آن چنین است:

شاعر اگر غلام شدی بی پناه باش دور از ثواب و همدم افغان و آه باش
رو بندگی حق بنما نی امیر طوس عزت سزای بنده بود هر که خواه باش
شاه جهان که بود؟ یکی از شهان طوس شاعر غلام او ز زر و سیم و جاه باش
حافظ غلام شاه جهان گشته از طمع شاه جهان رها کن و عبد اله باش
حافظ چو دید شاه جهان شیعه مذهب است گفتا غلام او شو و زر گیر و شاه باش
گاهی تو شه پرستی و گاهی هوی پرست بگذر از این دو رویی و با عز و جاه باش

شاعر پنداشته که دین، شاه و سلطان و دربار دارد که هر کس به دربار او رفته و بر در آن بارگاه مجاور شده ثواب یاری سلیمان برای ساختن بیت المقدس و ثواب هفتاد حج دارد، در صورتی که هیچ دلیل شرعی که شرکت در ساختن بیت المقدس ثواب یک حج را دارد وجود ندارد.

باری این حدیث مجعول به کاری بیهوده ترغیب کرده و مردم را بر معاصی حمل نموده به گونه‌ای که اگر به زیارت قبر فلان امام رفتی تمام گناهانت از بین رفته و مانند روزی خواهی شد که بی‌گناه از مادر زاییده شدی!! اگر گناه به این آسانی ریخته می‌شود، پس چندان خطرناک نخواهد بود، هر جنایتی بکنیم با یک زیارت استخوان از بار گناه سبک میشویم زیرا مذهب چنین است که با یک زیارت، گناهان نادیده گرفته می‌شوند، و دیگر هیچ ترس و واهمه‌ای از روز جزاء و کیفر نباید داشت، و جهنم مخصوص کسانی است که مقبره و گنبد و بارگاه ندارند!!

جای سوال است که اگر تعمیر قبر این همه فایده داشت و مشروع بود چرا رسول خدا ﷺ برای عمویش حضرت«حمزه» سیدالشهداء ویا فرزند خودش ابراهیم و یا سایر شهداء ساختمانی بنا نکرد، وحتی روی قبر او یک آجر هم نگذاشت، آیا باید به سنت رسول خدا ﷺ اقتدا کرد یا به سنت شاهان و مردم عوام فریب؟

خواهی اگر به کشور دل خسروی کنی بر مردمان بی کس و مضطر پناه باش

قبر امام را تو مکن بت چو بت پرست دنبال کار باش نه در بارگاه باش

مساله احترام اموات و زیارت قبور

لازم است بدانیم توجه به اموات در امم گذشته نیز رایج بوده و حتی در هنگام دفن میت برای خود آداب و رسومی داشته اند، غذای لازم و چراغ در دخمه‌ی اموات می‌گذاشتند و اقبال و ادبار و دعا و نفرین اموات را در حق زندگان مؤثر می پنداشتند. در کتاب«تاریخ جامع ادیان» تالیف «جان ناس» آمده که بعضی از اقوام قدیمی عقیده داشته اند که آسمان کشوری است مانند زمین دارای اشجار و انهار، در آنجا ارواح مردگان زندگی می‌کنند و می‌توانند به زمین آمده و در خواب به ملاقات آدمیان بیایند و چون به خواب کسی آمدند باید برای آنان خوراکی تهیه کرده و بر سر مزار او ببرند و آتش روشن کنند. آریانهای قدیم درباره‌ی ارواح اجداد احترامی در حد ستایش رعایت می کردند و همچنین تورانیان و بعضی از مذاهب چون مذهب برهما در هند و چین و بودا به تشریفات بیشتری برای اموات عمل می کردند و حتی همسر میت را با زینت و تجمل همراه جنازه حمل و با او در آتش می سوزاندند. و بعضی از ملل گردن کنیزان و غلامان میت را پس ازمرگ او می‌زدند تا در آن عالم یار و مددکار او باشند!! اقوام قدیمی نسبت به مردگان خود در بیم و یا امید بوده‌اند.

دین اسلام که توحید خالص است زمانی ظاهر شد که سرتاسر عالم در تاریکی جهل و اوهام غرق بود و از روز اول با اوهام مبارزه کرد و امر کرد که به غیر خدای سبحان به هیچ موجودی متکی نباشیم زیرا در تقدیر و تاثیر امور غیر خدا هیچ چیز و کسی مؤثر نیست، غیر خدای تعالی را قاضی‌الحاجات (برآورد کننده حاجات) و باب‌الحوائج ندانیم و بدانیم هیچ وسیله‌ای جز علم و ایمان و عمل صالح موجب نجات نیست و به چیز دیگر متوسل نشویم و جز خالق جهان چیز دیگری را مؤثر حقیقی ندانیم. و از زیارت اموات منع فرمود جز برای عبرت

و پند آنهم برای مردان، و درباره زنان در همه حال رفتن به زیارت را نهی نمود چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: «لعن الله زوارات القبور» یعنی خدا زنانی را که به زیارت قبور می روند لعنت کرده است. و از تعمیر و تزیین قبور نیز نهی کرده چنانکه آن حضرت در دعای جوشن‌کبیر و مناجات با خدا عرض می‌کند: «یا من فی القبور عبرته» یعنی ای کسی که قبور را مایه‌ی عبرت قرار دادی».

ولی متأسفانه به تدریج روح موهوم پرستی پس از چند قرن مسلمین را فراگرفت و باز به شرک آلوده شدند، چنانکه خدا فرموده: ﴿ وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦ ﴾ (سوره یوسف) یعنی و اکثر مردم به خدا ایمان نمی‌آورند مگر اینکه در حال شرک باقی می مانند».

و همچنین فرموده: ﴿ وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُ ٱشۡمَأَزَّتۡ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ٤٥ ﴾ (سوره الزمر)یعنی هنگامی که خدا به تنهایی ذکر شود دلهای کسانی که به آخرت ایمان نیاورده اند منزجر می‌شود و چون ذکر غیر از خدا شود(مانند ذکر ارواح اموات و ارواح اولیاء و انبیاء و غیر آن)شاد می گردند».

پس حفظ یکتاپرستی که به غیرخدا امیدوار نباید بود بسیار مشکل است. در صدر اسلام مردم به زیارت قبور نمی‌رفتند مگر اینکه این زیارت آنها را به یاد آخرت بیاندازد حتی اگر کسی جز به این هدف به زیارت قبری می‌رفت مورد ملامت قرار می گرفت.

رسول خدا ﷺ در آخرین ساعات عمر شریف خود با تضرع و ناله از درگاه الهی تقاضا می کرد: «اللهم لا تجعل قبري وثناً يُعبد » خدایا قبرم را بتی قرار مده که

عبادت شود. زیرا به روح مرده پرستی مردم آشنا بود و می‌ترسید مبادا امتش منجر به این کارها گردند. متأسفانه پس از وفات رسول خدا ﷺ طولی نکشید که دکانداران صدها قبه و بارگاه با تجملات عوام فریب و زینتها و آینه کاریها بر گور مردگان برافراشتند و ثوابها برای رفتن نزد آنها تراشیدند و در نتیجه موقوفات و نذورات بر آن بارگاهها به حدی رسید که متصدیان امور اوقاف ادعا میکنند که نزدیک به یک چهارم تمام املاک ایران وقف بر گور مردگان است. و با آنکه هر در آمدی از راه این بدعتها به دست آید غیر شرعی و حرام است با این وجود در هر شهرستانی میلیونها تومان پول در هر ماه به نام پذیره و اجاره بهای موقوفات باطله از فقراء و ضعفاء می گیرند که مقدار کمی از آن صرف تعمیر قبور و سایر بدعتها از قبیل روضه خوانی می‌شود و باقی آن به مصرف تجملات متولیان و هیئتهای نظار و امناء و مستأجران و افراد دیگری از این قبیل می‌رسد و در نتیجه روز به روز مستضعفین و فقراء دچار فشار و بدهی و گرفتاری بیشتری می‌شوند. و همچنین درآمدهایی که از فروش قبرهای مجاور امام و امامزاده‌ها حاصل می‌شود که بعضی از این قبور بیش از چند صد هزار بلکه میلیونها تومان معامله می‌شود.

هر چند سال یکبار نذور و هدایای هر امام و امام زاده از قبیل فرش و لوستر و طلا و پنکه و اشیاء قیمتی دیگر در مزایده به فروش می‌رسد و پول آن به مصارف باطله می‌رسد، البته مضاف بر اینکه اکثر نذرها پول نقد است که به ضریح‌ها ریخته و یا از طریق املاک موقوفه حاصل می‌شود و اکثر بلکه تمام قبور امامزادگان دارای چنین درآمدهایی هستند مانند حضرت معصومه در قم که ماهیانه میلیون ها تومان پول نقد از راه نذور و درآمدِ موقوفات غیرشرعی درآمد دارد، در

حالی که اکثر ملت نان و لوازم ضروری حیاتی خود را ندارند و اکثر دهات از بـی آبی مخروبه شده و برای یک سوزن و یا یک پـیچ و مهـری یـک دسـتگاه دسـت گدایی به خارج دراز شده است. آیا این از حماقت نیست که همه روزه اموال زیاد بی پایانی بر گورها نثار و یا وقف شود. خبـری در کیهـان شـمارهی ٨٦٤٢ مـورخ ۱۳۵۱/۲/۱۷ به چاپ رسیده است که حـاج آقـای حسـین ملـک کـه رقـم امـوال موقوفهی او چندی پیش به سه میلیارد تومان رسید، بهمن سال گذشـته چهارصـد میلیون تومان باقی ماندهی اموال خود را که در مـوزهی ملـک بـه صـورت سـکه، تابلوی نقاشی، فرش، دستخط فرمان شاهان و اشیاء عتیقه نگهداری میشـد وقـف آستان قدس رضوی کرد. این اموال و املاک برای متولیان و مفتخـوران و بیکـاران صرف عیاشی و بدمستی میشود. اصـلا وقـف و نـذر برگـور مردگـان بـدعت و برخلاف شرع است. نتیجهی این وقفها این شده که بسیاری از این موقوفـات کـه به صورت زمین بائر درآید که با وجه پذیره های کلان معامله میشود، یعنـی اگـر کسی صدمتر زمین وقفی برای خانه ساختن اجاره کند باید مثلا صد هـزار تومـان پذیره آنهم بدون دریافت و اخذ رسید بپردازد آنهم برای زمین استیجاری که بایـد همه ساله اجاره نیز بدهد. آیا چنین کاری ظلم نیست؟ به نظر ما موقوفات ایران نه تنها باقیات الصالحات نیست بلکه دقیقاً باقیات الطالحات است، خدا شـاهد اسـت که بسیاری از موقوفات مقبرهها صرف اموری میشـود کـه مـورد رضـای خـدا و رسولش نیست در حالی که دهها حدیث در حرمت و کراهت این کارها وارد شده است و به خصوص در نهی از تعمیر و تزیین قبور و اعتکاف در آنها، چه رسد بـه وقف نمودن املاک بر آنها که مسلماً گناهش بیشتر است. ای کاش مردم بـه جـای اینکه مال خود را نذر این قبور میکردند، قرض مدیونین را پرداخت مـیکردنـد و

یا زنان بی شوهر و مردان بی زن را دارای همسر می کردند نه اینکه باعث شوند تا مفت خوران و عیاشان به عیش و نوش بیشتری بپردازند و روز به روز فساد در جامعه بیشتر گردد. علاوه بر این زیانهای دیگری مانند شرک و خرافات نیز دامنگیر جامعه می‌شود.

چنانکه مرحوم قلمداران فرموده اند شهید اول در کتاب «ذکری» گذاشتن یک قطیفه بر مرقد مطهر پیامبر ﷺ را فاقد دلیل شرعی، و ترک این کار را اولی دانسته است. علی عليه السلام نیز در مساجد بنای زیادی را صحیح نمی‌دانست چنانکه می‌خوانیم: «عن علي عليه السلام أنه مر على منارة طويلة فأمر بهدمها وقال: لا ترفع المنارة إلا مع سطح المسجد» یعنی از علی عليه السلام روایت است که او بر مناره بلند مسجدی گذشت، دستور داد تا آن را خراب کنند و فرمود نباید مناره مسجد بلندتر از بامش گردد»[1].

باید به فقهاء و علمای زمان ما گفت چرا مانند شهید اول، مردم را آگاه نمی‌کنید که این زینتها و آئینه‌کاریها و سنگ مرمرها و طلاکاریهای قبور، اسراف و حرام و اتلاف مال است و باید آنها را صرف کارهای عام المنفعه کرد و دستگیری فقراء و ضعفاء کرد. اگر انداختن پارچه ای روی قبر رسول خدا ﷺ اتلاف مال است آن چندین میلیارد تومان اموال را در زیر گنبدهای زرین دفن‌کردن چه حکمی دارد؟

باری ساختن چنین کاخها و زینتها برای قبور و خواندن جملات کفرآمیز و واداشتن عوام الناس به تملق و چاپلوسی این قبور کم‌کم رواج پیدا کرد تا اینکه در زمان ما جزو عقائد لازمه‌ی شیعه شده که انکار آن کفر شمرده می‌شود!! و اگر

۱- وسائل الشيعه، ج ۳، ص ۵۰۵، باب كراهة طول المنارة.

کسی نفس بکشد دکانداران خرافات دینی او را تکفیر کرده و دلائل عقلی و نقلی او را دور می اندازند و هزاران تهمت دیگر به او می زنند و از همین جهت است که مبارزه و جهاد با این بدعتها و خرافات از جهاد با بت پرستها سخت تر و مشکلتر است و هر کس حق را اظهار کند مطرود جامعه می‌شود.

ذکر یک خاطره و بیان یک نکته[1]

زمانی که اینجانب در زندان بودم*[1]، یکی از آخوندها با اشاره به آیه ۲۱ سوره مبارکه «الکهف» به من گفت: چگونه بر قبر ائمه اهل بیت که از اصحاب کهف مقامشان بالاتر است بارگاه نسازیم و قبورشان را مرمت و تجدید بنا نکنیم در حالی که قرآن می‌گوید بر گور اصحاب کهف مسجد ساختند؟ گفتم اگر قرآن را قبول داری بدان که اولاً در آیه شریفه لفظ« یتنازعون» آمده و بنا به دستور صریح قرآن کریم که فرموده: ﴿ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ ﴾ (سوره النساء آیه ۵۹) یعنی اگر در چیزی اختلاف کردید(برای حل آن اختلاف) آن را به خدا و رسولش برگردانید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید.

باید تفحص کنیم که قول کدام یک از دو گروه متنازع موافق تعالیم الهی است و در این مورد دیگران و همچنین این جانب به تفصیل سخن گفته‌ایم.

دیگر اینکه در این آیه گروه اول که گفتند: ﴿ رَّبُّهُمۡ أَعۡلَمُ بِهِمۡ ﴾ یعنی خدایشان به حالشان آگاهتر است، در نظر خود حق را یاد کردند و نام مبارک خداوند را

---

*۱ – مخفي نماند که يکي از اسباب خشم مسؤولين حکومت نسبت به اينجانب و يکي از علل زنداني شدن اين ناچيز تأليف و چاپ چند کتاب از جمله چاپ و تحرير اول کتاب «خرافات وفور ...» بوده است.

آوردند، اما گروه دوم در نظر خود به هیچ دلیل شرعی تمسک نکردند و فقط مستبدانه بر عملی کردن نظر خویش اصرار کردند.

گذشته از این پیامبر اکرم ﷺ و علی عليه السلام نیز این آیه را می‌دانستند، ولی چرا چیزی که گفتی از آیه استنباط نکردند و مطابق میل تو عمل نفرمودند و برای کسی ضریح و بارگاه نساختند و مردم را به ساختن گنبد و مقبره و ضریح امر نفرمودند، حتی برخی از بزرگان اسلام را مخفیانه به خاک سپردند تا مبادا قبرشان مزار شود، همچنین از تعمیر و تزیین قبور نهی می فرموده اند؟ آیا مقام حضرت حمزه سید الشهداء، که در رکاب پیامبر ﷺ شهید شد از سید نصرالدین تهرانی کمتر بود که پیامبر ﷺ برای آن بزرگوار مزار نساخت؟!

ثانیاً در آیه لفظ «مسجد» آمده و نفرموده: «لنتخذن عليهم قبة وضريحاً ومزاراً»!! آیا این همه مقبره و گنبد و بارگاه در ایران و عراق که بر قبر ائمه و حتی فرزندان و نوادگان آنان ساخته شده است و تعدادی از آنها در مکانهای دورافتاده و صعب العبور قرار دارد و مردم برای زیارتشان رنج سفر را به جان می خرند،مسجد است یا مسجد چیز دیگری است؟ آیا ضریح و بارگاه امام رضا عليه السلام در مشهد مسجد است؟

آیا مقبره امامزاده زید در بازار تهران و امامزاده داوود و امام زاده عبدالله و امامزاده قاسم و سید نصرالدین و امامزاده صالح و ... مسجد است، در مسجد که ضریح وجود ندارد! آیا کسی قبل از ورود به مسجد نیاز به اجازه دخول دارد؟ و آیا لازم است یک صفحه زیارتنامه بخواند و «السلام عليك يا ... » بگوید؟!

آیا کسی از اصفهان برای نمازخواندن در مسجد شاه بازار تهران بار سفر می‌بندد؟! آیا کسی از خوزستان فقط به قصد نماز خواندن در مسجد کبود تبریز یا

مسجد سلطانیه زنجان عزم سفر می‌کند؟! جای بسی تعجب است که بسیاری از مردم برای زیارت مراقد ائمه یا اولاد و احفاد ایشان بار سفر بسته و کیلومترها طی مسافت میکنند بر این اساس و اعتقاد که مراقد ائمه را برتر از مسجد می‌دانند!

سپس به او گفتم: شما مقبره ی ائمه و امام زاده‌ها را که هیچ شهر و دهاتی از آن خالی نیست تغییر داده و مطابق احکام اسلام بسازید و ضریح ها و زیارتنامه‌ها را بردارید و به جای آنها مطابق تعالیم اسلام مسجد بنا کنید، مسجدی که طبق سنت رسول ﷺ ساده و خالی از زینت باشد و مردم را از دعا خواندن غیر خدا در مساجد نهی کنید، بنده خودم قبل از دیگران در این مساجد نماز میخوانم و برای شما هم دعا می‌کنم که بانی این مسجد شده‌اید!

بررسی آداب زیارت

قبل از آنکه زیارات را بررسی کنیم باید دید آیا آدابی که در کتب دعا و غیره برای زیارات قبور نوشته‌اند مدرک صحیحی دارد یا خیر؟ در کتب زیارات مانند «مصباح» شیخ طوسی و «مفاتیح‌الجنان» شیخ عباس قمی و «بحارالأنوار» مجلسی و کتب ابن‌طاوس و کتاب «کامل الزیاره» ابن قولویه مطالب و جملات و دستوراتی بر خلاف عقل و شرع و تاریخ نوشته‌اند که از مجعولات بی خبران و یا مغرضین است. مثلا در آداب زیارت امام حسین علیه السلام از قول امام صادق نوشته که چون خواستی داخل حائر شوی از دری که جانب مشرق است داخل شو، در صورتی که در زمان امام صادق قبر امام حسین ساختمانی نداشته و درب شرقی و غربی وجود نداشته است به این دلیل که در همان کتب مفاتیح و بحار باز از قول امام صادق نوشته اند که حضرتش فرمود «هرکس نظر کند به سوی قبر حسین و فرزندش در بیابانی که خویشی و دوستی نزد آن نیست». در ضمن آن زمان چون

قبر نشانه ای نداشته پیدا کردنش نیز مشکل بوده است، زیرا در آن زمان بارگاهی وجود نداشته است، پس چگونه ممکن است امام به راوی گفته باشد از فلان در مرقد وارد بشو، به اضافه بسیار قبیح است که خود امام بگوید هر کس به منزل ما و یا مرقد ما می آید باید عتبه‌ی*[1] ما را ببوسد و به در و دیوار بوسه بزنند و اجازه‌ی دخول بخواند، آنهم به مرقدی که اصلاً وجود نداشته است. در نتیجه معنی ندارد که امام بفرماید دو صفحه اذن(اجازه)دخول بخوان و تا وقتی که اذن و اجازه صادر نشده وارد مشو!! آیا این کارها از روش و سنت علی عليه السلام است که هر وقت می خواسته به منزل پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم برود دو صفحه اذن دخول می‌خوانده است؟!!. این دقیقاً مانند کسی است که برای دیدن شاهان باید اجازه‌ی دخول بگیرد و چندین ساعت پشت در بسته منتظر بمانند و شکی نیست که در اسلام فقط سنت و روش رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم واجب الاتباع است ، نه روش شاهان.

در بحار و مفاتیح و سایر کتب شیعه نوشته اند که امام صادق فرمود یکی از آداب زیارت بوسیدن عتبه‌ی بارگاه است، و از دیگر آداب زیارت رفتن نزد ضریح و بوسیدن آن و خود را به آن چسبانیدن است، در حالی که ضریح ها را قرنها پس از زمان ائمه علیهم السلام سلاطین جور و وزراء خائن ساخته‌اند. معلوم می‌شود این روایات در زمان آنان جعل شده و إلا أئمه چنین سخنانی بر زبان نیاورده‌اند. معلوم نیست هدفشان از جعل این آداب آنهم به نام دین چه بوده است.

همچنین نوشته اند هر کس به بارگاه می‌رود باید غسل کند و دم درب آن بایستد تا رقت قلب(نرمی) پیدا کند سپس پای راست خود را جلو بگذارد و گونه ی راستش را بر ضریح بگذارد. و دستور دیگر اینکه جایز است پشت به قبله رو

---

*- به معني «درگاه و آستانه» و جمع آن «عتبات» است.

به قبر امام نماز بخواند!! (ولاحول ولا قوة إلا بالله والله المستعان وإليه المشتکی، خدایا از اینهمه غلوها به تو پناه میبریم.) و به خدمتکاران و حفاظ بارگاه پول بدهد یعنی یک گداخانه باز کند، و به کسانی که در آن بقعه هستند صدقه بدهد که ثوابش دو برابر محسوب می‌شود !! در صورتی که رسول خدا ﷺ فرموده: « قبر مرا قبله قرار مدهید». و حال اینکه در کتاب وسائل باب ۲۲ در احکام طواف آمده که پیشوایان اسلام فرموده اند: « هر کس وصیت و یا نذری برای کعبه و مسجد الحرام دارد آن را به دربان و حاجب کعبه و مسجد الحرام ندهد تا آنجا را تبدیل دکان گدائی نکند»[1].

بنابراین تمام آن آدابی که در کتب دعا و زیارات دلالت بر اذن دخول دارد آدابی است که به دروغ بر امام بسته اند، زیرا در زمان ائمه گنبد و رواق و بارگاهی نبوده و هنوز از پول حرام سلاطین این چیزها ساخته نشده بود. چرا مجلسی و قمی و ابن طاووس این آداب و احکام را که خدا نازل ننموده به دین اضافه کرده اند؟ خود اینها در کتابهایشان از «محمد بن علی شیبانی» نقل کرده اند که گفت: «من و پدرم و عمویم شبانه و پنهانی در سال ٢٦٠ به زیارت مرقد حضرت امیر علیه السلام رفتیم و دیدیم که قبر میان بیابان است و دورش چند سنگ

---

۱ - اگر کسي براي کعبه نذر کند چون کعبه محتاج نیست باید آن نذر را به حاجياني بدهد که زاد و توشه آنان تمام شده و یا دزد برده و یا اصلا فقیر بوده اند و یا بودجه خود را گم کرده اند. در «وسائل الشیعه» باب ۲۲ در = =احکام طواف چندین روایت آمده که امام پنجم و ششم فرموده اند: «هر کس وصیتی یا نذري براي کعبه نمود باید به مسجد الحرام رفته و زوار کعبه را صدا بزند که هر کس محتاج است به نزد او آمده و نذرش را به او پرداخت کند و به دربان و حُجّاب کعبه و مسجد الحرام ندهد. بنابراین می توان دریافت که هر کس براي مساجد معموره که احتیاج به تعمیر ندارد نذر یا وصیت کند باید به زائرین و واردین محتاج بپردازد نه به خدمتکاران و حُجّاب و شاید حکمت این باشد که یک عده مفت خور معطل و بیکار به عنوان خدّام و حجّاب به وجود نیاید.

سیاه گذاشته شده و بنائی ندارد». پس تا سال ۲٦۰ که سال وفات امام حسن عسکری علیه السلام آخرین امام ظاهر شیعه است مرقد حضرت علی عليه السلام بارگاه و گنبد و رواق و صحنی نداشته است، حال از آقایان ابن طاووس و شیخ طوسی و مجلسی و قمی باید پرسید که چرا این روایات را راجع به رواق و مرقد از قول ائمه آورده اید؟

در مفاتیح و بحار در زیارت مطلقه ی حضرت امیر از ابن طاووس نقل شده که چون قبه ی حضرت را دیدی چنین بگو، و چون به دروازه ی نجف رسیدی فلان دعا را بخوان و چون به در صحن رسیدی چنان بگو، و چون به رواق رسیدی بگو: «یا أمیر المؤمنین عبدک یعنی ای امیرالمؤمنین بنده ات آمده»!! این دستورات در زمان امام که نه صحنی بوده و نه دروازه‌ای و نه گنبدی چه معنایی داشته است؟ معلوم نیست این مطالب در چه زمان از قول امامان جعل شده است. آیا آقایان ابن طاووس و مجلسی و قمی و شهید و شیخ طوسی حق دارند به سلیقه ی خود به دین اسلام چیزی بیفزایند که از آن نیست، حال به عنوان استحباب باشد یا غیراستحباب؟ مگر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نفرموده: «حلال محمد حلال إلی یوم القیامة وحرامه حرام إلی یوم القیامة» یعنی حلال محمد تا روز قیامت حلال و حرامش نیز تا روز قیامت حرام است. دیگر اینکه فرمود: «لا رأي في الدين، إنما الدين من الرب أمره ونهيه» یعنی هیچ کس حق رای دادن در دین را ندارد، این دین از جانب خداست و امر و نهیش نیز در اختیار اوست». (وسائل الشیعه، ٤۰/۱۸) ، پس کسی حق ندارد آداب و احکام دین را کم و زیاد کند.

متاسفانه مردم را از سنت رسول دور و به بدعت مشغول و مغرور کرده‌اند. در «کافی» روایت شده که علی عليه السلام فرمود: «السنة ما سن رسول الله والبدعة ما أحدث

بعده» یعنی سنت و آداب دینی اسلام همان است که رسول خدا بدان عمل کرده و بدعت چیزی است که پس از رسول خدا پیدا شده است[1].

جای بسی تاسف است که علماء و مقدسین برای اظهار ارادت به ائمه علیهم السلام این آداب را روایت کرده و به غلط پنداشته اند کار درستی انجام میدهند. آیندگان نیز بر اساس حسن ظنی که به آنان داشته‌اند گمان کرده‌اند این کارها از گفتار خدا و رسول و جزو دین است، مثلا در زیارت ائمه ی بقیع نوشته اند که در آداب اجازه‌ی دخول به بارگاه ایشان چنین و چنان بگو، حال اگر واقعا امام به راوی چنین سخنی گفته بود بدون شک راوی می‌پرسید: کدام بارگاه؟ اصلا در آن زمان قبرها بارگاه نداشته و همه می‌دانند در زمان ائمه بارگاهی موجود نبوده و مسلماً اجازه‌ی دخول خواندن در بارگاه و مرقد ناموجود بسیار مضحک(خنده آور) است! و باید دانست که به نص دین اسلام غیر از مکه و مدینه هیچ حرم سومی وجود ندارد، بنابر این اطلاق اسم حرم نیز بر غیر از این دو از بدعتها و خرافاتی است که شایسته ی هر انسان مسلمانی است از آن اجتناب و خودداری کند.

باز در زیارت قبر رسول خدا نوشته‌اند که چون به زیارت رسول خدا رفتی منبر او را ببوس و نزد ستون حنانه چنین و چنان کن و ستون را به چشم خود بمال و چون به در جبرئیل و زیر ناودان رسیدی چنین و چنان بگو، اینان می‌پندارند که رسول خدا تازه از دنیا رفته و در و پیکر و ناودان و منبر و ستون همان است که در زمان رسول خدا ﷺ بوده است؟ گویا اینان تاریخ را نیز نخوانده‌اند و حداقل ساعتی فکر نکرده‌اند که در و درگاه و ستون زمان رسول خدا

۱- بحارالانوار، ج دوم (چاپ جدید)، ص ٢٦٦، حدیث ٢٣.

بیش از هزار سال است که از بین رفته و چندین بـار خـراب و تجدیـد بنـا شـده. گویی نعوذ بالله خدا دین خود را به دست اینان داده که هـر چـه بخواهنـد بـه آن بیفزایند!!.

اکنون می پردازیم به مضمون و جمله‌های متن و راویـان زیارتنامـه‌هـا و بیـان میکنیم که آیا مضمون آنها موافق قوانین اسلام و قرآن هست یا خیر؟ اگـر موافـق قرآن نبود معلوم می‌شود کذابین(و دروغگویان) آن را جعل کرده اند و ایـن خـود بزرگترین دلیل بر جعلی بودن آن زیارتنامه‌ها است.

آیات الهی و جملات زیارات

برای پاسخ به این سؤال ابتداء به متن زیارتنامـه‌هـا مـی پـردازیم و چـون بررسـی تمامی جملات زیارتنامه‌ها بسیار طولانی خواهد شد ناچار به بعضـی از جمـلات آنها اشاره می کنیم و خوانندگان خود می‌توانند در موارد دیگـر بـه قـرآن مراجعـه نمایند و مطالب زیارتنامه ها را با کتاب الهی مقایسه کنند.

۱- مجلسی[۱] در کتاب مزار بحار در باب «زيارة النبي وسائر المشاهد في المدينـة» از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود: «إذا حج أحـدكم فليخـتم حجـه بزيارتنـا لأن ذلك من تمام الحج» یعنی هر یک از شما که عبادت حـج را بـه جـای آورد بایـد در پایان مناسک حج به زیارت ما بیاید زیرا این کار تمام کننده حج است. حال جـای پرسش است که اولاً خود پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم یا امام که حج می کرد به زیارت چـه کسـی می‌رفت؟ مگر حج امام و مأموم فرق دارد؟ و چرا این شرط کمال حج را خداونـد در قرآن بیان نفرموده است؟

۱- در اینجا بیشتر به منقولات مجلسي مي پردازیم، زیرا مطالب وي در کتب سایر محدثین شیعه نیز موجود است.

ثانیاً: امام این قدر متکبر نیست که زیارت خود را کمال حج معرفی کند ، زیرا خدا فرموده: ﴿ تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗا ﴾ (سوره القصص آیه ۸۳) یعنی این خانه ی آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین دنبال برتری نیستند». و نیز فرموده: ﴿ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ٣٢ ﴾ (سوره النجم) یعنی از خودتان تعریف نکنید که خدا به حال اهل تقوی داناتر است».

ثالثاً: اگر امام این کلام را گفته باشد برای زمان حیاتش فرموده که مردم بروند و از علم او استفاده کنند و برای زیارت قبر خود نفرموده است، ولی راویان به غلط آن را دلیل بر زیارت قبر گرفته اند!!.

آیا ممکن است همه ی این زیاراتی را که مملو از تعریف و تمجید و مداحی است و سه جلد «بحارالانوار» را به خود اختصاص داده است ائمه گفته باشند تا اینکه مردم بیایند مقابل قبر ما این همه از ما تعریف و تملق کنند تا ما خشنود شویم و با همین گفتارهای غلوآمیز در محکمه ی عدل الهی پارتی (واسطهٔ) ایشان شده از ایشان طرفداری نماییم؟

۲- مجلسی در همان باب از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «من زارني حياً و ميتاً كنت له شفيعاً يوم القيامة» یعنی هر کس مرا در حیاتم و یا در مماتم زیارت کند روز قیامت شفیع او خواهم بود. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که انتخاب شفیع به اختیار زوار است، ولی خدا انتخاب شفیع را فقط حق خود دانسته و این حق را از مخلوق سلب کرده و در مورد شفاعت ملائکه فرموده: ﴿ وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ

وَيَرۡضَىٰٓ ﴿٢٦﴾ ﴾ (سوره النجم) یعنی چه قدر زیاد فرشته در آسمان وجود دارد که شفاعتشان سودی نمی بخشد مگر پس از آنکه خداوند برای کسی که بخواهد و راضی شود اجازه شفاعت بدهد».و نیز فرموده: ﴿ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَـٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥ ﴾ (سوره سباء آیه ۲۳) یعنی هیچ شفاعتی نزد پروردگار برای کسی سودی ندارد مگر برای آن کس که خدا اجازه شفاعتش را بدهد». و در این زمینه شاعر چنین می‌فرماید:

اگر خدای نباشد ز بنده‌اش خشنود شفاعت همه‌ی پیغمبران ندارد سود

مناسب است در اینجا مطلبی را از بخش هفتم کتاب «عدل الهی» نوشته مرتضی مطهری نقل کنم، هر چند نظر وی در چند مورد از موضوع شفاعت از جمله درباره آیه ۳۵ سوره المائده صحیح نیست و به همین سبب نیز ایشان مانند سایر دیگر آخوندها آیه ی شریفه را تا انتهاء ذکر نکرده است (صفحه۲۸۳ چاپ دهم کتاب عدل الهی) ولی به هر حال برخی از مطالب ایشان درباره‌ی شفاعت قابل توجه است، می گوید: نوع نادرست شفاعت که به دلایل عقلی و نقلی مردود شناخته شده است این است که گناهکار بتواند وسیله ای برانگیزد و توسط او از نفوذ حکم الهی جلوگیری کند، درست همانطوری که در پارتی بازیهای اجتماعات منحط بشری وجود دارد. بسیاری از عوام مردم شفاعت انبیاء و ائمه علیهم السلام را چنین می پندارند. باور دارند که پیغمبر اکرم ﷺ و امیر المومنین ؈ و فاطمه ی زهراء علیها السلام و ائمه اطهار خصوصاً امام حسین ؈ متنفذهایی هستند که در دستگاه خدا اعمال نفوذ می‌کنند، اراده ی خدا را تغییر می‌دهند و قانون را نقض می‌کنند. اعراب دوران جاهلیت نیز درباره بتهایی که شریک خداوند قرار می دادند همین تصور را داشتند، آنان میگفتند که آفرینش منحصراً در دست خداست

و کسی با او در این کار شریک نیست ولی در اداره ی جهان بتها با او شراکت دارند، شرک اعراب جاهلیت شرک در «ربوبیت خالق» نبود بلکه شرک در «الهیت رب» بود.

می‌دانیم که در میان افراد بشر گاهی کسی موسسه ای به وجود می آورد ولی اداره‌ی آن را به دیگری واگذار می‌کند یا در اداره ی آن موسسه خودش با دیگران به طور مشترک دست به کار می‌شود، درست مثل عقیده ی مشرکین درباره‌ی خدا و جهان اداره ی آن. قرآن کریم به سختی با آنان مبارزه کرد و مرتب اعلام نمود که برای خدا شریکی وجود ندارد نه در الوهیت و نه در ربوبیت، او به تنهایی هم پدید آورنده ی جهان است و هم تدبیر کننده‌ی آن، ملک و پادشاهی جهان اختصاص به او دارد و او رب العالمین است.

مشرکین که می پنداشتند ربوبیت جهان بین خدا و غیر خدا تقسیم شده است بر خود لازم نمی دانستند که در صدد جلب رضا و خشنودی الله باشند، میگفتند می‌توان با قرابتها و پرستش هایی که در برابر بت ها انجام می‌دهیم، رضایت «رب»های دیگر را به دست آوریم و نظر موافق آنها را جلب کنیم، هر چند مخالف رضای الله باشد، اگر رضایت اینها را کسب کنیم آنها خودشان به نحوی مشکل را در نزد الله حل می‌کنند.

اگر در میان مسلمانان هم کسی چنین معتقد شود که در کنار دستگاه سلطنت پروردگار، سلطنت دیگری هم وجود دارد و در مقابل آن دست به کار است چیزی جز شرک نخواهد بود. و اگر کسی گمان کند که تحصیل رضا و خشنودی خدای متعال راهی دارد و تحصیل رضا و خشنودی مثلا امام حسین عليه السلام راهی دیگر دارد و هر یک از این دو جداگانه ممکن است سعادت انسان را تامین کند

دچار گمراهی بزرگی شده است. در این پندار غلط چنین گفته میشود که خـدا بـا چیزهایی راضی می‌شود و امام حسین علیه السلام با چیزهایی دیگر، خدا بـا انجـام دادن واجبات مانند نماز، روزه، حج، جهاد، زکات، راستی، درستی، خـدمت بـه خلـق، نیکی کردن به پدر و مادر و امثال اینهـا و بـا تـرک گناهـان از قبیـل دروغ، ظلـم، غیبت، شرابخواری و زنا راضی می گردد، ولی امـام حسـین علیه السلام کـاری بـه اینهـا ندارد بلکه رضای او در این است که مثلا بـرای فرزنـد جـوانش علـی اکبـر علیه السلام گریه کند و یا لااقل خود را به گریه بزنـد! حسـاب امـام حسـین از حسـاب خـدا جداست. به دنبال این تقسیم چنین نتیجه گرفته میشود کـه تحصـیل رضـای خـدا دشوار است، زیرا باید کارهای زیادی را انجام داد تا او راضی گردد، ولی تحصـیل خشنودی امام حسین علیه السلام آسان است، فقط گریه کردن وسینه زدن. و زمـانی کـه خشنودی امام حسین علیه السلام حاصل گردد او در دستگاه خدا نفوذ دارد و با شفاعت کارها را ردیف می‌کند. حساب نماز و روزه و حج و جهاد و انفاق فـی سـبیل الله که انجام داده ایم همه تصفیه میشد و گناهان هر چه باشد با یک فوت از بین مـی رود!

چنین تصوری از شفاعت نه تنها باطل و نادرست است بلکه شرک در ربوبیت به شمار آمده و به ساحت پـاک امـام حسـین علیه السلام نیـز کـه بزرگتـرین افتخـارش عبودیت و بندگی خداست اهانت میشود. همچنانکه پدر بزرگـوارش از نسـبتهای غلو کنندگان سخت خشمگین می شد و به خدای متعال از گفته‌های آنان پناه مـی برد. امام حسین علیه السلام کشته نشد برای اینکـه ـ العیـاذ بـالله ـ دسـتگاهی در مقابـل دستگاه خدا یا شریعت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجـود آورد کـه راه فـراری از قانون خدا باشد. شهادت او برای این نبوده که برنامه عملی اسلام و قانون قرآن را

ضعیف سازد، برعکس وی برای اقامه نماز و زکات و سایر مقررات اسلام از زندگی چشم پوشیده و به شهادت تن داد.

خوانندهی عزیز کمی انصاف بده! آیا این زیارتنامه های موجود جز بر اساس همین تصور ساخته شده اند؟ و آیا تاکنون دیدهای که روضه خوان و یا مداحی بر منبر سخنی مغایر با این تصور باطل بر زبان آورد و یا با آن مخالفت و مبارزه کند و آن را خلاف شرع بشمارد؟

باری مولف «عدل الهی» در قسمت دیگری از همین بخش کتابش به نقل از جلد دوم «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» قسمتی از خطبه ی پیامبر ﷺ را ذکر می‌کند که در اواخر عمر خود فرمود: «أيها الناس إنه ليس بين الله و بين أحد نسب ولا أمر يؤتيه به خيراً أو يصرف عنه شراً إلا العمل ، ألا لا يدّعِيَنَّ مُدّعٍ ولا يتمنّيَنَّ مُتمنٍّ، والذي بعثني بالحق لا ينجي إلا عمل مع رحمة، ولو عصيتُ لهويتُ، اللهم هل بلّغت؟» یعنی ای مردم بین خدا و هیچ کس رابطه ی خویشاوندی وجود ندارد و هیچ رابطه ی دیگری هم که موجب جلب منفعت یا دفع ضرر شود وجود ندارد جز عمل، اینها را بدانید تا هیچ کس ادعای گزافی نکند، هیچ کس آرزوی خام در دل نپروراند. قسم به خدایی که مرا به راستی بر انگیخت هیچ چیزی جز عمل همراه با رحمت خدا سبب رستگاری نمی گردد. من خودم هم اگر گناه می کردم سقوط کرده بودم. آنگاه فرمود: خدایا آیا آنچه بر من واجب بود بیانش کردم؟

اکنون چند مطلب هست که آن را به عرض خوانندگان گرامی میرسانم؛

اولاً اگر به صرف زیارت کسی مستحق شفاعت شود باید تمام اصحاب رسول ﷺ که آن حضرت را زیارت کردند و همچنین تمام فساق و فجاری که به

زیارت قبرها رفته‌اند همه وارد بهشت و مشمول شـفاعت گردنـد و دیگـر قـانون قرآن و عقاب و حساب لغو گردد!!.

ثانیاً در آیات قرآن به افراد انسان حتی انبیاء اجازه شفاعت آن چنان که عوام خیال می‌کنند داده نشده و هیچ آیه‌ای چنین صراحتی ندارد، بلکه حتی نسبت به مؤمنین شفاعت را در قیامت نفی نموده و فرموده: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَـٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَـٰعَةٞ ﴾ (سوره البقره آیه ٢٥٤) یعنی ای مؤمنین از آنچه روزی شما کرده ایم انفاق کنید قبل از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستد و نه دوستی و نه شفاعتی دادرس انسان باشد.

ثالثاً بعضی از آیات قرآن شفاعت را منحصر به خدا نموده چنانکه می‌فرماید: ﴿ مَا لَكُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيّٖ وَلَا شَفِيعٍۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾ ﴾ (سوره السجده) یعنی آیا یادآور نمی‌شوید که جز خدا سرپرست و شفیع دیگری ندارید؟ و فرموده:﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَـٰعَةُ جَمِيعٗا ﴾ (سوره الزمر آیه ٤٤) یعنی بگو که تمامی شفاعت از آن خداست.

رابعاً اگر از بعضی آیات قرآن چنین برداشـت مـی‌شـود کـه ملائکـه شـفاعت می‌کنند باید دانست که این شفاعت بعد از اجازه خداوند بوده اسـت و در ضـمن باید دانست که نمی‌توان انبیاء و اولیاء را بر ملائکه در کارهایی که انجـام میدهنـد قیاس گرفت، مثلا طبق قرآن ملائکه افراد انسان را قبض روح می‌کنند در صـورتی که نمی‌توان گفت انبیاء و اولیاء نیز چنین کاری را انجام می‌دهند. عـلاوه بـر ایـن شفاعت ملائکه و انبیاء و اولیاء همان رحمت إلهی است که توسط ملائکه و شاید انبیاء و اولیاء به مشفوع له ابلاغ می‌شود. زیرا فقط خدا به حال بندگان آگاه بوده و

از رفتار و کردار ایشان مطلع است. آیات قرآن نیز این مطلب را به صراحت تمـام بیان می‌دارد.

۳- مجلسی در همان باب روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «من أتى مكة حاجاً ولم يزرني في المدينة جفوته يوم القيامة ومن جاءني زائراً وجبت له شفاعتي ومن وجبت له شفاعتي وجبت له الجنة» یعنی هر کس برای حج به مکه برود و مرا در مدینه زیارت نکند من روز قیامت به اوجفا خواهم کرد! و هر کس مرا زیارت کند، شفاعتم برای او واجب میگردد و هر کس شفاعتم برای او واجب گردد، بهشت برای او واجب میشود. ببینید این راوی دروغگو چگونه به پیامبر تهمت زده که رسول خدا فرموده هر کس به زیارت من نیاید من به او جفا خواهم کرد. مگر رسول خدا جفاکار و با هر کس او را زیارت نکند دشمن است؟! من گمان نمی‌کنم هیچ عقلی این سخن را بپذیرد و سخن خدا را که فرموده رسولم ﴿رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ (سوره الانبیاء) است را رد کند. اضافه بر این می‌گوید هر کس که رسول خدا برایش شفاعت کند بهشت برای او واجب میشود یعنی خدا ناچار، شفاعت رسول خود را می‌پذیرد و او را به بهشت می‌برد! درحالی که خدا مطیع رسول نیست بلکه به رسول خود فرموده: ﴿ أَفَمَنۡ حَقَّ عَلَيۡهِ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ ١٩﴾ (سوره الزمر) یعنی آیا کسی که فرمان عذاب بر او محقق شد می‌توانی او را از آتش نجات دهی؟ مفهوم آیه چنین است که رسول خدا ﷺ نمی‌تواند کسی را که به آتش جهنم خواهد افتاد او را نجات دهد، پس این حدیث با قرآن موافقت ندارد و باعث گستاخی مردم خرافاتی و غرور آنان می‌شود.

٤- مجلسی در همان باب روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرموده: «من مات في الحرمين لم يعرض له الحساب» یعنی هر کس در مکه و یا در مدینه بمیرد محاسبه نمیشود» این روایت نیز مخالف قرآن است به گونه‌ای که خدا می‌فرماید: ﴿ فَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلْمُرْسَلِينَ ۝٦ ﴾ (سوره الاعراف) یعنی کسانی را که برایشان رسول فرستاده شده حتما مورد سؤال قرار می‌دهیم و حتما از پیغمبران سؤال و بازخواست می نماییم.

آیا خود رسول خدا که در مدینه فوت شده مورد سوال و بازخواست قرار مـی گردد یا خیر؟ قرآن می فرماید که حتی پیامبران مورد سؤال واقع می‌شوند تـا چـه رسد به دیگران! به نظر ما مقصود دروغ گویان این بوده که با جعل روایـات قـرآن را از بین مردم دور کنند.

٥- مجلسی در وسائل، جلد ۱۰، باب نوزدهم موسوم به باب «استحباب النزول بالمعرس لمن مرّ به» روایت کرده که رسول خدا ﷺ در مکانی بین مکه و مدینه با یکی از همسرانش همخوابی کرد، سپس خوابش برد تا اینکه آفتاب طلوع کرد و نماز آن حضرت قضا شد. از این روایت برداشت کرده که مستحب است برای هر کس که به حج میرود در آنجا منزل کند و بخوابد. باید گفت رسول خدا ﷺ پس از همخوابی خوابش برده و نمازش قضا شده و قطعاً پیامبر ﷺ از مکانی که در آنجا نمازش قضا شده متنفر است پس نباید کسی در آنجا بخوابد بلکه باید به سرعت از آن منطقه بگذرد[1]. و دیگر اینکه حاجیانی که نمی‌خواهند در آنجا با

۱- چنانکه در «جامع المنقول في سنن الرسول» نیز آورده ام، در «وسائل الشيعه» ج۳، ص ۲۰۷ و المصنف» ج۱، ص۵۸۷ آمـده است که چون نماز پیامبر اکرم ﷺ قضا شد جمله اي به این مضمون فرمودند: «**قوموا فتحولوا عن مكانكم الذي أصابكم فيـه**

همسرانشان همخوابی کنند برای چه باید آنجا بخوابند؟ آیا این حدیث استهزاء به دین نیست؟ جالب تر اینکه وسائل الشیعه در باب بیستم صفحه ی ۲۹۱ از امام رضا علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «هر کس از منزلگاه معرس گذشت و همخوابی نکرد برگردد و همخوابی کند»!!!. لازم است بدانیم که خداوند همخوابی را به اختیار مؤمنین گذاشته و فرموده: ﴿ نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ ﴾ (سوره البقره آیه ۲۲۳) یعنی همسرانتان کشتزارهای شمایند، هرگونه که میخواهید بر کشتزارهای خود وارد شوید.

خدا کند دشمنان اسلام این مطالب را نخوانند وگرنـه ادعـا مـی‌کننـد معـارف اسلام چیزی جز اینها نیست!

٦- مجلسی در همان باب روایت کرده که رسول خدا ﷺ به امام حسین عليه السلام فرمود: «من زارني أو زار أباك أو أخاك أو زارك ... الخ» یعنی هر کس مرا، یا پدرت، یا برادرت و یا تو را زیارت کند شفاعت حق اوست و من که رسول خدایم او را از گناهانش خلاص می‌کنم! در این حدیث گویا امام حسین عليه السلام از کودکی منتظر مقدم زائران و چگونگی اجر آنان بوده و گویا رسول خدا غفار الذنوب و یا شفاعت به دست او و خانواده ی او و زائرین او است. در حالی که خدا در قرآن به پیامبر ﷺ فرموده: ﴿ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ ﴾ (سوره التوبه آیه ۸۰) یعنی اگر هفتاد بار برایشان طلب آمرزش کنی باز هم خدا هرگز ایشان را نمیآمرزد. زیرا خدا مطیع رسول و غیررسول نیست.

الغفلة » از مکانی که در آن دچار غفلت شده اید برخیزید. اما در این روایت آمده کـه حتـی اگـر از چنـین مکـاني گذشـتید و نخوابیدید دوباره به آن باز گردید!!

۷- مجلسی درهمان باب روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «من زار الحسن في بقيعه ثبت قدمه على الصراط يوم تزلّ فيه الأقدام» یعنی هر کس امام حسن را در بقیع زیارت کند، روزی که قدمها در آن خواهد لغزید، قدم او بر صراط ثابت خواهد بود. آیا هر کس هر گناهی کرده به صرف زیارت لغزش او بخشیده می‌شود؟ آیا این زیارت رشوه‌ای است که قوانین خدا را نقض می‌کند؟ چرا این ثواب فقط برای زیارت زمان ممات و قبر امام است؟ چرا برای زائر او در زمان حیات آن امام همام چنین بهره‌ای نداشته است؟

۸- مجلسی در همان باب از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «هر کس متعمداً رسول خدا را زیارت کند پاداشش بهشت است». شکی نیست که تمام اصحاب آن حضرت به زیارتش نائل شدند و در نتیجه اهل بهشت خواهند بود، پس چرا شما به اصحاب رسول ﷺ بد می‌گویید؟ مگر اینکه کسی بگوید این ثوابها برای زائر قبر است نه زائر خود رسول خدا ﷺ، و اینجاست که باید گفت: ﴿إِنَّ هَـٰذَا لَشَىْءٌ عُجَابٌ ۝٥﴾ (سوره ص).

۹- مجلسی در همان باب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «من زارني غفرتْ له ذنوبه و لم يمت فقيراً» یعنی هر کس مرا زیارت کند گناهانش آمرزیده می‌شود و فقیر نخواهد مرد. آیا امام این قدر زیارت مردم از خودش را دوست دارد که فرموده تمام گناهان زائرش کیفر ندارد و هر کسی که به خدمت او رسیده در حال مرگ غنی خواهد بود. علمای اقتصاد می‌گویند برای ایجاد رفاه باید از قوانین صحیح اقتصادی پیروی کرد ولی راویان چنین احادیث دروغی می‌گویند برای بی نیازی باید به زیارت قبور پرداخت!! حال کدام صحیح است؟ قضاوت با خواننده است؟

به نظر ما دشمنان اسلام با این روایات دین اسلام را موهون ساخته و مـردم را بر انجام گناهان با جرات ساخته‌اند، زیرا زیارت قبـر موجـب آمـرزش جنایـات و گناهان میشود.

در همین باب روایتی آمده که حضرت عسـکری عليه السلام فرمـود: «مـن زار جعفـر وأباه لم يشك عينه ولم يصبه سقم» یعنی هرکس حضرت جعفر و پدرش را زیارت کند چشم درد نمی‌گیرد و مریض نیز نمی‌شود. باید پرسید چرا مردمی که رسول خـدا صلى الله عليه وآله وسلم را می‌دیدند، مریض می‌شدند و خود علی عليه السلام چشم درد گرفت و تعـدادی از مهاجرین فی سبیل الله که از اصحاب پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم بودند پس از وصول به مدینـه بیمار شدند و تب کردند؟ با وجود چنین روایاتی چگونه زائر قبـر نـواده‌ی پیـامبر مریض نمی‌شود و زائر خود پیامبر آن هم در حیاتش مریض می‌شود؟! اینها تمامـاً مخالف کتاب خدا ومخالف عقل سلیم است، و روایات این باب همـه اش از ایـن قبیل است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل(مختصر).

باب دوم
از ابواب زیارت رسول خدا ﷺ

۱- مجلسی در این باب روایاتی آورده که مردم باید به نزد ستون توبه و ستون حنانه و منبر رسول خدا ﷺ بروند و آنها را ببوسند و چشم خود را به آن بکشند و مقام جبرئیل و ناودان را که بالای سر باب جبرئیل بوده زیارت نمایند. جای پرسش است که آیا آن ستونها و منبر رسول ﷺ هنوز موجود است؟ آیا مجلسی و یا راویان دیگر نمی‌دانسته‌اند که صدها سال قبل مسجد و منبر و ستونها از بین رفته است؟!

۲- مجلسی در این باب دعاهایی را ذکر نموده که هر کس در آنجا یعنی در مسجد و مقبره‌ی رسول خدا ﷺ در مقابل حق تعالی باید بایستد و از رسول خدا تملق و تعریف کند و مقامهای رسول را نعوذ بالله به خدا گوشزد نماید و در آخر به خدا بگوید: «اللهم إنك قلت: ﴿ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ٦٤ ﴾ وإني أتيت نبيك مستغفراً تائباً من ذنوبي ... الخ یعنی خدایا تو خود فرموده ای: اگر آنان که به خود ستم کردند نزدت آمده پیامبر ﷺ و از خدا آمرزش خواستند و رسول نیز برای ایشان طلب مغفرت کرد خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند همانا من آمرزش‌خواه و تائب از گناهانم به نزد پیامبرت آمده‌ام ... الخ».

آیا این آیه دلالت دارد که هر گناهکاری باید برای آمرزش گناهانش نزد رسول خدا برود که خواننده در آخر می‌گوید من نزد پیامبر آمده‌ام و از گناهان استغفار و توبه می‌کنم چنانکه مسیحیان نزد کشیش می‌روند و گناهان خود را اظهار کرده و

از آن توبه می‌کنند؟ آیا این بازی کردن با قرآن و تحریف معنوی آن نیست؟ کجای آیه فرموده که هر کس گناه کرد برای آمرزش نزد رسول او برود؟ و آیه ای که در این دعا ذکر شده هیچ نسبتی به این موضوع ندارد بلکه از خیانتهای سازنده دعا بوده است برای اینکه این آیه به سبب منافقینی نازل شد که با یهود اختلاف داشتند، خداوند می‌فرماید: ﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ﴿٦٤﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِىٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾ ﴾ (سوره النساء) یعنی اگر آنان که به خود ستم کردند نزد تو آمده و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر نیز برایشان آمرزش می‌خواست خداوند را توبه پذیر و رحیم میيافتند. به هیچ وجه چنین نیست، قسم به پروردگارت که آنان ایمان نمیآورند مگر زمانی که تو را در اختلافات میان خود قاضی قرار دهند و در دلشان نیز از قضاوت تو دلتنگ نبوده و کاملا تسلیم باشند.

سپس یهودی به منافق گفت: بیا برای قضاوت به نزد محمد برویم، من قضاوت او را می پذیرم، ولی منافق گفت: من قضاوت محمد را قبول ندارم. اگر چند آیه قبل از این آیه شریفه را مورد مطالعه قرار دهیم میيابیم که می‌فرماید: ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوٓاْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِۦ وَيُرِيدُ ٱلشَّيْطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَٰلًۢا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيْتَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾ ﴾ (سوره النساء) یعنی آیا دیدی آن کسانی که به زعم خودشان گفتند ما به تو و به آنچه بر تو و قبل از تو نازل شده ایمان آورده‌ایم حال آنان چنین است که

می‌خواهند محاکمه خود را نزد طاغوت ببرند در حالی که آنان مامورند به طاغوت کافر شوند و شیطان می‌خواهد ایشان را به گمراهی عمیقی وارد سازد و چون به ایشان گفته می‌شود به سوی آنچه خدا نازل نموده و به سوی رسول روی کنید می بینی که منافقان آنها را از آمدن به سوی تو بازمی‌دارند. سپس فرمود: ﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ﴾ قسم به پروردگارت که اینان ایمان نمیآورند مگر زمانی که تو را بین اختلافات خود قاضی قرار دهند». زیرا اینان که ادعای اسلام می‌کردند حاضر به پذیرش قضاوت کعب بن اشرف یهودی بودند، اما به قضاوت پیامبر گرامی اسلام ﷺ راضی نبودند!! این به معنای آن بود که قوانین و احکام شرع را قبول ندارند و آن را درست و عادلانه نمی‌دانند! و یا رسول الله ﷺ را ـ نعوذ بالله ـ عادل نمی شناسند و این خود آشکارترین دلیل بر بی ایمانی آنان و توهین به پیامبر اکرم ﷺ بود. از این رو آیه می فرماید نشانه ایمان پذیرش حکم شرع است و دیگر اینکه برای رفع توهین و ظلمی که در حق پیامبر ﷺ روا داشته بودند و به ناحق او را غیر عادل شمرده بودند، باید بیایند و از رسول گرامی اسلام رضایت بخواهند و آن حضرت نیز به نشانه گذشت و رضایت خویش از پروردگار برایشان طلب آمرزش کند. ولی آنان چنین نکردند، لذا خداوند به رسول خود در این آیات فرمود: ﴿ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ ﴾ یعنی از ایشان روی‌گردان. سپس در آیه ی ٦٤ فرمود: «اگر ایشان هنگامی که به خود ستم کردند، برای آمرزش از خدا به نزدت می‌آمدند ... الخ». که البته این طلب آمرزش نسبت به آن توهین و ظلمی که به پیامبر ﷺ کرده بودند میباشد نه در مورد سایر گناهان. ملاحظه میکنید که اصلا آیه به سبب مؤمنین نازل نشده است. و باید به سازنده این

دعا گفت: اولاً این آیه در وصف منافقین است، مگر تو منافقی که می‌گویی: «اللهم إني قد أتيت نبيك» خدایا من به نزد پیامبرت آمده‌ام.

ثانیاً خدا نفرموده هر کس مرتکب گناهی شد نزد قبر رسول برود و اصلا کلمه قبر در آیه نیامده بلکه این آیه متعلق به زمان حیات رسول است که مردم در مرافعات و تنازع باید نزد او می‌رفتند که وظیفه ایشان در حیات رسول خدا چنین بوده است.

ملاحظه فرمایید این دعاساز منافق چگونه با قرآن بازی کرده و از آیه توحید، شرک استخراج کرده و مردم را به شرک می کشاند؟ دین اسلام مانند مسیحیت نیست که بگوید هر کس گناهی کرده نزد مخلوق برود تا چه رسد به قبر مخلوق، بلکه فرموده: ﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِى عَنِّى فَإِنِّى قَرِيبٌ ۖ أُجِيبُ دَعْوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ﴾ (سوره البقره آیه ۱۸۶) یعنی اگر بندگانم از تو درباره من پرسیدند من نزدیکم و اگر کسی مرا به دعا بخواند دعوتش را اجابت می‌کنم. و فرموده: ﴿ ٱدْعُواْ رَبَّكُمْ ﴾ (سوره الاعراف آیه ۵۵) یعنی پروردگارتان را به دعا بخوانید. و نفرموده پیامبر پروردگارتان را بخوانید، و در جای دیگر فرموده: ﴿ فَٱدْعُواْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿١٤﴾ ﴾ (سوره غافر) یعنی خالصانه خدا را به دعا بخوانید(اگر چه کافران ناپسند داشتند. و فرموده: ﴿ وَٱسْتَغْفِرُواْ ٱللَّهَ ﴾ (سوره البقره آیه ۱۹۹) و﴿ ٱسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ﴾ (سوره نوح آیه ۱۰) یعنی از خدا و از پروردگارتان طلب آمرزش کنید. حتی به خود خاتم النبیین فرموده: ﴿ وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ ﴾ (سوره غافر آیه ۵۵ و سوره محمد آیه ۱۹) یعنی برای گناهت آمرزش بخواه. و نیز فرموده: ﴿ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ فَٱسْتَقِيمُوٓاْ إِلَيْهِ وَٱسْتَغْفِرُوهُ ﴾ (سوره فصلت آیه ٦) یعنی همانا که معبود شما معبودی یگانه است،

مستقیم به سوی او بروید و از او آمرزش بخواهید. و نفرموده که برایم شفیع بیاورید.

آیا مجلسی و سایر محدثین شیعه به این آیه توجه نکرده اند و تا این اندازه تسلیم راویان کذاب بوده اند؟

مجلسی در بحار باب «زيارة النبي من قريب» در حدیث ٤١ از ابن طاووس و شیخ مفید بدون سند روایت کرده که مقابل قبر رسول خدا ﷺ بایست و او را با جملاتی که در آن زیارت نقل شده تمجید و مداحی کن. می‌پرسیم آیا رسول خدا مانند سایر مردم از تعریف و مداحی خوشنود و ممنون می‌شود یا خیر؟ و آیا مانند خدا از احوال این همه مردم و از تعریف شان با خبر است یا خیر؟

۳- مجلسی در همین باب روایت کرده که باید حاجی به مدینه برود و خانه‌ی علی عليه السلام و جعفر را زیارت کند و بعد آنچه را که سند ندارد و شیخ مفید و ابن‌طاووس و دیگران گفته‌اند بخواند. باید پرسید مگر خانه حضرت علی عليه السلام و جعفر هنوز موجود است؟ آیا این آقایان تا این اندازه حق جعل زیارت نامه دارند؟ مجلسی در این باب و در ابواب دیگر هر دعا و نمازی را که فردی مقدس نما و یا آخوندی نوشته، گرد آورده است و عمل به آنها را مشروع می‌داند!! آیا غیرخدا هم می‌تواند عبادت انشاء کند؟!!

باب زیارت رسول خدا ﷺ از دور

۱- در این باب مجلسی روایت کرده است که فرشته‌ای به خدا عرض کرد: خدایا مرا گوشی بده که سخن بندگان را بشنوم، خدا نیز به او عطا کرد، و کار او این است که تا قیامت ایستاده و هر کس می‌گوید: صلی الله علی محمد و آله او

به رسول خدا می‌رساند و رسول خدا هر دقیقه می‌گوید: و عليه السلام و عليه السلام ... و کـار او همین است!!

۲- از مفید و ابن طاووس شهید نقل کرده که اگر خواستی از دور رسول خـدا را زیارت کنی در جلوی خود چیزی شبیه به قبر بساز و اسم رسول خدا را بـر آن بنویس و غسل کن و سپس در مقابل قبر خیالی بایست و چندین صفحه چیزهایی را که آنان به سلیقه خود ساخته‌اند بخوان!!! آیا قبر خیالی هم زیارت و دعا و ثنا و مداحی دارد؟! خدا کند عقلای دنیا کتب مـذهبی مـا را نخواننـد وگرنـه شـریعت اسلام را استهزاء خواهند کرد.

۳- در ابواب مزار در اکثر زیارتنامه ها ذکر شده که زائر بگوید: «مقرّ برجعتکم » و به رجعت ائمه اقرار کند. رجعت یعنی امامان با دشمنان خود قبل از قیامت به دنیا باز می گردند و هر امامی با دشمنان خود جنگیده و از آنان انتقام می گیرد. مثلا امام حسین یزید را می‌کشد و خانواده ی او را اسیر می‌کند و آنچه را که آنان کرده اند تلافی می‌کند!! ولی رجعت مخالف قرآنی است که می‌فرماید: ﴿ ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾ ﴾ (سوره المؤمنون) یعنی سپس شما قطعاً بعد از این (زندگی دنیا) می میرید، سپس محققاً شما در روز قیامت مبعوث می‌شوید.

و اگر امام در دنیا تلافی می‌کند پس وعده های الهی وحساب و کتاب و عقاب قیامت برای چیست؟ به علاوه خدا در قرآن می فرماید ظلم و شرک و کفر تا قیامت باقی خواهد بود چنانکه درباره‌ی بقای یهود و نصاری تا قیامت فرموده: ﴿ وَمِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَـٰرَىٰٓ أَخَذْنَا مِيثَـٰقَهُمْ فَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ ٱلْعَدَاوَةَ وَٱلْبَغْضَآءَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ ﴾ (سوره المائده آیه ١٤) یعنی از آنانی

که گفتند ما نصاراییم میثاق گرفتیم سپس آنان پاره‌ای از آنچه بدان تذکر داده شده بودند به فراموشی سپردند در نتیجه در بینشان تا روز قیامت دشمنی و کینه انداختیم. و فرموده: ﴿ وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْۘ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُۚ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗاۚ وَأَلۡقَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ ﴾ (سوره المائده آیه ٦٤) یعنی و یهود گفتند که دست خدا بسته است، بسته باد دستهایشان و به سبب آنچه گفتند لعنت شدند ... و میانشان تا روز قیامت دشمنی و کینه انداختیم. پس اگر امام زمان و یا سایر امامان بیایند و همه بدکاران را مجازات کرده و بساط کفر و شرک را برچینند و همه اسلام بیاورند این مسأله با آیات فوق موافق نخواهد بود.

باب زیارت حضرت زهرا علیها السلام

١- حضرت زهرا علیها السلام به علی علیه السلام وصیت فرمود که قبر مرا از دید مردم مخفی کن. ولی مجلسی و سایر محدثین شیعه در کتب خود سعی دارند که قبر او را معلوم و معین کنند و چون معین نشده باید زیارتنامه‌های متعدد در مکانهای متعدد بتراشند!! مجلسی از «کافی» نقل کرده که امام صادق علیه السلام فرموده: «نماز در خانه فاطمه بهتر از نماز در مسجد است» جای سؤال است که مگر خانه فاطمه هنوز پابرجا است؟ و چگونه خانه حضرت زهرا از مسجد که خانه خدا است فضیلتش بیشتر است؟ پس چرا حضرت علی در مسجد نماز می‌خواند؟ و عمل راجح و اولی را ترک می‌نمود؟ آیا همین روایات باعث تحقیر مسجد و کم شدن رونق مساجد و پرشدن مقبره‌ها نمی‌شود؟

۲- درهمین باب روایت کرده اند که رسول خدا فرمود هر کس به فاطمه «صلی الله علیك» بگوید ، خدا او را می آمرزد و در هر جای بهشت که باشم او را به من ابلاغ می‌کند. بنابراین باید بگوییم که ما به مقام حضرت رسول رسیده و در بهشت با او هستیم زیرا می‌گوییم «صلی الله علیك»!!.

همچنین روایت کرده‌اند که در زیارت حضرت فاطمه علیها السلام بگو: «یا ممتحنة امتحنكِ الله الذي خلقكِ قبل أن يخلقكِ فإنا نسألكِ إن كنا صدّقناكِ إلا ألحقتنا بتصديقنا بالدرجه العالية » ای حضرت فاطمه! خدایی که تو را آفرید امتحانت نمود پیش از آنکه تو را خلق کند!! و ما از تو می‌خواهییم که اگر تو را تصدیق کرده‌ایم ما را با تصدیق به درجه ی عالیه برسانی. حال اگر کسی بخواهد معنی این جملات را بفهمد که چگونه خدا فاطمه را پیش از آنکه او را خلق کند امتحان کرده! باید گفت: این مصداق «المعنى في بطن الشاعر» است یعنی معنای این کلام را فقط راوی می‌داند!

دیگر اینکه ملحق‌کردن به درجات عالیه به دست حضرت زهرا نیست، درجه هرکسی وابسته به ایمان و عمل خود اوست، مگر کسی با دو کلمه تملق و چاپلوسی به درجات عالیه ملحق می‌شود؟!

مجلسی در اینجا و در بسیاری از موارد دیگر زیارتنامه‌هایی طولانی که مملو از تملقات و چاپلوسی می‌باشد از قول شیخ طوسی و صدوق و مفید و ابن طاووس و دیگران نقل کرده، و بعد می‌گوید: «آنان گفته اند که این زیارتنامه‌ها از جانب خدا و رسولش نیست، بلکه خود مان آن را مناسب دانسته‌ایم»!! مایه تعجب بسیار است، مگر کسی به سلیقه‌ی خود و بدون دلیل شرعی متقن می‌تواند هر چه را مناسب دید به دین خدا اضافه کند؟!

مثلاً مجلسی در همین باب می‌گوید: حدیثی در کیفیت زیارت حضرت زهرا وارد نشده ولی اصحاب ما این زیارات را مناسب دیده‌اند!! مثلا این جمله را مناسب دانسته‌اند: وزوجة الوصي والحجة والسلام عليكِ يا والدة الحجج. یعنی مناسب دیده‌اند که شوهر و اولاد فاطمه علیها السلام حجت باشند، در حالی که قرآن فرموده پس از رسولان الهی کسی حجت نیست: ﴿ رُسُلاً مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِ ﴾ (سوره النساء آیه ۱٦٥) یعنی پیامبرانی بشارت آور و هشدار دهنده [فرستادیم] تا پس از [آمدن] آنها برای مردم نزد خدا حجتی نباشد.

حضرت علی علیه السلام نیز فقط انبیاء را حجت دانسته و می فرماید: پس از پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله دیگر حجتی نیست و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله حجت بر مردم تمام شده است: «بل تعاهدهم بالحجج على ألسن الخيرة من أنبيائه، ومتحملي ودائع رسالاته ، قرناً فقرناً، حتى تمت بنبينا محمد صلی الله علیه و آله حجّته» بلکه از بندگان با براهین و حجت‌هایی که بر زبان پیامبران برگزیده نهاد، مواظبت و مراقبت فرمود. پیامبرانی که دارندگان امانت رسالت الهی بوده و قرنی پس از قرنی برانگیخته می شدند تا اینکه حجت او با پیامبر ما تمام گردید»[1].

آیا باید سخن قرآن را که پس از رسولان حجتی نیست قبول کرد یا سخن دیگران را؟ ما دین خدا را از هر چیز مهم‌تر و بزرگتر و عزیزتر می‌دانیم و حضرت زهرا و ائمه علیهم السلام را مروج و مبلغ وتابع دین می‌دانیم و راضی نیستیم کسی به عنوان اظهار ارادت به آنان، دین شان را کم و زیاد کند و حجت

۱- نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۹۱.

بتراشد و تردید نداریم که خود آنان نه تنها به این سخنان راضی نیستند بلکه کاملا با آن مخالف‌اند.

باب زیارت ائمه در بقیع

۱- مجلسی و شیخ طوسی و ابن طاووس از کسی که نامی از آن ذکر نشـده از یکی از ائمه که او نیز نامش ذکر نشده[۱] زیارت نامه ای نقل کرده اند که بسیاری از جملاتش ضد قرآن است. در جایی چنین می‌گوید: «أيها القـوام في البرية بالقسـط» یعنی سلام بر شما ای به پادارندگان عدالت در میان مردم، ای کاش چنـین بـود و آن امامان بزرگوار عدالت را میان مردم اجرا کرده بودند، ولی متاسفانه چنین نشـد و آنان خانه نشین و مقهور بودند. سپس می‌گوید: «السلام عليكم يـا أهـل النجـوى» اگر مقصود از نجوی مناجات با خدا باشد اشکالی نـدارد ولـی بایـد دانسـت کـه منحصر به آنان نیست، و اگر مقصود از نجوی، اسرار الهی باشد کـه رسـول خـدا مخفیانه به ایشان آموخته، این صحیح نیست زیرا دین اسلام دیـن مخفیانـه و زیـر خرقه نیست بلکه همگـانی اسـت. خـدا بـه رسـولش فرمـوده: ﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ ﴾(و ما تو را نفرستادیم مگر برای همه‌ی مردم) (سوره‌ی سبأ آیه ی ۲۸)«پس اسلام نه سرّی است و نه نجوائی».

سپس می‌گوید: «وأسيء إليكم فغفرتم » یعنی با شما بد کردند و شما گذشت کردید. باید گفت: اگر ایشان گذشت کردند پس شما چه می‌گویید؟ چرا شب و

۱- آیا سند دین و تکلیف مؤمنین به این سستي است که از هر شخص نامعلوم و او نیز از امام نامعلومي اعلام به آنها برسد؟

روز به بهانه ی مظلومیت ایشان نوحه سرایی و غوغا و جنجال و لعن و طعن برپا می‌کنید؟ آیا درست است که شاه ببخشد ولی شیخ علی‌خان نبخشد؟! سپس می‌گوید: «إنکم دعائم الدین و أرکان الأرض» یعنی همانا که شما ستونهای دین و ارکان زمین هستید. در صورتی که خود ائمه فرموده اند ما تابع دین هستیم ، ما راهنمای دین هستیم نه رکن آن و نه اصل آن و نه فرع آن. دیگر اینکه ارکان زمین یعنی چه؟ و مقصود از این همه تملق چیست؟ آیا این تملق و چاپلوسی ها به دستور خود أئمه است یا شما به میل خودتان این کار را می‌کنید؟ آیا آنان با این کلمات مانع از کیفر اعمال شما می‌شوند و با این کلمات مطیع شما شده و از شما در محکمه عدل الهی طرفداری می‌کنند؟ و از خطایای شما صرف نظر می‌شود؟ اگر هدف شما چنین نیست چرا در آخر همین زیارت می‌گویید: «هذا مقام من أسرف وأخطأ وأقرّ بما جني وأرجي بمقامه الخلاص وأن يستنقذه بكم» یعنی این زائر در این مقام که ثناخوان و مداح شما شده کسی است که اسراف و خطا کرده و اکنون به جنایات خود اقرار کرده و از شما توقع دارد که او را خلاص کنید و به واسطه شما نجات یابد. آیا امام در جوف قبر حاضر و مطلع است و می‌تواند به خدا بگوید از جنایات و گناهان و خطاها و اسرافها و خیانتهای این فرد طماع صرف نظر فرما، و خدا هم فوری از امام اطاعت می‌کند و از تمام قوانین کتاب خود چشم می پوشد؟! یا اینکه امام از این تملق ها هیچگونه خبری ندارد و اصلا در عالم برزخ بوده و از شنیدن این چرندیات به دور است، و از اهل اسراف و خطا و جنایت بیزار است، و باید دانست که خدا نیز از قانون خود و از عدالت و اجرای کیفر زشتکاران دست بردار نیست.

ای کاش کسی به چنین زائری بگوید عموجان خجالت بکش، مداحی و تملق را کنار بگذار، و به غیر از خدا توجه مکن ، خدا تنها یک راه نجات به عنوان «توبه» برایت گذاشته، برو توبه کن و اسراف و جنایات را ترک کن. مگر امام مامور و موظف است که از جانیان طرفداری کند؟ و مگر مطیع توست؟ آخر این چه امامی و چه دینی و چه اسلامی و چه کتاب و چه قانونی است که تو خیال کرده‌ای و برای تو ساخته و پرداخته‌اند؟!

باری مجلسی و طوسی و دیگران در اینجا برای زائر دستور داده اند تا نمازهایی بخواند که این نمازها از جانب خدا نیست بلکه به دستور و گمان دیگران است!!.

۲- مجلسی زیارت طولانی دیگری آورده و می‌گوید: «وجدت في نسخة قديمة من مؤلفات أصحابنا فأوردتها كما وجدتها» یعنی این زیارتنامه را در یک نسخه قدیمی که از تألیفات اصحاب ما بوده یافتم و همان طور که یافته ام در اینجا آورده‌ام. نه اسم مؤلف و نه اینکه کتاب مذکور از کجا و از چه مدرکی نوشته شده در دسترس است، ولی در آن زیارتنامه جملات ضد قرآنی و دروغهایی بی‌برهان به چشم می خورد ، از آن جمله در تعریف أئمه می‌گوید: ﴿ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِۦٓ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ ﴾ (سوره الكهف) یعنی و[خداوند] کسی را در حکم خویش شریک نمی‌کند. و شراکت در ملک و حکم او شرک و مشمول این آیه است که خداوند به پیامبر می فرماید: ﴿ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٦٥﴾ ﴾ (سوره الزمر) یعنی و اگر شرک بورزی یقینا که عملت تباه می‌شود و بدون هیچ شکی از جمله زیانکاران خواهی بود.

گناه شرک قابل آمرزش نیست، چگونه با این زیارتها که نه سـازنده‌اش معلـوم است و نه سندی دارد مردم را به سوی شرک سوق می‌دهند.

همچنین می‌گوید: «أنتم حفظة سرّه ومهبط وحيه ومعادن أمره ونهيه» یعنی شما امامان، راز نگه داران او و محل نزول وحی او و معدن های امر و نهی او می‌باشید! آیا واقعاً خدا دین سرّی آورده در حالی که قرآن می فرماید: ﴿ فَقُلۡ ءَاذَنتُكُمۡ عَلَىٰ سَوَآءٍ ﴾ (سوره الأنبياء آيه ١٠٩) یعنی پس بگو که شما را به صورت یکسان آگاه کردم. نه آنکه برخی مطالب دین را سرّی فقط به بعضی از اشخاص اعلام نموده باشم.

دیگر آنکه آیا این سرّ باید همچنان مستور و به صورت سرّی باقی بماند یا نه؟ اگر آری، پس چه ربطی به مردم و چه فایده ای برایشان دارد!؟ آنان نباید فضـولی کنند و انبیاء و ائمه نیز حق ندارند آن را افشا کنند. و اگر قرار است در کتابها نقـل و به مردم تعلیم شود دیگر چرا آن را سرّ بنامیم؟!!

نکته دوم آنکه با وفات خاتم الأنبياء وحی قطع شده است، چنانکه خـود أئمـه نیز این را فرموده‌اند، از آن جمله علی عليه السلام فرمـوده: «فقفّـي بـه الرسـل، و خـتم بـه الوحي» یعنی او را پس از همه پیامبران آورد و وحی را با او ختم نمود[1]. پـس هـر کس پس از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم مدعی وحی برای امام و یا غیر امام باشد از اسـلام خـارج است و مهبط وحی فقط رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بوده است و بس.

همچنین می‌گوید: «اجتباكم للخلافة وعصمكم من الذنوب» یعنی [خداوند] شـما را برای خلافت برگزید و از گناه معصومتان کرد. اگر خدا آنـان را بـرای خلافـت

۱- نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۳.

برگزید پس چرا اکثر آنان موفق به خلافت نشدند و چرا علی ﷣ در نهج‌البلاغـه خلافت را به انتخاب مهاجرین و انصار می‌داند و در مکتوب خود می فرماید: هـر کس را که مهاجرین و انصار برای خلافـت و امامـت انتخـاب کننـد خـدا بـه آن خشنود است؛ «فان اجتمعوا على رجل وسمّوه إماماً كان ذلك لله رضي» یعنی پس اگر بر شخصی اتفاق کردند و او را امام و پیشوا نامیدند، رضایت خـدا در آن اسـت[1]». و مهمتر اینکه آنان نسبت به خلافت اظهار بی‌رغبتی و بی نیازی می کردنـد. ممکـن نیست خدا کسی را برای خلافت انتخاب کند که او دائماً بی رغبتی خود را اظهـار می‌کند بلکه باید صفتش چنین باشد که برای مقام الهی قیام کند نـه آنکـه بگویـد: «والله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية أربة» یعنی به خـدا سـوگند کـه نـه بـه خلافت رغبتی داشتم و نه به ولایت نیازی داشتم[2].

دیگر آنکه اگر جمله «وعصمكم من الذنوب» و شما را از گنـاه معصـوم کـردد» صحیح باشد، چرا حضرت علی ﷣ در خطبه خود می فرماید: «فإني لست في نفسي بفوق أن أخطي ولا آمن ذلك من فعلي» یعنی خود را بالاتر از خطا نمی‌دانم و در کـار خویش از خطا ایمن نیستم[3] و یا در دعای «کمیل» مـی فرمایـد: «فتجـاوزت بعـض حدودك وخالفت بعض أوامرك» یعنی از برخی حـدودت تجـاوز کـردم و بـرخلاف بعضی از اوامرت عمل نمودم.

علاوه بر این، اگر جمله «عصمكم الله» را بپذیریم و بدانیم که عصمت بـه اراده خدا می‌باشد، نتیجتاً شخص نمی‌تواند گناه کند و مانند درخت گُلی است که توان

---

۱ - نهج‌البلاغه، مکتوب ششم.

۲ - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۵.

۳- نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۱٦.

عصیان امر الهی را ندارد و این فضیلت نیست و بـرخلاف قـرآن اسـت کـه در آن خداوند بشر را بین طاعـت وعصـیان مخیـر نمـوده اسـت. و آیـه تطهیـر (سـوره الاحزاب آیه ۳۳) که در قرآن آمـده و برخـی بـه غلـط آن را دلیـل بـر «عصـمت تکوینی» می‌دانند، در واقع منظور از آن طهارت تشریعی اسـت نـه تکـوینی و لـذا قبل و بعد آیه ی تطهیر به تکالیف شرعی امر و نهـی شـده، و طهـارت شـرعی را خدا از همه ی مسلمین خواسته و همانطور که به اهل بیـت رسـول ﷺ فرمـوده: ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ ﴾ (سـوره الاحزاب آیه ۳۳) یعنی یقیناً که خدا می خواهد هر گونه پلیدی را از شـما اهـل بیـت دور سازد و پاکتان گرداند. و به همه مؤمنین نیـز فرمـوده:﴿ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ ﴾ (سـوره المائده آیه ٦)[۱].

و باز در این زیارتنامه می‌گوید: «و فضلکم بالنوع والجنس» یعنی خدا شما را بر دیگر انسانها در نوع و جنس برتری داده است. منظورش این است که شما از جنس و نوع بشر بالاترید، و این در حالی است که قرآن از زبان پیامبران می‌فرماید: ﴿ قَالَتۡ لَهُمۡ رُسُلُهُمۡ إِن نَّحۡنُ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ ﴾ (سوره ابراهیم آیه ۱۱) یعنی پیامبرانشان گفتند ما هم مثل شما بشری بیش نیستیم. و نیز می فرماید:﴿ قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ ﴾ (سوره الکهف آیه ۱۱۰) یعنی بگو که من بشری مانند شما هستم. آیا می بینی آن غلوی که در حق ائمه در این زیارتنامه‌ها گنجانده شده است؟ تا جایی

۱- در مورد این آیه باید به کتب کلامي از جمله «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» ترجمه این جانب و یا کتب دیگر مراجعه شود. برای تفاصیل بیشتر در مورد این آیه به کتاب «آیه تطهیر و علاقه آن بـا عصـمت أئمـه» نوشـته د/ عبـدالهادي حسـيني، ترجمـه فاطمـة محمدي مراجعه کنید. این کتاب و کتاب«رهنمود سنت در رد اهل بدعت»بصورت الکترونیکي در سـایتهاي اسـلامي از جملـه سـایت اهل سنت (www.ahlesonnat.com) قابل دسترسي است. (ناشر)

غلو کرده اند که مقام آنها را از پیامبران الهی بالاتر برده و با صریح قرآن به مخالفت برخاسته اند!.

رسول خدا ﷺ بشری بوده از نوع و جنس دیگران و امتیازی بر بقیه نداشته است به جز آنکه در کنار بشر بودنش از جانب خداوند حق بر او وحی نازل می شده است.

و از دیگر جملات کفر آمیز و خرافات این زیارتنامه این است که می‌گوید: «أودعكم مواريث الأنبياء كتابوت الحكمة وسيف المرتضى»، که در آن شمشیر علی عليه السلام را در ردیف مواریث انبیاء قرار داده است، و شاید می‌خواسته علی عليه السلام را از زمره انبیاء قلمداد کند. و می‌بینیم که در اینجا مفصل تملق و مداحی کرده و این کاری است که خدا از آن نهی نموده و هیچ امامی به این کارها راضی نیست. وقتی در صفین یکی از اصحاب حضرت علی عليه السلام از آن حضرت ستایش کرد، جنابش از آن شخص منزجر شده و فرمود: «إن من حق من عظّم جلال الله في نفسه وجل موضعه من قلبه أن يصغّر عنده لعظم ذلك كل ما سواه ...وقد كرهت أن يكون جال في ظنكم أني أحب الإطراء ، واستماع الثّناء ولست بحمد الله كذلك» یعنی شایسته است کسی که جلال پروردگار در خود بزرگ میبیند و مقام حق در دلش عظمت دارد، همه چیز جز حق در نظرش به سبب عظمت الهی کوچک آید... و من نمی‌پسندم که از ذهنتان بگذرد که مدح و ستایش خویش و شنیدن ثنای خود را دوست دارم، سپاس آن خدایی را که چنین نیستم[1]. البته لازم به ذکر است که تمام ائمه این چنین بوده‌اند.

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱٦.

عجیب است که محدثین شیعه با چنین زیاراتی که پر از رسوایی است توقع دارند همواره مردم به آنها مشغول باشند و لذا سعی هاند که در روزهای خاصی خوانده شود و بدین سبب تقریباً یک پنجم سال را از ایام مخصوصه قرار دادهاند! مجلسی در بحار از هر عالمی به سلیقه خود زیارتنامهای ساخته و در کتابش آنها را جمع کرده است، حال آنکه اهل تحقیق می‌دانند تمام اذن(اجازه) دخولها فاقد مدرک صحیح است. مجلسی از «کامل الزیاره» تالیف ابن قولویه نیز زیاراتنامههایی برای حضرت حمزه و ابراهیم فرزند کوچک حضرت رسول ﷺ ذکر کرده که فاقد سند است! در همین جا از راوی جعالی و کذابی به نام «سهل بن زیاد» روایتی آورده که امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: «من و رسول خدا ﷺ در مسجد فضیح نشسته بودیم که رسول خدا سرش را در کنار من گذاشت و خوابید تا اینکه وقت نماز عصر شد و من دلم نیامد که سر رسول خدا را حرکت دهم و بر زمین بگذارم تا برخیزم و نماز عصر بخوانم، صبر کردم تا اینکه وقت نماز عصر فوت شد و رسول خدا بیدار شد و گفت: علی نماز خواندی؟ گفتم نه، فرمود چرا؟ گفتم: نخواستم شما را اذیت کنم، سپس رسول خدا برخاست و رو به قبله دستهای خود را بلند کرد و گفت خدایا خورشید را برگردان تا علی نماز بخواند، سپس خورشید برگشت به وقت عصر تا من نماز خواندم، آنگاه مانند ستارهای غروب کرد!! این راوی خواسته برای امام معجزه بتراشد، اما فکر نکرده که مقام و خلوص علی علیه السلام را از یک مسلمان پایین‌تر قرار داده است، زیرا حضرت امیر ترک نماز را که حرام است مرتکب شده تا رسول خدا بیدار نگردد، آیا برای هیچ مسلمانی هرچند ضعیف الایمان باشد درست است در مورد پیامبر فداکار و عظیم الشأن اسلام چنین گامی بر می‌دارد تا آن حضرت راضی شود در آن کار

نماز مؤمنی قضا شود ولی او از خواب عصر خویش بیدار نشود، که این راوی جاهل درباره حضرت علی ؛ چنین داستانی ساخته است؟! یقیناً علی ؛ با معرفتی که به احوال پیغمبر ص داشته بیش از دیگران معتقد بوده که رسول الله از قضا شدن نمازش ناراحت خواهد شد و قطعا حضرت علی، عصیان ترک نماز را که نه متضمن ثواب بود و هم موجب رنج و ناراحتی پیامبر می‌شد و در یک کلام کاری بود مبغوض خدا و رسولش مرتکب نمی‌شد، پس چگونه ممکن است خداوند برای کسی که مرتکب عصیان عمدی ترک نماز شده، خورشید را بازگرداند؟ دیگر آنکه زمان از دست رفته قابل برگشت نیست و چون خورشید غروب کرد و زمان عصر گذشت، با بازگشت مجدد خورشید احیاء نمی‌شود، بلکه رجوع خورشید در زمان دیگری غیر از زمان قبلی واقع می‌شود، و اساساً اگر علی وظیفه‌اش در آن لحظه به خاطر پیامبر ص ترک نماز بوده، دیگر لزومی به برگشت خورشید نیست. این راوی دروغگو اصلا نفهمیده که چه می‌بافد! جالبتر اینکه چرا هیچ یک از مردم متوجه بازگشت خورشید و غروب دوباره آن نشدند مگر «سهل بن زیاد» آن غلو کننده کذاب، علاوه بر این آیا حدیث مذکور با قرآن کریم موافق است؟ خداوند می‌فرماید: ﴿ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ دَآئِبَيۡنِ ﴾ (سوره ابراهیم آیه ۳۳) یعنی و (خداوند) برایتان خورشید و ماه را که هر دو در مسیر خود در حرکت هستند، مسخر فرمود. و نیز می‌فرماید: ﴿ وَٱلشَّمۡسُ تَجۡرِي لِمُسۡتَقَرّٖ لَّهَاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ۝٣٨ لَا ٱلشَّمۡسُ يَنۢبَغِي لَهَآ أَن تُدۡرِكَ ٱلۡقَمَرَ وَلَا ٱلَّيۡلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِۚ وَكُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ ۝٤٠ ﴾ (سوره‌یس) یعنی و خورشید در قرار گاه خود در حرکت است، این تقدیر خداوند چیره داناست ... نه شایسته خورشید است که به ماه برسد و نه شب از روز پیشی بگیرد، و همه ی آنها در آسمان در حرکتند.

پس خداوند مقرر فرموده که خورشید با وضع خاصی حرکت کند و پروردگار بنا به مصلحت بندگان، ماه و خورشید را مسخر فرموده کـه همـواره بـانظم و در مداری خاص حرکت می‌کنند. و اگر هر یک از کرات از موقعیت خود جا بـه جـا شود و یا حرکتشان دگرگون شود تمام منظومات و مدارشان بـه هـم مـی‌خـورد و وضع عالم دستخوش تغییر شده و بدون تردید تمام اهل دنیا از آن تغییرات با خبر می‌شوند. حـال آیـا مـی‌تـوان ایـن قصـه را بـرای یـک فیزیکـدان و یـا مـنجم و ستاره‌شناس قرن بیستم تعریف کرد؟!

باری جاعلین تا توانسته اند زیارتنامه هایی پر از تملق فراهم کـرده و کتابهـای زیادی از پیش خود نوشته اند. مـثلاً در زیارتنامـه ای از ابـراهیم فرزنـد ۱۸ ماهـه پیامبر ﷺ شفاعت خواسته اند! لابد چنین پنداشته اند که کودک دو سـاله، رقیـق القلب و نازک دل بوده و به راحتی می‌توانند او را فریب دهند و او هـم بـا گـوش دادن بـه سـخنان و تملقـات ایشـان وسـیله خوشـبختی و آمـرزش و سعادتشـان می‌گردد! و یا در زیارت حضرت حمزه آمده است که: «راغباً إليك في الشفاعة أبتغـي بزيارتك خلاص نفسي متعوذاً بك من نار استحقها مثلي بما جنيت على نفسي هارباً من ذنوبي التي احتطبتها على ظهرك فزعاً إليك رجاء رحمة ربي أتيتك من شقة بعيدة طالباً فكاك رقبتـي من النار» یعنی من زائر به سوی تو آمده‌ام و بـا زیـارتم از تـو بـه شـفاعتت بـرای آزادی خود رغبت دارم، از آتش به تو پناه میبرم از آن آتشی که شخصی همچـون من را به سبب جنایتی که بر خود کرده‌ام مستحق آن شده است، از آن گناهانی که بر پشت خود به بار بسته‌ام فراریم و به تو پناه برده‌ام، به امید رحمـت پروردگـارم از راه دوری نزد تو آمده ام و طالب آزادی گردن خود از آتشم.

این جملات تماما ضد دستور خدا و فرمان شریعت است، زیرا قرآن فرموده به غیر از خدا به هیچ کس پناه نبرید و از غیر خدا یاری نخواهید و شفاعت به خواهش شما و به اختیار غیر خدا نیست و اگر پشت خود را از بار گناه سنگین کرده‌اید به درگاه الهی توبه کنید. اگر توبه کنید خدا شما را میآمرزد، و کسی را از گناهان خود آگاه نسازید، هیچکس حق ندارد در گناه مردم تجسس کند و مطلع گردد. ولی این بیچاره نادان خدا را رها کرده و قانون خدا و دستور و کتاب و آیاتش را نادیده گرفته است. از حضرت حمزه ﷺ آزادی خود را می‌خواهد و گمان کرده که راه حل امور به دست آن حضرت است. خدا به گناهکار فرموده من در تمام احوال با تو هستم و از اعمال و گناهانت آگاهم و بر تمام مقدرات تو عالم و بر ضرر و نفع تو قادرم، ولی این نادان به آیات خدا توجه نکرده به قول خودش مسافتی بعید را پیموده تا حضرت حمزه را یافته است، اما نمی‌داند که حضرت حمزه از دنیا بی خبر است و با شهدای دیگر شاد وخرم به دارالسلام بهشت می‌رود، و با گناهکاران و کذابان کاری ندارد. خدا به رسولش فرموده فقط به خدا پناه ببر:﴿ وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنۡ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ ﴿٩٧﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحۡضُرُونِ ﴿٩٨﴾ ﴾ (سوره المؤمنون) یعنی و بگو: پروردگارا از وساوس شیاطین به تو پناه می‌برم و پناه می‌برم به تو از اینکه نزد من حاضر شوند. و نیز فرموده: ﴿ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٠٠﴾ ﴾ (سوره الأعراف) یعنی پس به خداوند پناه ببر، اوست که شنوا و دانا است. و فرموده:﴿ قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ﴿٢٠﴾ قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا ﴿٢١﴾ قُلۡ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٞ وَلَنۡ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدًا ﴿٢٢﴾ ﴾ (سوره الجن) یعنی بگو فقط پروردگارم را به دعا می‌خوانم و احدی را شریک او

نمی‌گردانم، بگو من مالک زیان و یا هدایت شما نیستم، بگو یقیناً که هرگز هیچ احدی مرا از [قهر] خداوند پناه نمی‌دهد و هرگز جز او پناهی نخواهم یافت.

و رسول خدا ﷺ در دعایی می‌فرماید: «إلهي لا مفزع ولا مفرّ إلا إليك» یعنی پروردگارا هیچ پناهگاه و گریزگاهی جز به سوی تو وجود ندارد. ملاحظه می‌فرمایید چقدر خرافات و مطالب خلاف قرآن در این زیارتنامه‌ها گنجانده‌اند!

همچنین در زیارتنامه حضرت حمزه ؓ می‌گوید: «ألهمني طلب الحوائج عنده» یعنی خدا به من الهام کرده که نزد حمزه طلب حاجت کنم! اما در واقع خدا به او الهام نفرموده بلکه شیطان به او الهام کرده است!! امام سجاد عليه السلام در دعای خود می‌فرماید: «الحمدلله الذي أغلق عنا باب الحاجة إلا إليه» ستایش سزاوار آن خدایی است که تمام درهای طلب حاجت را به روی ما بست مگر آن دری که فقط به سوی او منتهی می‌شود[۱]، و نیز در جای دیگر فرمود: «لا أطلب الفرج إلا منك» یعنی جز از تو طلب گشایش [در کارهایم] را نخواهم کرد[۲].

باری خرافیون اعمال و زیاراتی را برای قبور ذکر کرده‌اند که هیچ وجه صحتی در شرع ندارد، مجلسی می‌گوید: «نمی‌دانم چرا علماء برای حضرت ابوطالب و عبدالمطلب زیارتی در کتبشان نیاورده اند و همچنین برای عبدمناف[۳] و حضرت خدیجه، با اینکه قبرهای ایشان در مکه معروف است»!! جواب این سوال خیلی روشن و واضح است، زیرا این زیارتنامه ها صحتی نداشته و یا سازندگان

۱- صحیفه ی سجادیه، دعای اول.

۲- مفاتیح الجنان، اواخر دعاي «ابوحمزه ثمالي».

۳- توجه خواننده گرامي را به این نکته جلب مي‌کنم که «عبد مناف» مسلمان نبوده، ولي جناب مجلسي تعجب مـي‌کنـد کـه چـرا وي زيارتنامه ندارد؟!!.

حتی ابوطالب هم بر اسلام از دنیا نرفت.(ناشر)

زیارتنامه برای ساختن زیارتنامه برای ایشان فرصت کافی نیافته اند!! مگر باید برای هر قبری که معروف بود، زیارتنامه ساخت؟! خدا را شکر کـه زیارتنامـه ای بـرای اینها ذکر نکرده اند وگرنه می بایست برای ابوذر و سـلمان و ... و همچنـین بـرای صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و اولاد ایشـان و بـرای آمنـه و عبـدالله والـدین رسول اسلام، وحضرت جعفر، و مقداد و عمار و ابن مسعود و مالک اشـتر و غیـر اینان هزاران زیارتنامه بنویسند!!

باز مجلسی می‌نویسد در مدینه در منزل حضرت زین العابدین و خانه امام صـادق نماز بخوان. گویا مجلسی نمی‌دانسته است که خانه‌های ایشان قرنهاسـت کـه خـراب شده و زمینش به دیگران منتقل گردیده و حتی حدود آنها نیز معلوم نیست.

باب حیرت‌انگیز «فضل نجف و آب فرات»

۱- مجلسی روایت کرده که نجف کوهی بزرگتر از تمام کوههای زمـین بـوده است، چون در ایام طوفان نوح علیه السلام فرزند آن حضرت به آن کوه پناه بـرد، خدا به آن کوه خطاب کرد که آیا کسی از عذاب من به تو پنـاه مـی بـرد؟ کـوه از ترس خطاب، قطعه قطعه شد و تبدیل به شن نرم گردید و به طرف شـام رفـت و ناپدید شد!! می‌پرسیم مگر کوه عصیان کرده بود، اگر مجرمی به کوهی پناه برد آیـا کوه مقصر است؟ در این صورت باید تمام کوههـا از تـرس بـه شـن نـرم تبـدیل شوند!

۲- مجلسی روایت کرده که نام زمین نجف «بانقیا» بوده و هر شب در آن زلزله می‌شد، چون حضرت ابراهیم عليه السلام با فرزندش از آنجا گذشت و شبی

خوابید زلزله‌ای رخ نداد، مردم تعجب کردند و گفتند چه شده که امشب زلزله‌ای نیامد، گفتند پیرمردی با بچه‌اش آنجا خوابیده‌اند، مردم از ابراهیم علیه السلام خواستند تا در آنجا بماند، ولی آن حضرت نپذیرفت وگفت این زمین را به من بفروشید، گفتند مال خودت، گفت خیر من آن را می‌خرم و آنجا را به قیمت هفت بز و چهار الاغ خرید، فرزندش گفت: ای خلیل الرحمن برای چه اینجا را خریدی؟ نه زراعتی دارد و نه فائده‌ای؟ گفت: ساکت شو تو نمیدانی که خدای عزوجل از پشت این زمین هفتاد هزار تن را محشور می‌کند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند و هر کدام از آنان برای مردم بسیار شفاعت می‌کنند!!. باید دانست که هیچ کس حتی انبیاء و اولیاء بدون حساب و سؤال وارد بهشت نمی‌شوند چنانکه خدا فرموده: ﴿ فَلَنَسۡـَٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرۡسِلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَنَسۡـَٔلَنَّ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٦ ﴾ (سوره الاعراف) یعنی بدون تردید ما از کسانی که رسولی برایشان فرستاده شده بازپرسی می‌کنیم و از پیامبران نیز بازپرسی می‌کنیم.

پس اهل نجف نیز همچون دیگران مسؤول بوده و با این قبیل احادیث نمی‌توان از کسی سلب مسؤولیت نمود.

۳- و باز روایت کرده که مردی از اهل کوفه به نزد امام باقر علیه السلام رفت، حضرت از او پرسید: آیا تو هر روز از آب فرات غسل می‌کنی؟ گفت: نه، فرمود: هر جمعه؟ گفت: نه، فرمود: هر سال؟ گفت: نه ، امام فرمود: پس تو از خیر محرومی! می‌گوییم لابد از اسلام هم محروم بوده زیرا اسلام خیر است.

٤- در همین باب روایت کرده که امام صادق فرمود دو رود از رودهای دنیا مؤمن هستند، رود نیل و فرات ولی رود فرات شیعه است!! لابد نهرهای دیگر همه کافر یا سنی‌اند!!! و باز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که چهار مکان ایام طوفان

از خدا یاری خواستند و خدا آنان را بالا برد، بیت‌المعمور و نجف و کربلا و طوس!! معلوم نیست چرا مکه و مدینه فریاد نکرده اند؟ دیگر آنکه اگر نجف وکربلا و طوس یا بیت‌العمور بالا رفته‌اند پس چرا هنوز روی زمین‌اند؟!

۵- مجلسی ادعا کرده که از ویژگیهای نجف این است که هر کس در آنجا بمیرد عذاب قبر و حساب و کتابی ندارد!! و دلیل متقن جناب مجلسی خوابهایی است که دیده اند!! معلوم می‌شود یکی از ادله ی آقای مجلسی خواب است!! جناب ایشان نقل کرده که جنازه ایی را آوردند در کوفه روی سکوی مقابل قبر حضرت مسلم گذاشتند یکی از حاملین جنازه چرتش برد، دید کسی از دور با صدای بلند به دیگری می‌گوید: بیا زود به حساب او برسیم قبل از آنکه به سرحد نجف برسد که دیگر برای محاسبه اعمالش به او دسترسی نخواهیم داشت، این مرد از چرت خود بیدار شد و فوراً جنازه را برداشتند و او را به نجف وارد کرد واز حساب و کتاب مامورین الهی فراری داد!!! می‌گوییم نعوذ بالله تقصیر خدا است که مامورین بی‌کفایتی گماشته که بندگان را از محاسبه اعمال فراری می‌دهند، چنین خدایی واقعاً شایسته کتابی مثل بحار میباشد!!! ولی خدای قرآن غیر از این است و فرموده: ﴿ مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٢٣ ﴾ (سوره النساء) یعنی هر کس عمل بدی انجام دهد، به سبب آن کیفر داده می‌شود و هیچ ولی و فریادرسی جز خدا نخواهد یافت.

در دستگاه خدای حقیقی بندگان هیچ کاره‌اند و کسی نمی‌تواند از حکومت و کیفر او بگریزد. متأسفانه روضه خوانها نیز کاری به قرآن ندارند، و سر و کارشان با خوابهای مجلسی است زیرا برای دکان شان مثل این خوابها بسیار سودمند است!!.

۷- مجلسی در باب دوم همین قسمت به خیال خود با استناد بـه خـواب‌هـا و کرامات و روایات غلوکنندگان خواسته تا اثبات کند که مدفن حضـرت امیـر علیه السلام که تقریباً تا دو قرن مجهول بوده در نجف است! البته این اصرار وی نیـز بـی‌وجـه نیست زیرا اگر مدفن حضرت معلوم نگردد آن همه در آمد موقوفات و نذورات و درهای زرین و گنبد وگلدسته های طلا و جواهرات وکاخهای بسـیار مهمـل مـی ماند!! و بازار گروهی کساد می‌شود!

یکی از علمای معاصر به نام آیـت الله خالصـی مـی‌گویـد: بـه نجـف رفـتم و گلدسته ها و گنبد زرین و در و پیکر طلا و سیمین و جواهرات ثمـین را دیـدم و گفتم: یا امیرالمؤمنین! شما در زندگی روی خاک می خوابیدی و لذا رسـول خـدا صلی الله علیه وآله وسلم شما را ابوتراب خطاب کرد، در این فکر بودم که ناگاه بوی متعفنی بارگاه آن حضرت را فرا گرفت و معلوم شد جنـازه گندیـده ای را از راه دور بـرای طـواف آورده اند، در حالی که این کار از بزرگترین بـدعتها اسـت و رسـول خـدا صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه علیهم السلام از طواف بر قبر نهی کرده انـد، و شـرع اسـلام حمـل جنـازه از شهری به شهر دیگر را نمی پسندد، ولی متصدیان امور دین مردم را آگاه نکرده اند تا در شهرهایی مانند نجف و مشهد و قم و ... اینگونـه قبرهـا را بـه قیمـت هـای بسیار گزاف نخرند! به خدّام گفتم: چرا می گذارید فضای بارگاه را اینگونه خراب کنند، مگر این شهر بهداری ندارد، گفتند: ای آقا خبـر نـداری از چوبهـای همـین تابوتهای متعفن که دارای میکروب است، جعبهٔ خرما می سازند و به اطـراف مـی فرستند!

باب فضل زیارت حضرت علی علیه السلام

مجلسی و شیخ مفید و ابن قولویه و ... روایت کرده اند که خداوند هیچ مخلوقی را بیشتر از ملائکه خلق نکرده است، عده‌ایی از این فرشتگان کارشان این است که روزی هفتاد هزار از آنان به کعبه وارد شده و طواف می‌کنند و بعد به قبر رسول خدا سلام کرده و سپس به قبر امیرالمؤمنین و سپس به قبر امام حسین سلام می‌کنند و در آسمان بالا می‌روند، و دوباره نوبت به ایشان نمی‌رسد، و به همین تعداد عده‌ای دیگر همه روزه تا قیامت برای این کار به زمین می‌آیند!! به نظر نگارنده هر کس این حدیث را جعل کرده نظرش این بوده تا مردم را تحریک کند که هر روز هزار هزار بار به زیارت بروند!

باز در همین باب روایت کرده که هر کس امیرالمؤمنین را «عارفاً بحقه» زیارت کند برای او ثواب صد هزار شهید نوشته می‌شود! در حالی که خود امام یک بار شهید شده و ثواب یک شهید را دارد. علی علیه السلام فرموده: «در جنگ احد گروهی از مسلمانان به شهادت رسیدند ولی من شهید نشدم، و عدم شهادت بر من بسیار گران آمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «أبشر فإن الشهادة من ورائك» یعنی بشارت باد تو را که در آینده شهید خواهی شد»[۱] و نیز می‌فرماید: «نسأل الله منازل الشهداء» یعنی از خداوند منزلت شهداء را خواستاریم[۲]. اگر این روایت را بپذیریم معلوم

۱- نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ١٥٦.

۲- نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۳.

می‌شود درجه زائر از مزور(زیارت شده) بیشتر است. زیرا این روایت مقام شهید را پایین آورده حال آنکه مقام شهید مقام بسیار والایی است که خدا آن را در کنار انبیاء و صدیقین ذکر کرده و فرموده:﴿ فَأُوْلَـٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّـٰلِحِينَ ﴾ (سوره النساء آیه ٦٩) یعنی آنان همراه کسانی خواهند بود که خداوند به آنان نعمت بخشیده از [قبیل] پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین.

تا زمانی که حضرت امیر ﷺ زنده بود کسی نگفت که زیارت خود امام ثواب یک شهید را دارد و اگر می‌گفت مردم او را ملامت می کردند که چرا از نزد خود به اسلام چیزی افزوده است که از آن نیست، ولی در قرون بعدی جاعلین روایات هر چه خواستند بافتند!

در روایت جعلی دیگری آمده که با هر قدم برداشتن، ثواب حج و عمره‌ای به زائر می‌دهند و در بازگشت نیز با هر قدم برداشتن، ثواب دو حج و عمره‌ی مقبول خواهد داشت. بنابراین ثواب زائر از صد هزار حج بیشتر می‌شود در حالی که خود امام شاید ده حج نکرده باشد!

اگر این روایات را بپذیریم دیگر لازم نیست به جهاد بپردازیم و یا به حج برویم، فقط یک بار زیارت قبور ائمه کافی است!! یعنی در واقع با این روایات ارزش یک قبر از خانه کعبه نیز بیشتر است! و مقصد شیطان و استعمار هم همین است، زیرا کعبه محل وحدت اسلام و مسلمین است، ولی قبرها موجب تفرقه و تشتت ایشان می‌شود.

باب زیارات مطلقه

چنانکه گفتیم در ابواب زیارت صدها صفحه را بـه عنـوان مـدح و تملـق و آداب زیارات پر کرده‌اند تا مردم بیکـار شـب و روز را بـه بیهـودگی بگذراننـد و فقـط زیارتنامه بخوانند. دیگـر آنکـه خـدای تعـالی جبرئیـل را امـین وحـی خوانـده و فرمـوده: ﴿ مُّطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٢١﴾ ﴾ (سوره التکویر) یعنـی [در ملکـوت آسـمان] مطـاع و امین است.

ولی ما در این زیارات می‌خوانیم: «یا أمین الله في أرضه» می‌خواهد بگوید که امام امین خدا بوده ولی معلوم نیست در چه چیز امین خدا بوده است؟ آیـا دیـن او را حفظ کرده و به کسی نسپرده یا اینکه مورد دیگری منظور است؟ و بعد می‌گویـد: «و حجته علی عباده» یعنی ائمه حجت خدا بر بندگانش هستند، ولی چنانکه پـیش از این گفتیم به گفته قرآن بعد از انبیاء و رسل حجتی بـرای مـردم نیسـت (سـوره النساء آیه ١٦٥) ولی این زیارتنامه ها می‌گویند که ائمه حجت هستند. باید معلـوم شود که ائمه بر اهل زمان خود حجتند یا برای مردمی که پس از صدها سال آمـده اند و ایشان را ندیده اند؟ اگر بگویند که حجت و دلیل، اخبار و آثاری است که بـا سند صحیح به ما رسیده باشد، مشکلی حل نخواهد شد زیرا اخبار و آثارشان ضد و نقیض و باطل است، آیا ممکن است حجت ضد و نقیض داشته باشد؟

همچنین در این زیارت به حضرت امیر عليه السلام می‌گوید: «أنت أول مظلوم» یعنـی تونخستین مظلوم هستی. آیا واقعاً می‌توان باور کرد کـه قبـل از حضـرت امیـر بـه

هیچکس ظلم نشده باشد؟ حال ما فرض می‌کنیم که این جمله صحیح است ولی هدف از گفتن و نوشتن این کلمات آیا غیر از ایجاد تفرقه و غوغا و طعن و لعن چیز دیگری هست؟ جز آن چه نتیجه‌ای میتوان در پیش داشته باشد؟[۱] دیگر اینکه می‌گوید: «جئتك عارفاً بحقك مستبصراً بشأنك معادياً لأعدائك» یعنی من با بصیرت و آگاهی کامل در حق تو، به زیارتت آمده ام و با دشمنانت دشمن هستم! در حالی که در این زمان جز همین زائرینی که به نام زیارت، اصول و فروع دین آن حضرت را تغییر داده اند کسی دشمن علی ؈ نیست، زیرا ایمان به خدا و رسول و قیامت، اصول دین علی ؈ هست، ولی این زائرین به نام مذهب اصول و فروع دین علی را کم و زیاد می‌کنند. علی ؈ خود را تابع دین می‌دانست و خود را و یا ایمان به خود و اولادش را از اصول دین نمی دانست، ولی این زائران، ایمان به او را اصل دین می‌دانند! آیا خوانندگان این زیارتنامه متوجه این همه موهومات و خرافات نمی‌شوند و فقط به جملات مسجع آن قناعت کرده اند؟

در این زیارتنامه پس از تملقات و مداحی بسیار، هدف خود را آشکار کرده که آن هدف فریب دادن امام و وادار کردن او به شفاعت است. شاید گمان کرده که خدا و امام با این جملات فریب می خورند، لذا می‌گوید: «فاشفع لي إلى ربك يا مولاي فإن لك عند الله مقاماً معلوماً» یعنی ای سرورم برایم نزد پروردگارت شفاعت کن زیرا تو نزد خدا مقام والایی داری. آیا شفاعت به اختیار زائر است یا اینکه به اختیار امام است؟ آیا خدا باید مشخص کند که کدام بنده مقصری قابل شفاعت است یا ائمه؟ آیا امام هم مانند خدا بنده شناس است؟ خداوند میفرماید:﴿ مَن ذَا

۱- این جملات فقط به کار سلاطین خبیث و تفرقه جوي صفوي مي آید که از آنها براي ایجاد خصومت و کینه در میان مسلمین استفاده کنند.

ٱلَّذِی يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ ﴾ (سوره البقره آیه ٢٥٥) یعنی چه کسی میتواند بدون اجازه خدا (برای دیگران) در نزد او شفاعت کند، اوست گذشته و آینده ایشان را می‌داند.

پس نه انبیاء بنده شناسند و نه ائمه و این زائر بیهوده طمع کرده و وقت خود را ضایع می‌کند.

اشکال دیگر اینکه در دعای دیگری می‌گوید: «بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين آبائي» راستی ائمه چگونه پدران زائرند؟! آیا به حضرت زهرا می‌توان پدر گفت؟ ما که نمی‌دانیم چه کسی این زیارتنامه‌ها را جعل کرده است؟ آیا مقصودشان گول زدن و مغرور کردن شیعه بوده است؟ بعد از این زیارت، از حضرت باقر عليه السلام روایت دیگری جعل کرده که هیچ کس از شیعیان ما این زیارتنامه را نمی‌خواند مگر اینکه دعای او در صفحاتی از نور که محمد آنها را مهر کرده بالا می‌رود و به قائم آل محمد تسلیم شده و محفوظ می‌ماند!! آیا با جعل این روایات خواسته که مسخره کند؟ زیرا بالا رفتن و مهر کردن آن به دست حضرت محمد و سپردن به قائم آل محمد که آن را حفظ کند برای دعا کننده چه فایده‌ای دارد؟ علاوه بر این زمانی که امام باقر عليه السلام این حدیث را به راوی گفته قائمی وجود نداشته است تا دعای او را نزد قائم ببرند و او آن را حفظ کند؟! بافنده‌های این احادیث ندانسته اند چگونه دروغ ببافند!

در زیارت ١٤ بر خدا منت گذاشته و می‌گوید: «اللهم عبدك وزائرك وعلى كل مأتي حق لمن أتاه وزاره» یعني خدایا بنده‌ات که به زیارت تو آمده حقی بر تو دارد زیرا برای هر واردی حقی بر موردوش هست که باید آن را ادا کند! آیا تا این اندازه هم ندانسته است که خدا را نمی‌توان زیارت کرد.

در قسمتی از یک دعای دیگر امیرالمؤمنین را «صاحب المیسم» خوانده ومقصود او این است که حضرت با عصا صورت مؤمنان و کافران را داغ می‌کند و نشان می گذارد که فلانی مؤمن و یا فلانی کافر است. و این کار بیهوده‌ای است ، این کار را برای چه می‌کند؟ اگر برای شناساندن به خدا و یا به مامورین الهی باشد که آنان احتیاج به نشانی ندارند و اگر برای شناساندن آنها به مردم است که شناخت مردم از آنها هیچ فایده و نتیجه‌ای ندارد و در قیامت نیز این کار مفید نیست زیرا مؤمنین در آن روز روسفید و مجرمین و کفار روسیاه محشور می‌شوند و به علامت اضافی نیازی ندارند.

باز در این زیارت میگوید: شهادت می‌دهم که «إنك باب الله وإنك وجه الله» یعنی شهادت می‌دهم که تو درِ خدا و صورت خدایی. و این در حالی است که خود حضرت امیر عليه السلام فرموده: «فما قطعكم عنه حجاب ولا أغلق عنكم دونه باب و إنه لبكل مكان، وفي كل حين وأوان، ومع كل أنس وجانّ» یعنی هیچ حجابی شما را از خدا جدا نکرده و هیچ دری را بر روی شما نبسته است و او در هر مکانی و هر وقت و زمانی و با هر جن و انسانی همراه و حاضر است[1]. و فرموده: «ولم يجعل بينك وبينه من يحجبه عنك، ولم يلجئك إلى من يشفع لك إليه» یعنی خدا بین خود و بین بنده‌اش کسی را حاجب قرار نداده است و بنده را ناچار نکرده که نزد خدا شفیع و میانجی تقدیم کند[2]. و امام سجاد عليه السلام نیز عرض می‌کند: «بابك مفتوح للراغبين» یعنی درِ [رحمت] تو برای آنان که میخواهند باز است[3]. در واقع مطالب این

۱- نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۵.

۲- نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

۳- صحیفه ی سجادیه، دعای روز فطر.

زیارتنامه ضد عقائد ائمه علیهم السلام میباشد. و اما «وجه الله یعنی صورت خدا» چنانکه در تفسیر آیه ﴿ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ ﴾ (سوره البقره آیه ۱۱۵) یعنی به هر کجا که رو کنید خدا را همانجا میابید، گفته اند وجه خدا توجه او است، زیرا از حضرت امیر عليه السلام روایت شده که وجه همان ذات او است، از آنجاییکه هر کس به هر جای توجه کند با صورت خود توجه میکند لذا در مورد خدا نیز وجه گفته شده، ولی علم و درک خدا ذاتی است و به همه جا ذاتا توجه دارد. پس وجه او ذات او است. و اگر روایتی از غلوکنندگان برخلاف این حقیقت ذکر شود نباید آن را پذیرفت.

در این زیارتنامه به امام می‌گوید: «أنت الصراط المستقیم» در صورتی که امام سالک صراط مستقیم است نه خود صراط، زیرا آن امام روزی حداقل پنج مرتبه نماز می‌خوانده و در قرائت نماز عرض می‌کرده: ﴿ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ﴾ پروردگارا ما را به راه راست هدایت فرما. اگر امام خودش راه راست و صراط مستقیم بود نمی‌توانست از خدا بخواهد که مرا به سوی خودم هدایت کن. خود پیغمبر نیز مردم را به صراط مستقیم هدایت می‌کرده چنانکه خدا به او می‌فرماید: ﴿ وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ۝٥٢ صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلۡأُمُورُ ۝٥٣ ﴾ (سوره الشوری) یعنی همانا که تو به راه راست هدایت می‌کنی، راه خدایی که آنچه در آسمانها و زمین هست از آن اوست، بدانید که همه چیز به سوی خدا باز می گردد.

پس خود خاتم‌النبیین صلى الله عليه وآله وسلم راهنمای مردم به سوی صراط مستقیم بوده نه آنکه خود، صراط مستقیم باشد! شاید جاعلان این زیارتنامه‌ها به نماز و راه مستقیم الهی که دین او است معتقد نبوده‌اند و لذا این جملات را از پیش خود بافته‌اند.

در قسمت دیگری از زیارت می‌گوید: «السلام عليك يا صفوة الله يا عمود الدين» و امام را صفوت الله یعنی برگزیده خدا خوانده است، در حالی که برگزیدگی مخصوص انبیاء است و ستون دین نیز طبق فرمایش رسول خدا نماز است و اگر ستون دین امام باشد با وفات امام ستون دین از بین می‌رود!

در جمله‌ای از این زیارتنامه به امام می‌گوید: «متعوذاً بك من نار استحقتها بما جنيت على نفسي» یعنی از جنایتی که در مورد خودم کرده‌ام و مستحق آتش دوزخ گشته‌ام به تو پناه می برم!! اگر چنین باشد که هر کس مستحق آتش دوزخ بود با پناه بردن به مخلوقی دیگر بتواند از کیفر رهانیده شود، در این صورت خلقت نار و دوزخ و عقاب الهی دیگر مفهومی نداشت. علاوه بر این خدا در چندین جا از قرآن فرموده از آتش جهنم به خدا پناه ببرید، حتی به رسول خود فرموده که فقط به خدا پناه ببر. کجای قرآن و سنت دستور پناه بردن به مخلوق را داده اند؟ رسول خدا ﷺ می فرماید: «سبحان الذي لا ملجأ ولا منجا منه إلا إليه» یعنی منزه است آن خدایی که پناهگاه و نجاتی غیر از او وجود ندارد[1]. و در دعای دیگری می‌فرماید: «يا مَن لا مفزع إلا إليه، يا مَن لا يستعان إلا به، يا مَن لا يُرجى إلا هو، يا مَن لا منجا منه إلا إليه، يا مَن لا يصرف السوء إلا هو» یعنی ای آنکه جز به سوی او پناهگاهی نیست، ای آنکه جز از او درخواست کمک نتوان کرد، ای آنکه جز به او نمی‌توان امید داشت، ای آنکه جز به سوی او پناهگاهی نیست، ای آنکه جز او کسی نمی‌تواند دفع شر کند. (دعای جوشن کبیر، بند ۳۸ و ۳۹ و ۹۰). آیا دعاهای علی علیه السلام را نخوانده‌اید که به تأسی از پیامبر ﷺ عرض می‌کند: «إنه لا يأتي بالخير إلا أنت و لا

---

۱ – مفاتیح الجنان، از تسبیحات مربوط به اعمال روز عرفه، به نقل از کتاب «اقبال» سید بن طاووس.

يصرف السوء إلا أنت» یعنی پروردگارا همانا جز تو کسی نتواند خیر و نیکی را بیاورد، و جز تو کسی بدی را برطرف نمی‌کند[1]. و در دعای دیگر عرض می‌کند: «لا ملجأ و لا منجا من الله (منه) إلا إليه» یعنی پناهگاه و وسیله نجاتی غیر از خدا وجود ندارد[2]. و با الهام از آیه ی ۲۲ سوره شریفه «الجن» می‌فرماید: «اللهم إنه لن يجيرني منك أحد ولن أجد من دونك ملتحداً» یعنی خدایا هیچ کس نیست که از عذاب تو مرا پناه بدهد و جز تو هیچ پناهگاهی نمی یابم[3]. و در دعایی دیگر با الهام از آیه ٦٨ سوره مبارکه «الفرقان» از خداوند تقاضا می کند که: «اللهم واجعلني من الذين لا يدعون مع الله إلهاً آخر» پرودگارا! مرا از کسانی قرار بده که با خداوند معبودی دیگر را به دعا نمی‌خوانند[4]. و فرزند بزرگوارش حضرت صادق عليه السلام نیز با الهام از آیه ٥٦ سوره شریفه «الاسراء» عرض می‌کند: «اللهم إنك عيّرت أقواماً في كتابك فقلت قل ادعوا الذين زعمتم من دونه فلا يملكون كشف الضر عنكم ولا تحويلاً، فيا من لا يملك كشف ضري ولا تحويله عنّي أحد غيره، صلِّ على محمد وآله واكشف ضري» یعنی پروردگارا! تو در کتابت گروهی را ناپسند شمرده‌ای و به آنان فرموده ای: بگو اگر راست می گویید آن کسانی را که غیر از خدا گمان می برید به دادتان می رسند به دعا بخوانید، آنان مالک و عهده‌دار بر طرف‌کردن ضرر از شما نیستند و نمی‌توانند چیزی را تغییر بدهند، پس ای آنکه غیر از او هیچ کس زیانی را از من برطرف نمی سازد و تغییر نمی‌دهد، بر محمد و آل او درود بفرست و هر گونه

۱- صحیفه ی علویه، دعای روز دوم هر ماه.

۲- صحیفه ی علویه، دعای تهلیل و دعای وارد شدن به مسجد.

۳- صحیفه ی علویه، دعای روز بیست و چهارم هر ماه، و مفاتيح الجنان دعاي «ابوحمزه ثمالي».

٤- صحیفه ی علویه، دعای روز بیست و دوم هر ماه.

زیان و بدی را از من دورکن [۱]. به اضافه حضرت علی ﴿عليه السلام﴾ از دنیا به عالم باقی شتافته و در دنیا نیست که این غلو کننده به او پناه ببرد، آن حضرت در وصیت خود پس از ضربت خوردن از ابن ملجم خود را فانی شمرده و فرموده: «إن أبق فأنا ولي دمي، وإن أفن فالفناء ميعادي» اگر از این ضربت زنده ماندم صاحب اختیار خون خود می‌باشم و اگر فانی شدم پس فناء وعده من است[۲]. این غلوکنندگان می‌خواهند با یک سلسله کفریات و خرافات به نام امام که خود او از عذاب خدا می ترسید و ناله می‌کرد، خود را به بهانه او از کیفر نجات دهند و با عمل به بدعتها از جنایات شان صرف نظر شود!! زهی خیال باطل.

مجلسی در حدیث پانزدهم از صفوان جمال روایت کرده که امام صادق ﴿عليه السلام﴾ به او فرمود: «چون به زیارت حضرت امیر رفتی قدمهای کوتاه بردار چون با هر قدمی برای تو صد هزار حسنه نوشته می‌شود و صد هزار گناه محو میگردد و برای تو صد درجه بالا می رود و صد هزار حاجتت برآورده میگردد و برای تو ثواب هر صدّیق و هر شهیدی نوشته میشود!! توجه دارید که این، ثواب یک قدم است لابد اگر تا به قبر برسد ثواب میلیاردها صدیق و شهید خواهد داشت!! در صورتی که خود حضرت امیر ﴿عليه السلام﴾ ثواب یک شهید داشته چون یک بار بیشتر شهید نشده است، و تمام ائمه در دعاهای خود از خدا ثواب شهادت در راه او را درخواست می کردند یعنی ثواب یک شهادت را. جالب است که در این حدیث صفوان می‌گوید: جویای آن قبر شدم و هیچ اثری از آن نیافتم. اما در حدیث هیجدهم، همین صفوان درباره زیارت مرقد علی ﴿عليه السلام﴾ می‌گوید: چون گنبد را

۱- مفاتیح الجنان (الباقیات الصالحات) باب سوم در ادعیه ی عافیت و غیره.

۲- نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۲۳.

دیدی چنین بگو و چون به دیوار شهر رسیدی چنان بگو و چون به در صحن رسیدی چنین بگو، معلوم می‌شود این جعالان و کذابان همچون هر دروغگوی دیگری کم حافظه بوده‌اند. در همین حدیث زیارتنامه‌ای نقل کرده که حضرت امیر خازن وحی است و می‌گوید چون وارد شهر شدی بگو: «اللهم لبابك وقفت» یعنی پروردگارا بر در تو ایستاده ام. معلوم نیست که درِ شهر را در خوانده یا علی عليه السلام را درِ خدا دانسته است؟!! به هر حال برای خدا در قائل شده است! سپس می‌گوید چون وارد صحن شدی بگو: «ای مولاي يا أمير المؤمنين عبدك وابن عبدك وابن أمتك» یعنی که خود و پدران خود را به دروغ غلام علی شمرده است! بعد می‌گوید: «أمين رب العالمين و ديان يوم الدين» در حالی که طبق دهها آیه قرآن، امین رب العالمین صفت رسول خدا و دیان یوم الدین صفت حق تعالی است چنانکه می‌فرماید: ﴿ يَوۡمَ لَا تَمۡلِكُ نَفۡسٞ لِّنَفۡسٖ شَيۡـٔٗاۖ وَٱلۡأَمۡرُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ ١٩ ﴾ (سوره الانفطار) یعنی روزی که هیچ کس برای دیگری کاری نمیتواند بکند و فرمان در آن روز از آن خداست.

سپس می‌گوید: «السلام على ميزان الأعمال ومقلب الأحوال» در حالی که میزان اعمال و حق و باطل افعال، چنانکه خدا فرموده، کتاب و قوانین شریعت است، نه علی عليه السلام، خداوند فرموده:﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَ ﴾ (سوره الشوری آیه ۱۷، نگا: سوره الحدید آیه ۲۵) یعنی خدا کسی است که کتاب(قرآن) و میزان را به حق نازل کرد.

حال باید پرسید اعمال حضرت علی و پیامبر را با چه چیز میزان می‌کنند؟! اگر خودش میزان است چگونه آن را با خودش میزان می‌کنند؟! به علاوه خداوند برای هر امتی کتاب آسمانی خود شان را میزان قرار داده که در روز قیامت هر یک از

آنها به سوی کتاب خودش خوانده مـی‌شـوند.﴿ وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً ۚ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰٓ إِلَىٰ كِتَٰبِهَا ﴾ (سوره الجاثیه آیه ۲۸) یعنی می‌بینی که هر امتی به زانو در آمده است، تمـام ملتها به سوی کتابشان فرا خوانده می‌شوند.

و اما جمله ی «مقلب الأحوال» که در زیارتنامه آورده است، فقط خدای متعال شایسته ی این صفت می‌باشد. انبیاء و اولیاء اختیار احوال خود را هم ندارند. خدا به رسول خود فرمـوده: ﴿ قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ ﴾ (سـوره الأعراف آیـه ۱۸۸) یعنی بگو که من مالک نفع و ضرری برای خودم نیستم مگر اینکـه خدا آن را بخواهـد. و در جای دیگری فرمـوده: ﴿ وَمَآ أَدۡرِي مَا يُفۡعَلُ بِي وَلَا بِكُمۡ ﴾ (سوره الاحقاف آیه ۹) یعنی بگو که من نمی‌دانم با من و با شما چه خواهد شد.

وقتی رسول خدا ﷺ از احوال دیگـران خبـر نـدارد و در نتیجـه نمـی‌توانـد احوالشان را دگرگون کند، چگونه امام می‌تواند این کـار را انجـام بدهـد؟! احـوال بندگان فقط در اختیار خدا و فقط تحت نظر خدا است و فقط خدا مقلب الأحـوال است و نه غیر. خداوند به رسول خود مـی‌فرمایـد: ﴿ وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ ۚ لَوۡ أَنفَقۡتَ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعًا مَّآ أَلَّفۡتَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيۡنَهُمۡ ﴾ (سـوره الأنفـال آیـه ٦٣) یعنی و خدا بین دلهای مؤمنین الفت انداخت، اگر تمام آنچه در زمین است صرف می کردی نمی‌توانستی بین دلهایشان الفت بیندازی، ولی این خـدا اسـت کـه بـین ایشان الفت انداخت.

بنابراین مقلب القلوب و مقلب الأحوال فقط خداوند متعال اسـت. بـه راسـتی چرا این زیارت سازان اصرار داشته اند تا صفات و اسماء خدا را بـه امـام نسـبت دهند و مردم را به شرک بکشانند؟

در همین زیارتنامه باز می‌گوید: «وسامع السرّ والنّجوی» و حضرت امیر را شنونده سرّ و نجوی خوانده با اینکه این صفت بنابه صریح قرآن مخصوص خداوند است چنانکه فرموده:﴿ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ۝٣ ﴾ (سوره الأنعام) یعنی پنهان و آشکارتان و آنچه را که انجام میدهید میداند. و می‌فرماید: ﴿ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴾ (سوره البقره آیه ۷۷، هود آیه ۵، النحل آیه ۲۳ و یس آیه ۷٦) یعنی آنچه را پنهان میکنند و یا آشکار میسازند می‌داند. و می‌فرماید: ﴿ وَأَسِرُّواْ قَوْلَكُمْ أَوِ ٱجْهَرُواْ بِهِۦٓ ۖ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ۝١٣ ﴾ (سوره الملک) یعنی چه گفتارتان را پنهان سازید و چه آشکار کنید او از درون سینه‌ها آگاه است. و می‌فرماید: ﴿ فَإِنَّهُۥ يَعْلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخْفَى ۝٧ ﴾ (سوره طه) یعنی او هرگونه سرّ و پنهانی را می‌داند. و می‌فرماید: ﴿ أَلَمْ يَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَىٰهُمْ ﴾ (سوره التوبه آیه ۷۸) یعنی آیا نمی‌دانند که خداوند راز و نجوایشان را می‌داند.

حال با وجود این آیات می‌پرسیم مگر علی خدا است که اسرار مردم را بداند؟! چنانکه در «نهج‌البلاغه» آمده است علی علیه السلام از خیانتهای امراء و فرماندارانش جز از طریق خبرچینی‌ها و جاسوسان خود و یا نامه‌های مردم مطلع نمی‌شد چنانکه می‌نویسد: «عيني بالمغرب كتب إلى يعلمني» یعنی جاسوسم در مغرب برایم نوشته است و مرا آگاه می‌نماید.[1] آن حضرت، عبیدالله بن عباس را به ولایت بصره گماشت و هنگامی که او مبلغی هنگفت از بیت المال را اختلاس کرد و چون حضرتش با خبر شد بالای منبر گریست.[2] و نیز منذر بن جارود را برای

۱- نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۳۳.

۲- نهج‌البلاغه، نامه‌ی ٤١.

جمع آوری صدقات انتخاب کرد ولی او اموال مذکور را برداشت و به معاویه ملحق شد![1] و حضرت پس از اطلاع از خیانتش به او نوشت: «فإن صلاح أبيك غرّني منك وظننت أنّك تتبع هديه» یعنی درست کاری پدرت مرا فریب داد و پنداشتم که تو نیز از راه او پیروی می‌کنی.[2] و ابوموسی اشعری را عامل کوفه کرد در حالی که او ناموافق از آب در آمد و چنانکه باید به آن حضرت خدمت نکرد! و کمیل بن زیاد را عامل هیئت قرار داد، ولی او مقاومت نکرد و شهر را تسلیم دشمن نمود و حضرت او را مذمت فرمود.[3] و ولایت فارس را به زیاد بن ابیه سپرد ولی او از یاوران معاویه شد و بسیاری از طرفداران علی علیه السلام را کشت.[4] و مصقله بن هبیره را به عنوان عامل اردشیر خوزستان نصب فرمود، اما او خیانت کرد و اموال بیت المال را در میان خویشاوندان خود تقسیم کرد![5] و قیس بن سعد بن عباده را که از مردان کارآزموده و از ارادتمندان آن حضرت بود، به سخن نمامین از ولایت مصر معزول فرمود و به جای او محمد بن ابی‌بکر را منصوب نمود که تجربه ی لازم برای تصدی این مسؤولیت را نداشت و در نتیجه مصر سقوط کرد.

۱- آنان که علي علیه السلام را صادقانه دوست دارند و ارادتشان به او مجرد ادعا نیست و با زندگي و شخصیت آن امام همام آشنا هستند، مي دانند که آن حضرت نسبت به رعایت حق الناس و حفظ بیت المال مسلمین چقدر وسواس و دقت فراوان داشت و چنانچه معروف است به مصرف بی‌مورد چراغ بیت‌المال راضي نمي شد و یا حتي حاضر نبود اقارب خویش را در استفاده از بیت المال اندکي بر دیگران ترجیح دهد، با این اوصاف محال است که کمترین احتمالي بر خیانت کسي- در اموال عمومي مي‌داد و با این حال او را به عنوان متصدي امور مسلمین انتخاب مي کرد.

۲- نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۷۱.

۳- نهج‌البلاغه، نامه‌ی ٦١.

٤- نهج‌البلاغه، نامه‌ی ٤٤.

۵- نهج‌البلاغه، نامه‌ی ٤٣.

آیا می‌توان گفت که علی عليه السلام می دانسته کـه ایـن افـراد، خـائن و یـا فاقـد صلاحیتند و با این وجود آنها را به مسئولیتهای مهم منصوب کرده و بـه نـوعی در اعمال نادرستشان شریک بوده است؟! باید گفت معاذ الله، قطعاً چنین نیست. پـس این اباطیل که در این زیارتنامه آمده است چیست؟!

باید دانست آن همه انبیاء و مرسلین که از دنیا رفتند هیچگونه زیارتنامهٔ نداشته و ندارند، ولی مجلسی در کتاب مزار زیارتنامه اش (زیارت ۱۸) می‌گوید: علمـای شیعه برای زیارت آدم و نوح زیارتنامه‌ای درست کرده اند ولی برای زیارت صالح و هود و ابراهیم چیزی نساخته اند و سزاوار است بـرای ایشـان نیـز زیارتنامـه ای درست شود! به نظر ما چون این آقایان بیکار بوده اند، برای هر کس از دنیـا رفتـه زیارتنامه ای ردیف کرده اند!

جالب است که سازنده زیارت ۱۸ برای اثبات شفاعت برای حضرت امیر عليه السلام در ضمن زیارتنامه استشهاد کرده بـه آیـه ﴿ وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ وَهُم مِّنۡ خَشۡيَتِهِۦ مُشۡفِقُونَ ﴿٢٨﴾ ﴾ (سوره الانبياء) یعنی و جز بـرای کسـی کـه خداونـد از آن راضی باشد، شفاعت نمی‌کنند و ایشان از تـرس خـدا بیمناکنـد. آیـا ندانسـته کـه منظور از شفاعت کنندگان در این آیه ملائکه اسـت. بـه اضـافه خـدا در ایـن آیـه شفاعت را موقوف به رضایت و اراده خویش نموده است نه بـه اراده‌ی ملائکـه و بندگانش، زیرا خدا مقصری را که لائق شفاعت باشد می‌شناسد و فقط او از احوال بندگانش مطلع است. خود حضرت علی عليه السلام در نهج‌البلاغه آیه مذکور را مربـوط به ملائکه می‌داند.[1] گویا سازنده ی این زیارتنامه، نهج‌البلاغه را هم ندیـده اسـت،

۱- نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۹۱.

زیرا مرجع ضمیر در «لا یشفعون» در آیه قبل از آن است، از این رو حضرت علی نیز آن آیات را مربوط به ملائکه دانسته است. علاوه بر این درباره شفاعت در روز قیامت فرموده: «فلا شفیع یشفع» یعنی شفعیی نیست که شفاعت کند[1]. و اطاعت خدا را شافع دانسته و فرموده: «فاجعلوا طاعة الله شفیعاً لدرك طلبتکم» یعنی طاعت خداوند را شفیع وصول به خواسته خود قرار دهید.[2] و قرآن را نیز شفیع دانسته و فرموده: «واعلموا أنه شافع ومشفَّع وأنه من شفع له القرآن یوم القیامة شُفِّع فیه» یعنی بدانید که قرآن شفیع مقبولی است و همانا کسی که روز قیامت قرآن برایش شفاعت کند، پذیرفته خواهد شد[3]. و در دعای خود خدا را شفیع می‌داند و عرض می‌کند: «والشافع لهم لیس أحد فوقك یحول دونهم » یعنی خدایا تو شافع بندگانی و کسی برتر از تو نیست تا میان تو و ایشان حائل شود.[4] بنابراین، این زائر نادان کهمی گوید: «فإن لي ذنوباً کثیراً» یعنی گناهان بسیاری دارم، مصداق «لمن ارتضی‌ـ» نیست و باید برود توبه کند.

در همین زیارتنامه خطاب به آن حضرت می‌گوید: «إنك تسمع کلامي وترد سلامي» در حالی که ما در صفحات گذشته اثبات کردیم که این جمله باطل است. این جهال گمان کرده اند که بشر همچون خدا شنونده ی همه ی اصوات است!! اگر انبیاء تمام اصوات را بشنوند سرسام خواهند گرفت، مگر این حضرت موسی نبود که با شنیدن صدایی از کوه بیهوش بر زمین افتاد، خداوند می‌فرماید:﴿ وَخَرَّ

---

۱ - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۵.

۲ - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۸.

۳- نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷٦.

٤ - صحیفه ی علویه، دعای روز چهاردهم از هر ماه.

مُوسَىٰ صَعِقًا ﴾ (سوره الأعراف آیه ١٤٣). و ائمه علیهم السلام نیز در زمان حیاتشان اگر چند نفر با هم سخن می‌گفتند از فهمیدن سخنان ایشان در آن واحد عاجز بودند چه رسد بعد از مرگشان، و اصولا این صفت مخصوص خدا است، چنانکه در بسیاری از ادعیه این موضوع آمده است، از جمله در دعای جوشن کبیر که چنین می خوانیم: «یا من لا يشغله سمع عن سمع يا من لايمنعه فعل عن فعل يا من لايلهيه قول عن قول يا من لايغلطه سؤال عن سؤال يا من لايحجبه شيء عن شيء» یعنی ای آنکه شنیدن صوتی او را از شنیدن دیگری باز نمیدارد، و انجام دادن کاری او را از کار دیگر منع نمیکند، و گفتاری او را به گفتار دیگری سرگرم نمی‌کند، و بر آوردن خواسته‌ای او را از خواسته های دیگر به اشتباه نمی اندازد.(بند ۹۹ دعای جوشن کبیر) مسلماً این خصوصیات را نمی‌توان برای غیر خدا قائل شد.

در زیارت بیستم می‌گوید: «إني عذت بأخي رسولك» یعنی همانا من به برادر پیامبرت پناه می برم، در حالی که خدا در قرآن مکررا فرموده که به غیر از من به کسی پناه نبرید.

مجلسی هر جا به گمان خود زیارتنامه خوش عبارت و مسجعی دیده است آن را جمع آوری کرده و کتابش را پر از اینگونه خرافات کرده است، و از آن جمله در زیارت شماره ی ۲۲ می‌گوید: زیارتی ملیح و نمکین است ، سپس زیارتی که ساخته و پرداخته ی غلو کنندگان است را نقل می‌کند، و همچنین در این زیارت خطاب به امام می‌گوید: «السلام على الأصل القديم و الفرع الكريم، السلام على الثمر الجني» یعنی سلام بر اصل قدیم و فرع گرامی و سلام برمیوه ی چیده شده. در اینجا علی علیه السلام را مانند نصاری وصف کرده که عیسی عليه السلام را هم قدیم و هم میوه ی خلقت و هم فرزند خدا می‌دانند!! نصاری به قدمای ثلاثه قائلند، و

گویا این زائر هم به تعدد قدماء قائل بوده است، ولی لازم است بداند به اجماع علمای اسلام، تعدد قدماء شرک است. شنیده ام که شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام که از مراجع بزرگ شیعه است روزی وارد بارگاه امیرالمؤمنین علیه السلام شد و دید همین زیارتنامه را در بارگاه آویخته اند، کارگزاران را خواست و فرمود که این زیارت شرک است، آن را بردارید و پاره کنید، آنان نیز به دستور او عمل کردند، ولی متأسفانه پس از چند سال شیخ عباس قمی پیدا شد و همین دعای باطل را به عنوان زیارت ششم در مفاتیح الجنان نقل کرد و به دست عوام سپرد!! همچنین در همین زیارتنامه ائمه را مقننین(قانون گذاران)شرع دانسته و می گوید: «وعلى الأئمة الراشدين الذين فرضوا علينا الصلوات» یعنی سلام بر آن امامانی که نماز را بر ما واجب کردند. در صورتی که خداوند می‌فرماید:﴿ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِۦٓ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ ﴾ (سوره الكهف) یعنی و کسی را در قانونگذاری خود شریک نمی‌کند. و فرموده: ﴿ إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ﴾ (سوره الأنعام آیه ۵۷) یعنی هیچ کس غیر از خدا حق حکم دادن را ندارد. و فرموده: ﴿ شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِۦٓ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓ ﴾ (سوره الشوری آیه ۱۳) یعنی خدا برای شما دینی را تشریع فرمود که نوح را به آن سفارش کرد و آن همان دینی است که به تو وحی کردیم و آن همان دینی است که ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردیم. و واضح است که مرجع ضمیر در «شرع لكم» «الله» است که در آیات قبلی ذکر شده است. و همچنین فرموده:﴿ أَمْ لَهُمْ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنۢ بِهِ ٱللَّهُ ﴾ (سوره الشوری آیه ۲۱) یعنی آیا برای

مشرکان شریکانی هست تا برایشان دین و آئینی را بیاورند که خدا اجازه‌ی آن را نداده است.

بنابراین تشریع و گذاشتن احکام، مخصوص خدا است و هیچ پیشوایی به عنوان دین حق قانونگذاری در دین را ندارد.

در همین زیارت حضرت علی را شجره طوبی و سدرة المنتهی و آدم و نوح و عیسی و موسی دانسته است!! آن امامی که اینگونه آن زیارتنامه ساز از او وصف می‌کند ، امامی است که بنا به مکتب وحدت وجود، همه چیز است، خدا عین خلق و خلق عین خالق و علی خود موسی و موسی خود علی است. پناه بر خدا از این کفریات و خرافات!

و در همین زیارت نیز می‌گوید: «**السلام علی حبل الله المتین**» یعنی سلام بر ریسمان قوی خدا. چنین پیداست که زیارتنامه نویس، علی ﷺ را قبول ندارد، زیرا خود علی ﷺ مکرراً فرموده است که ریسمان الهی قرآن است. از جمله فرموده: «علیکم بکتاب الله فإنه الحبل المتین» به کتاب خدا چنگ بزنید که حبل متین است.[1] و فرموده: «وإن الله سبحانه لم یعط أحداً بمثل هذا القرآن فإنه حبل الله المتین» یعنی همانا که خداوند سبحان به احدی همچون این قرآن عطا نفرموده است، همانا که قرآن ریسمان متین پروردگار است.[2] پس آن حضرت قرآن را حبل الله و ریسمان محکم خدا می‌داند که هم خود علی و هم دیگران باید به آن چنگ بزنند. ولی اینان هم بر ضد کلام خدا و هم بر ضد کلام امام ﷺ هر چه خود خواسته اند بافته اند. از

۱- نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ١٥٦.

۲- نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ١٧٦.

اینجا می‌توان فهمید که اینان تا چه حد کلام علی علیه السلام را قبول دارند و ارادتشان به ائمه چگونه است.

خدایتعالی در وصف عظمت قرآن فرموده:﴿ إِنَّا جَعَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٣ وَإِنَّهُۥ فِيٓ أُمِّ ٱلۡكِتَٰبِ لَدَيۡنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ٤ ﴾ (سوره الزخرف) یعنی ما این قرآن را برای تعقل و فهم شما عربی قرار دادیم و این قرآن نزد ما علی (والامقام) و با حکمت است. ملاحظه می فرمایید که در این آیه ی شریفه «علی» و «حکیم» دو صفت برای قرآن است، ولی زیارتساز جاهل، قرآن را تحریف کرده و این آیات را در وصف حضرت علی علیه السلام دانسته است و می‌گوید: «السلام علی صاحب الدلالات الذي ذكر الله في محكم الآيات فقال تعالى: ﴿ وَإِنَّهُۥ فِيٓ أُمِّ ٱلۡكِتَٰبِ لَدَيۡنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ٤ ﴾!! ببینید چگونه برای هدف خود با قرآن بازی کرده و علی و حکیم را که دو صفت قرآن می‌باشد، اسم فرزند ابوطالب قرار داده است! جالب است با اینکه اسلام را خراب کرده اند ولی در تمام این زیارات تقاضای شفاعت دارند!! به عقیده ی نگارنده اگر فرضاً امام زنده می‌شد و می فرمود: «شفاعت به اختیار خداست نه به اختیار من و نه به انتخاب شما» با آن امام دشمنی می کردند! در حقیقت اینان شفاعت را برای خود ساخته اند تا هر گناهی را به راحتی مرتکب شوند، در حالی که ائمه چنین ادعاهایی نداشته اند، خود حضرت علی در ضمن دعاهای خود عرض می‌کند: «وقد رجوت ممن تولاني في حياتي بإحسانه أن يشفع لي عند وفاتي بغفرانه» یعنی به کسی که در زندگیم با احسانش مرا سرپرستی کرد امید دارم که با آمرزش و غفرانش هنگام مرگ برایم شفاعت فرماید.[1] و در دعای کمیل

۱- صحیفه ی علویه، دعای مناجات.

عرض می‌کند: «اللهم إني أتقرب إليك بذكرك وأستشفع بك إلى نفسك» یعنی پروردگارا! من با ذکر تو به سویت تقرب می جویم و خودت را در پیشگاهت شفیع می گیرم. و می گوید: «أنت الأول قبل خلقك والآخر بعدهم والظاهر فوقهم ...والدافع عنهم والشافع لهم، ليس أحد فوقك يحول دونهم وفي قبضتك منقلبهم ومثواهم» یعنی پروردگارا! تو اولی و قبل از مخلوقاتت بوده ای و پس از آنان نیز خواهی بود و بر آنان چیره‌ای ... دافع گرفتاریهایشان بوده و شفیع آنانی، کسی برتر از تو نیست تا میان تو و آنان حائل شود و جای رفتن و جایگاهشان در قبضه ی قدرت توست.[1] چنانکه ملاحظه می‌کنید آن حضرت خداوند را شفیع دانسته است. حضرت سید الساجدین زین العابدین عليه السلام نیز در دعاهای خود عرض می‌کند: «وإن شفعت فلست بأهل الشفاعة ... شفع في خطاياى كرمك ... لا شفيع لي إليك فليشفع لي فضلك» یعنی اگر شفاعت خواهم پس سزاوار شفاعت نیستم .... پروردگارا! کرم و بزرگواریت را در خطاهایم شفیع فرما ... هیچ شفیعی در پیشگاهت ندارم پس بگذار فضل وکرم تو برایم شفاعت کند»[2] و نیز عرض می‌کند: «لا شفيع يشفع لي إليك ... ولا ملاذ ألجأ إليه منك» یعنی هیچ شفیعی که در نزد تو برایم شفاعت کند ندارم و هیچ پناهگاهی که از تو بدان پناه ببرم نیست»[3].

این زیارت سازان اگر به خدا و قرآن اعتقاد و به أئمه ارادت داشتند این زیاراتنامه ها را نمی ساختند، به سبب همین زیارتنامه ها است که مذاهب باطنیه و شیخیه و صوفیه تقویت می‌شود، و به کلمات همین زیارتنامه ها برای ادعاهای

---

۱ – صحیفه ی علویه، دعای روز چهاردهم هر ماه.

۲ – صحیفه ی سجادیه، دعای توبه و طلب آن.

۳– صحیفه ی سجادیه، دعای بعد از نماز شب.

باطله ی خود استشهاد می‌کنند. متاسفانه مردم متوجه نیستند که این زیارتنامه ها تقلبی و ضد قرآن است. آنچه غلو کنندگان در وصف علی ؑ جعل کرده اند تماماً در این زیارتنامه ها آمده است، مثلا در این زیارتنامه می‌گوید: «السلام علی المولود في الکعبة المزوج في السماء» یعنی سلام بر مولود کعبه و کسی که عقد ازدواجش در آسمان بسته شده است»!

در این زیارتنامه تقلبی به تولد حضرت علی ؑ در کعبه اشاره شده است و ما برای اطلاع خوانندگان از حقیقت این قضیه، لازم است بدان بیشتر بپردازیم، تا خواننده خود، دریابد که هر روایت یا زیارتنامه ای که به چنین مسأله‌ای استناد کرده باشد، از امام نیست بلکه از جعل کذابان است. بدان که تولد علی ؑ در کعبه یکی از مصادیق «رُبَّ مشهور لا أصل له» است و این ماجرا پایه ی مستحکمی ندارد، حضرت امیر ؑ آنقدر فضایل و خصایل والا دارد که هیچ نیازی به تراشیدن چنین فضایلی ندارد.

علمایی چون ابن عبدالبَرّ در کتاب «الاستیعاب في معرفة الأصحاب» و ابن حجر عسقلانی در «الإصابة في تمییز الصحابة» و «بخاری» و «مسلم» در فصل مناقب علی ؑ با اینکه فضایل و برتریهای علی ؑ را آورده اند، ولی این ماجرا را ذکر کرده‌اند، حتی ابن أبی الحدید که ارادتش به امیرالمؤمنین ؑ جای هیچ شبهه ای ندارد، در «شرح نهج‌البلاغه» (۵/۱) می‌گوید: «در اینکه محل تولد آن حضرت کجا بوده است اختلاف است، بسیاری از شیعیان می‌پندارند که آن حضرت در کعبه ولادت یافته است، ولی علمای حدیث این را نمی‌پذیرند و عقیده دارند که حکیم بن حزام بن خویلد بن أسد بن عبدالعزی بن قصی در کعبه متولد شده است». اگر

مدرک موثقی در این مورد وجود می‌داشت، قطعاً ابن أبی‌الحدید از ذکر آن سرپیچی نمی کرد.

شیخ کلینی در کافی در باب «مولد أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه» با اینکه ذکر کرده آن حضرت نخستین کسی است که پدر و مادرش هر دو، فرزند هاشم بوده‌اند ولی به ولادت آن حضرت در خانه کعبه هیچ اشاره‌ای نکرده است.

علامه مجلسی در کتاب بحار الأنوار در جلد مختص به علی عليه السلام در باب «تاریخ ولادته و حلیته و شمائله صلوات الله علیه» ۳۸ روایت جمع آوری کرده است که حدیث دوازدهم و پانزدهم آن بر تولد حضرت امیر عليه السلام در خانه أبوطالب دلالت دارد و احادیث ۱۸ و ۲۲ الی ۲۵ و ۲۷ الی ٣٦ با اینکه همگی در مقام بیان فضائل آن حضرت میباشند، اما دلالتی بر تولد آن حضرت در کعبه ندارند.

در روایات مربوط به تولد علی عليه السلام در کعبه علاوه بر اینکه در ماه تولد آن حضرت اتفاق نظر نیست، بلکه از فرد مشرکی موسوم به «یزید بن قعنب» نام برده شده است و عجیب آنکه برخی، سخن مشرک را می‌پذیرند ولی روایاتی که سند آن پاک از نام این مشرک است از جمله همان روایت دوازدهم و پانزدهم را نمی‌پذیرند!

دیگر آنکه اگر علی عليه السلام در کعبه متولد می‌شد، لازم بود که جز یزید بن قعنب مشرک، دیگر اهالی مکه نیز آن را نقل کرده بودند و در روایات فضایل، از ذکر آن صرف نظر نمی‌شد و یا اینکه علویان و اولاد و احفاد علی عليه السلام لا أقل در مقابل رقبای خود به این مساله استناد می کردند.

به هر حال، ما به عنوان نمونه دو روایت از روایات «بحار الأنوار» را با ترجمه و انشای حاج شیخ عباس قمی ذکر می‌کنیم. البته اگر خواننده به سایر روایات

وارد در تولد علی ﷺ در کتاب مجلسی مراجعه کنـد خواهـد دیـد کـه روایـات دیگر نیز بهتر از این دو نیست.

روزی عباس بن عبدالمطلب با یزید بن قعنب و بـا گروهـی از بنـی هاشـم و جماعتی از قبیله بنی عبدالعزی در برابر خانه کعبه نشسته بودند، ناگاه فاطمه بنـت أسد به مسجد وارد شد در حالی که حضرت امیرالمؤمنین ﷺ در شکم ایشان نـه ماهه بود و درد زاییدن فاطمه را فرا گرفته بود، سپس در برابر خانه کعبه ایسـتاد و نگاهی به آسمان کرد و گفت: پروردگارا! من به تو و به هر پیغمبـر و رسـولی کـه فرستاده‌ای و به هر کتابی که نازل گردانیـده‌ای ایمـان آورده‌ام و فرمایشـات جـدم ابراهیم خلیل را که بنا کننده خانه کعبه است تصدیق کرده‌ام، بنابر این به حق ایـن خانه و به حق آن کسی که این خانه را بنا کرده است و به حق این فرزندی که در شکم من است و با من سخن می‌گوید و با سخن گفتنش مونس من گردیده است و یقین دارم که یکی از آیات جلال و عظمت توست از تو می خواهم کـه ولادت او را بر من آسان گردانی. (چرا پیامبر اکرم در شکم مادرش با وی سخن نمی‌گفت و در خانه کعبه ولادت نیافت؟ و چـرا حضـرت آمنـه از میـوه‌هـای بهشـتی نمـی خورد؟) عباس و یزید بن قعنب گفتند: هنگامی که فاطمه از ایـن دعـا فـارغ شـد، دیدیم که دیوار عقب کعبه شکافته شد، فاطمه از آن رخنـه داخـل کعبـه شـد و از دیده‌های ما پنهان گردید، سپس با قدرت خدا شکاف دیوار به هم پیوست و چون خواستیم در کعبه را بگشاییم هر قدر سعی کردیم در گشوده نشد، دانستیم که ایـن امر از جانب خدا واقع شده (چرا یزید مشرک این کار را به حساب خدایان داخـل کعبه نگذاشت، در حالی که مشرکین مکه بیشتر امور را بـه خـدایان خـود نسـبت می‌دادند) و فاطمه سه روز در اندرون کعبه ماند. اهل مکه در کوچـه‌هـا و بازارهـا

این قضیه را نقل می‌کردند و زنها در خانه‌ها این حکایت را یاد می‌کردنـد و ابـراز تعجب میکردند (چرا جز غلو کنندگان و کذابان و امثال یزید بن قعنب این خبر را نقل نکرده‌اند؟!) تا اینکه روز چهارم فرا رسید، آنوقت همان موضع از دیوار کعبـه که شکافته شده بود، برای بار دوم شکافته شد و فاطمه بنت اسد از آن بیرون آمـد و فرزند خود اسد الله الغالب علی بن ابی‌طالب عليه السلام را در دست خویش داشت و می‌گفت: ای مردم! به راستی که حق تعالی مرا از میان خلق خود برگزید و بر زنان برگزیده ای که قبل از من بوده اند برتری داد، زیرا حق تعالی آسیه دختر مزاحم را برگزید، و او در پنهانی عبادت حق تعالی می کرد، در مکانی کـه عبـادت خـدا در آنجا جز برای ضرورت سزاوار نبود، یعنی خانه ی فرعون. و مریم دختر عمران را برگزید و ولادت عیسی عليه السلام را برایش آسان گردانید و در بیابان درخت خشک را تکان داد و رطب تازه برای او از آن درخت فرو ریخت. و حق تعالی مـرا بـر هـر دوی آنان برتری داد و همچنین بر جمیع زنان عالمیان که پـیش از مـن بـوده انـد (می‌پرسیم آیا بر آمنه نیز برتری داد؟! دیگر آنکه اگر چنین است چـرا خداونـد در کتاب خود از آن دو یاد فرموده ولی هیچ گونه اشاره ای به فاطمه بنت اسد نکـرده است)؟! زیرا من فرزندم را در میان خانه برگزیده او به دنیا آورده ام و سـه روز در آن خانه ی محترم مانده‌ام و از میوه ها و غذاهای بهشت تناول کرده ام و هنگـامی که خواستم از آنجا بیرون بیایم آن هم در هنگامی که فرزنـد برگزیـده ام بـر روی دستم بود هاتفی مرا از غیب ندا داد کـه ای فاطمـه ایـن فرزنـد بزرگـوار را علـی نامگذاری کن (چرا هاتفی از غیب به حضـرت آمنـه نـام پیـامبر را نگفـت؟!) بـه درستی که منم که خداوند علی اعلی، و او را از قدرت و جلال خود آفریـده ام، و بهره کامل از عدالت خـویش بـه او بخشـیده ام، و نـام او را از نـام مقـدس خـود

اشتقاق نموده ام، و او را به آداب خجسته خود تادیب نموده ام، و امور خود را بـه او واگذار کرده‌ام، و او را از علوم پنهان خود مطلع کرده ام، و در خانه محترم مـن متولد شده است، و او اولین کسی است که بر روی خانه من اذان خواهد گفـت، و بتها را خواهد شکست، و آنها را از بالای کعبه به زیر خواهد انـداخت، و مـرا بـه عظمت و مجد و بزرگواری و یگانگی یاد خواهد کرد، (آیا پیامبر اکـرم قبـل از آن حضرت، خداوند را به عظمت و مجد و بزرگواری یاد نکـرده اسـت؟!) و اوسـت امام و پیشوای بعد از حبیب من و برگزیده بر جمیـع خلـق مـن محمـد ﷺ کـه رسول من است، و او وصی او خواهد بود، خوشا به حال کسی کـه او را دوسـت دارد، و او را یاری کند، و وای به حال کسی که فرمان او را اطاعت نکنـد، و او را یاری ندهد و انکار حق او نماید.

و در بعضی روایات آمده است که چون حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام متولد شـد ابوطالب او را بر سینه خود گذاشت و دست فاطمه بنت اسد را گرفـت، و همگـی با هم به ابطح آمدند، سپس ابو طالب با این اشعار گفت:

یـــا رب یـــا ذا الغســـق الـــدجي   والقمـــــر المبتلـــــج المضـــــي
بـــين لنـــا مـــن حکمـــك المقـــضي   مـــا ذا تـــرى في اســـم ذا الصـــبي

مضمون این اشعار چنین است که ای پروردگاری که شب تار و مـاه روشـن و روشـنی دهنـده را آفریـده‌ای، بـرای مـا بیـان کـن کـه نـام ایـن کـودک را چـه بگذاریم؟(پس ماجرای اینکه هاتفی نام آن حضرت را در داخـل کعبـه بـه فاطمـه بنت اسد گفته، دروغ است!) ناگاه چیزی مانند ابر از روی زمـین پیـدا شـد و نـزد ابوطالب آمد، ابوطالب او را گرفت و با علی عليه السلام به سینه خود چسبانید و به خانه برگشت، چون صبح شد دید لوح سبزی است که در آن نوشته شده است:

خصصـــتما بالولـــد الزكـــي والطـــاهر المنتخـــب الـــرضي
فاســـمه مـــن شـــامخ عـــلى علـــى اشتـــق مـــن العـــلي

یعنی شما دو نفر ابو طالب و فاطمه به فرزند طاهر و پاک و پسندیده‌ای مشرف گردیدید، پس نام بزرگوار او علی است و خداوند علی اعلی نام او را از نام خود اشتقاق کرده است. سپس ابوطالب نام آن حضرت را علی نهاد و آن لوح را در زاویه راست کعبه آویزان کرد و تا زمان هشام بن عبدالملک در آنجا همچنان آویزان باقی ماند تا اینکه او را پایین آورد و سپس ناپدید شد![1].

ملاحظه می‌کنید که در این افسانه‌ها (شایسته نیست که این گونه داستانها را حدیث بنامیم) قبل از نزول وحی بر پیامبر اکرم ﷺ، زن عموی آن حضرت بسیاری از انبیاء و اولیاء را که در قرآن نام شان مذکور است می‌شناخته و از اخباری که در کتاب خدا به آنها اشاره شده، مطلع بوده است، در حالی که قرآن درباره اخبار انبیاء سابق به رسول خدا ﷺ می فرماید:﴿ تِلۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهَآ إِلَيۡكَۖ مَا كُنتَ تَعۡلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوۡمُكَ مِن قَبۡلِ هَٰذَا ﴾ (سوره هود آیه ٤٩) یعنی آن (معلومات) از اخبار غیب است که به تو وحی می‌کنیم، نه تو و نه قومت پیش از وحی، از این اخبار چیزی نمی‌دانستید.اشکالات این روایات بیش از اینهاست ولی ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

نکته ی دیگر آنکه روایت کنندگان احادیث متعلق به تولد علی ؛ در بحارالأنوار کسانی هستند از قبیل: محمد بن فضیل و مفضل و اسدی و نخعی و یا افراد مجهول الحالی از قبیل زکریا بن یحیی و عبدالله بن محمد و یا افراد مهملی

١- منتهي الآمال، شيخ عباس قمي، ج ١، ص ١٤١ و ١٤٢.

که در کتب رجال ذکری از آنان در میـان نیسـت، از قبیـل ابوحبیبـه و عمـرو بـن الحسن القاضی و احمد بن عمر الربیعی (ربیقی) و احمد بن محمد بن ایوب و یـا کسانی هستند چون سهل بن احمد و محمد بن سـنان کـه اولـی را شـیخ طوسـی تضعیف کرده و ابن الغضائری فرموده ضعیف و جاعل حدیث است و از مجاهیـل روایت می‌کند.

و درباره دومی شیخ مفید در رسـاله «جوابـات أهـل الموصـل في العـدد والرؤيـة» درباره حدیثی که یکی از روات آن محمد بن سنان اسـت، فرمـوده: «ایـن حـدیث شاذّ و نادر بوده و مورد اطمینان نیست و در سند آن محمد بن سـنان وجـود دارد که مطعون است و ما (شیعیان) در متهم بودن و ضعف وی اختلافی نـداریم و هـر حدیثی که طریق روایت آن چنین باشد، در دین به آن عمل نمی‌شود.

استاد قلمداران نیز با مراجعه به کتب معتبر رجال، دربـاره وی مطالـب زیـر را گردآوری کرده است:

الف) نجاشی در کتاب رجال خود صفحه ۲۵۲ فرموده است: هو رجـل ضـعيف جداً لا يعول عليه ولا يلتفت إلى ما تفرد بـه. یعنی او بسیار ضعیف است، وبه او اعتماد نمیشود و به آنچه که به تنهایی روایت کرده نیز التفاتی نمی‌شود.

ب) ابن الغضائری درباره‌ی او فرموده است: محمد بـن سـنان غـال لايلتفـت إليـه. یعنی او شخصی غلو کننده است و به گفتارش اعتنا نمی‌شود.

ج) شیخ ابو عمرو کشی در کتاب رجال خود ص ۳۳ از ایوب بـن نـوح آورده است که او می فرمـود: لا أسـتحل أن أروي أحاديـث محمـد بـن سـنان. یعنـی حـلال نمی‌دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنم. و در ص٤٢٧ از حمدویـه بـن نصیر از ایوب بن نوح نقل کرده است که محمد بن سـنان در هنگـام مـرگ گفتـه

است: هر چه حدیث برایتان گفته‌ام هیچ یک را از کسی نشنیده‌ام و سماعی در کار نبوده است و روایت نیست بلکه چنین یافته‌ام!!!

د) ابن داوود در کتاب رجال خود صفحه ۵۰۵ او را در قسم ضعفاء آورده و نوشته است که محمد بن سنان می‌گفت: لا ترووا عني مما حدثت شيئاً فـانما هـي كتب اشتريته من السوق . یعنی از من حدیثی روایت نکنید[حدیثهایی که برایتان گفته‌ام] فقط کتابهایی بود که از بازار می‌خریدم [و هر چه در آنها بود برایتان مـی‌گفتم]، سپس ابن داوود فرموده: الغالب على حديثه الفساد. یعنی غالب احادیثش فاسد است. و علمای رجال متفقند که وی از کذابین است.

علاوه بر اینها، روایات متعلق به تولد حضرت علی علیه السلام در بحار الأنوار به قدری رسوایی دارد که حاشیه نویس کتاب، آقای محمد باقر بهبودی پس از توجیه اختلاف روایات در مورد ماه تولد آن حضرت، ناچار اینگونه اعتراف می‌کند که: بر هیچ محقق مطلعی پوشیده نیست که گروهی از علماء و روات چون آینده گذشتگان را از خلال قصه ها و اساطیر پیشگویی میکردند، در تاریخ پیامبر و ائمه علیهم السلام و دیگران نیز کتبی بنا به مسلک قصه پردازان تصنیف کردند. آنان از حدیثی صحیح که بیش از پنج سطر نبود، [قصه‌ای] در پنجاه سطر می پرداختند.[ازاین روایت که] ملاحظه می‌کنید یکی از آنان از قبیل ابو الحسن بکری در کتاب الأنوار در ماجرای ولادت پیامبر و ازدواجش با حضرت خدیجه هر چه می‌تواند فصاحت و بلاغت و دیگر آرایه های ادبی به خرج داده و تا می‌تواند شعر و آنچه که قوه خیال و ذوق شریف ادبی به او الهام می‌کند و صور عجیب [و خیالی] را که مناسب شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌پندارد به آن می افزاید. و این قصه های ولادت علی علیه السلام که روایات آن را مصنف ثبت و جمع آوری کرده است از

همین قبیل می‌باشد. در این روایات می‌بینید که یکی از آنان رسول خدا ﷺ را به عنوان قابله ی آن حضرت تصویر می‌کند. و دیگری ولادت آن حضرت را ماه ذی حجه ذکر می‌کند تا در تسمیه روز ترویه و روز عرفه و روز عید قربان وجهی لطیف بتراشد. و دیگری قصه مثرم بن رغیب بن الشیقنام» را می بافد!! و دیگری برای آن حضرت علیه السلام نزد هر گروهی اسامی عجیبی اختراع می‌کند! و شکی نیست که این اعمال و نظایر آن از خرافات قصه پردازان است[1].

اینک به ادامه ی زیارت ۲۳ می پردازیم که می گوید: «السلام علی من شرّفتْ به مكة و منی» یعنی سلام بر آن کسی که مکه و منی به برکت او شرافت یافت!! در صورتی که خود آن امام برای کسب ثواب و کسب درجات به زیارت کعبه می‌رفت و فرزندانش نیز برای کسب شرافت پیاده به سوی مکه می‌رفتند تا کعبه را طواف کنند، و حتی ابراهیم علیه السلام نیز برای کسب ثواب و تقرب به خدا ستونهای آن را بالا آورد آنچنانکه خدا از او مدح کرده و فرموده:﴿وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِـۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ ﴾ (سوره البقره آيه ١٢٧) یعنی به یاد آور هنگامی که ابراهیم با [کمک] اسماعیل پایه های کعبه را بالا می‌آورد. ومی‌فرماید:﴿ ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ ﴿٣٢﴾ ﴾ (سوره الحج) یعنی حکم این است که هر کس شعائر خداوند را بزرگ دارد، این بزرگداشت نشانه تقوای دلهاست. میبینیم که خداوند بر همه، اعم از پیامبر و امام و ماموم، واجب فرموده که شعائر الهی را تعظیم کنند. مناسک حج و رفتن به مکه و طواف بین صفا و مروه از شعائر الهی و به دستور رب العالمین است، و ساخته و پرداخته دست این و آن نیست، چنانکه

۱- « بحارالأنوار » جلد مختص به امیرالمؤمنین علیه السلام، حاشیه ی صفحه ی ٤٢ به بعد.

فرموده: ﴿ وَٱلۡبُدۡنَ جَعَلۡنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ ﴾ (سوره الحج آیه ۳۶) یعنی شتران قربانی را برایتان از شعائر خداوند قرار داده ایم. و می‌فرماید:﴿ إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِ ﴾ (سوره البقره آیه ۱۵۸) یعنی همانا که صفا و مروه از شعائر خداوند است.

شعائر الهی شعائری است که انجام آن بر حضرت امیر ﷺ نیز واجب بوده است و هیچ مسلمانی جرأت تحقیر این شعائر را ندارد مگر این زیارتنامه سازان مجهول المذهب!!

قرآن می فرماید معجزه کار خداوند است که برای تصدیق نبوت انبیاء آن را ایجاد می‌کند و در واقع معجزه یک فعل الهی است نه فعل انبیاء، ولی این زیارتنامه ساز با اتکاء به روایت سهل بن زیاد آن کذاب غلو کننده برای حضرت امیر معجزه تراشیده و می گوید: «السلام علی من ردّت له الشمس فقضی ما فاته من الصلاة» و اشاره می‌کند به قصه‌ای که علی ﷺ نماز عصر خود را عمداً عقب انداخت تا نماز او قضا شود و خدا برای او خورشید را برگرداند تا نمازش را در وقتش بخواند، و ما در صفحات قبل این روایت و جوابش را بیان کردیم. ولی این زیارت ساز نفهمیده است که چه ببافد و به جای گفتن «أدی ما فاته من الصلاة» گفته «فقضی ما فاته». اینان در ساخته های خود فکر نکرده‌اند تا بفهمند آن عبارتی را که ساخته اند مقصد را نمی رساند، زیرا قضای نماز در خارج وقت است ولی زیارتنامه ساز جاهل، قصد داشته بگوید که علی ﷺ با بازگشت خورشید نمازش را داخل وقت شرعی ادا کرده است.

باز بر ضد کلام خدا چنین می‌گوید: «السلام علی من عنده تأویل المحکم والمتشابه وعنده أم الکتاب» یعنی سلام بر آنکه تأویل آیات محکم و متشابه را می داند و أم الکتاب نزد اوست!! در صورتی که خدا تأویل کردن را فقط به متشابهات اختصاص داده است و آیات محکم نیازی به تأویل ندارد، ولی این زیارت ساز، آیات محکم را نیز تأویل پذیر دانسته است!! علاوه بر این خدا در قرآن تأویل متشابهات را مختص به خود شمرده و حضرت علی ﵇ نیز فرموده: «واعلم أن الراسخین في العلم هم الذین أغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغیوب الإقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب، فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول مالم یحیطوا به علماً، وسمّی ترکهما لتعمق فیهما لم یکلفهم البحث عن کنهه رسوخاً» یعنی بدان که راسخان در علم آن کسانی هستند که خداوند آنها را با قبول و اقرار اجمالی به آنچه غیب و پنهان است و تفسیرش را نمی‌دانند، از فرو رفتن در اسرار نهانی بی نیاز ساخته است و پروردگار آنان را ستوده است زیرا در برابر آنچه از تفسیرش بی خبرند، به عجز و ناتوانی خویش اعتراف می‌کنند و ترک تعمق و کنجکاوی در آنچه خداوند تحقیق آن را بر عهده ایشان نگذاشته است، رسوخ در علم نامیده است[۱]، که در این خطبه حضرت اشاره فرموده به آیه ﴿ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَا ﴾ (سوره آل عمران آیه ۷) یعنی تأویل آن را (آیات متشابه) جز خداوند هیچ کس نمی‌داند و راسخان در علم می‌گویند به آن ایمان آوردیم، همه ی آن از جانب پروردگار ما است.

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱.

پس چنانکه ملاحظه می‌کنید حضرت علی ﴿عليه السلام﴾ نیز فرموده که راسخین در علم آنان کسانی هستند که به عجز خود در تأویل آیات متشابه اقرار می‌کنند. ما این مسأله را در کتاب « تابشی از قرآن » توضیح داده‌ایم.

لازم به ذکر است که حق تعالی در وصف خود فرموده است:﴿ يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ ٣٩ ﴾ (سوره الرعد) یعنی خداوند آنچه را که بخواهد محو می‌کند و آنچه را که بخواهد ثابت نگاه می دارد و أم الکتاب نزد اوست. ولی این زیارتنامه ساز متقلب جمله ی «عنده أم الکتاب» را به حضرت علی نسبت داده و قرآن را نادیده گرفته است!!

باز در این زیارت می‌گوید: «السلام علی النبأ العظیم» که علی ﴿عليه السلام﴾ را «نبأ عظیم» دانسته است و باز با قرآن بازی کرده است، زیرا قرآن در سوره‌ی النبأ که در مکه نازل شده می فرماید: اهل مکه در موضوع قیامت اختلاف داشتند بلکه عده‌ای از آنان وقوع قیامت را انکار می کردند، خداوند درباره‌ی آنان فرمود:﴿ عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ ١ عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلۡعَظِيمِ ٢ ٱلَّذِي هُمۡ فِيهِ مُخۡتَلِفُونَ ٣ كَلَّا سَيَعۡلَمُونَ ٤ ﴾ (سوره النبا) یعنی از چه پرس و جو می‌کنند از آن خبر بزرگی که در آن اختلاف دارند؟ آری به زودی از آن آگاه می‌شوند. و می‌فرماید:﴿ يَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَتَأۡتُونَ أَفۡوَاجٗا ١٨ ﴾ (سوره النبأ) یعنی آن روزی که در صور دمیده می‌شود و گروه‌گروه (به سوی ما) می‌آیند.

میبینیم که قرآن مراد از «نبأ عظیم» را قیامت دانسته است. و در سوره ص پس از شرح دوزخ در آیات ۵۵ به بعد می‌فرماید: ﴿ قُلۡ هُوَ نَبَؤٌاْ عَظِيمٌ ٦٧ أَنتُمۡ عَنۡهُ مُعۡرِضُونَ ٦٨ ﴾ یعنی بگو آن خبری است بزرگ که شما از آن روی گردان هستید.

لازم به ذکر است که سوره «النبأ» مکی بوده و در آن وقت در مکه بر سر علی ﷣ کسی اختلافی نداشته است که خدا بفرماید: ﴿ ٱلَّذِى هُمۡ فِيهِ مُخۡتَلِفُونَ ۝٣ ﴾ (سوره النبأ) یعنی چیزی که در آن اختلاف دارند.

به اضافه خود علی ﷣ در صحیفه علویه در دعای روز دوشـنبه مـی‌فرمایـد: «الحمدلله الذي عرّفني النبأ العظيم» یعنی سپاس آن خدایی را که مـرا از خبـر بـزرگ آگاه کرد و آن را به من شناساند. بنابراین معلوم میشود که این زیارت سازان نـه از قرآن اطلاع داشته‌اند و نه از گفته‌های خود حضرت امیر ﷣.

همچنین در همین زیارت می‌گوید: «السلام على مخاطب الثعبان على منبر الكوفة» یعنی سلام بر آنکه بر روی منبر مسجد کوفه مخاطب اژدها شد. این قصه پرداخته ی دست آن غلو کنندگانی هست که می گویند: اژدهایی چندین بار به مسجد کوفه آمد و سر خود را بالا برد و با علی ﷣ سخن گفت. آیا کسی نیست که به این خرافاتی بگوید چرا وقتی اژدها وارد شهر شد مردم شهر و افراد مسلح به او حمله نکردند؟! و چرا مانع او نشدند؟! مگر می‌دانستند که اژدها قصد سخنرانی دارد؟! چگونه کسی نترسید و اوضاع مسجد به هم نخورد؟ به اضافه یک یا دو بار برای حضرت موسی ﷣ عصا به فرمان خدا تبدیل به اژدها شد و آن همه غوغا در جهان برپا کرد و باعث ایمان آوردن ساحران فرعون شد، ولی از این اژدها کسی باخبر نشد و آن را نقل نکرد جز این زیارت ساز خرافاتی! ثانیاً چرا این اژدها با علی ﷣ سخن گفته است؟ فایده این کار در چیست؟ اگر هدف از آن ابراز معجزه بوده است که با بودن قرآن که معجزه کافی و باقی است به معجزه دیگری احتیاج نیست، چنانکه در سوره مبارکه الإسراء وقتی مشرکین از پیغمبر درخواست معجزاتی از قبیل شکافتن و بیرون آوردن چشمه ای از زمین کردند،

خدا به پیغمبر در جواب ایشان فرمود: بگو اگر این چیزها را از من می‌خواهید من ناتوانم زیرا من بشری بیش نیستم و اگر از خدا می‌خواهید خدا از انجام دادن کارهای لغو و بیهوده منزه است. زیرا با وجود قرآن، معجزه تحقق یافته و اگر آنان قصد حقیقت جویی داشتند باید به قرآن توجه و در آن دقت و تأمل می کردند.

در زیارت ۲۳ می‌گوید: «السلام على أمين الله في أرضه و خليفته» یعنی سلام بر امین خدا در زمین و بر خلیفه او. در صورتی که خدا خلیفه و جانشینی ندارد. خلیفه برای کسی است که از مکانی برود و یا بمیرد و خدا از این امور منزه است. به اضافه خدا جا و مکان ندارد تا کسی بتواند خلافت او را بر عهده بگیرد و مقام خدا را نمی‌توان به کسی سپرد و کسی نمی‌تواند کار خدا را انجام دهد و اگر خدا به ملائکه فرموده: ﴿ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗ ﴾ (سوره البقره آیه ۳۰) یعنی همانا من در زمین خلیفه ای قرار می‌دهم، مقصود خلیفه گذشتگان است، زیرا قبل از آدم، عالم جن بر زمین وجود داشته است. و نفرموده «خليفة لي» یا «خليفتي». ملائکه نیز که مخاطب این آیه بودند چنین فهمیدند که خدا می‌خواهد به جای موجودات قبلی جانشینی خلق کند، و با آن علمی که از خونریزی جن در زمین داشتند به خدا عرض کردند:﴿ أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ ﴾ (سوره البقره آیه ۳۰) یعنی خدایا آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد و خونریزی می‌کند؟ چگونه جانشین خدا چنین سفاک و مفسد خواهد بود؟! آیا خداوند موجود خونریز و مفسدی را به جانشینی خود بر می‌گزیند؟! البته تمام این امت نیز خلیفه ی گذشتگانند، اما کسی خلیفه ی خدا نیست چنانکه فرموده:﴿ وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَكُمۡ خَلَٰٓئِفَ ٱلۡأَرۡضِ ﴾ (سوره الأنعام آیه ١٦٥) یعنی اوست که شما را خلیفگان

زمین قرار داد. و باید دانست که خلیفه خدا کافر نمی‌شود در حالیکه فرموده:﴿ هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَكُمۡ خَلَٰٓئِفَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ فَمَن كَفَرَ فَعَلَيۡهِ كُفۡرُهُۥ ﴾ (سوره فاطر آیه ۳۹) یعنی اوست که شما را خلیفه روی زمین قرار داد پس هر کس کافر شود زیان کفر او بر خود اوست. از این آیات چنان پیداست که خداوند برای خود خلیفه ای ندارد نه بر روی زمین و نه هر جای دیگری. و حضرت علی ؑ نیز در نامه ۳۱ نهج‌البلاغه در وصیتی که به امام حسن فرموده او را خلیفه ی مردگان دانسته و فرموده است: «خليفة الأموات».

همچنین در همین زیارت می‌گوید: «السلام علی صاحب المعجزات القاهرات والمنجي من الهلكات» یعنی سلام بر صاحب معجزات چیره کننده و نجات بخش از مهالک! گویا این انسان قرآن را نادیده گرفته است، زیرا خدا به رسولش فرموده که تو نمی‌توانی معجزه‌ای از پیش خودت بیاوری، معجزه کار خدا است نه کار بشر. و در جواب آنان که معجزه می‌خواستند و پیامبر ﷺ مایل بود برای ایمان آوردن برخی از معاندان معجزاتی غیر از قرآن ظاهر شود، فرمود: ﴿ وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيۡكَ إِعۡرَاضُهُمۡ فَإِنِ ٱسۡتَطَعۡتَ أَن تَبۡتَغِيَ نَفَقٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ أَوۡ سُلَّمٗا فِي ٱلسَّمَآءِ فَتَأۡتِيَهُم بِـَٔايَةٖۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَمَعَهُمۡ عَلَى ٱلۡهُدَىٰۚ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٣٥ ﴾ (سوره الأنعام) یعنی و اگر اعراض(روگردانی) ایشان بر تو دشوار و ناگوار است، پس اگر می‌توانی نقبی در زیر زمین حفر کن و یا نردبانی در آسمان بگذار تا برای آنان معجزه بیاوری و اگر خدا بخواهد ایشان را بر هدایت جمع می‌نماید، پس از جاهلان مباش. و فرموده: ﴿ وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٞ مِّن رَّبِّهِۦۚ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يُنَزِّلَ ءَايَةٗ ﴾ (سوره الأنعام

آیه ۳۷) یعنی و گفتند چرا بر او معجزه‌ای از پروردگارش نازل نمی‌شود بگو خداوند بر نازل کردن معجزه قادر و توانا است.

و از این واضح‌تر اینکه قرآن خودش معجزه است و نازل کننده آن خداست نه پیامبر، و بدین سبب خداوند فرموده:﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ ﴾ (سوره الحجر آیه ۹) یعنی همانا که ما قرآن را فرو فرستادیم. و فرموده: ﴿ وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا ﴾ (سوره البقره آیه ۲۳) یعنی و اگر در آنچه که نازل کرده‌ایم شکی دارید.

و اگر همه انبیاء جمع شوند نمی‌توانند یک سوره مانند آن بیاورند. خدای تعالی در سوره الإسراء در باره معجزهٔ صالح عليه السلام فرموده:﴿ وَءَاتَيۡنَا ثَمُودَ ٱلنَّاقَةَ ﴾ (آیه ۵۹) یعنی و ما شتر را به ثمود دادیم. و فرموده:﴿ قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ٦٩ ﴾ (سوره الأنبياء) یعنی ما به آتش فرمان دادیم که برای ابراهیم سرد و سلامت باش. پس کار خود حضرت ابراهیم علیه السلام نبود.

حضرت موسی عليه السلام چون عصا را انداخت و عصا تبدیل به اژدها شد، فرار کرد و اگر کار خود موسی بود فرار نمی کرد و لذا خدا فرموده:﴿ قَالَ خُذۡهَا وَلَا تَخَفۡۖ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا ٱلۡأُولَىٰ ٢١ ﴾ (سوره طه) یعنی(ای موسی) آن را بگیر و نترس ما آن را به حالت اولیه اش باز می‌گردانیم.

واگر معجزه را به أنبیاء علیهم السلام نسبت داده اند برای آن است که خدا به دعای ایشان معجزه را ایجاد می کرد تا نبوت ایشان را تصدیق کرده باشد. آنان فقط دعا می کردند. مثلاً حضرت عیسی عليه السلام دعا می‌کرد و خدا به اراده خود مرغ گلین را به مرغ حقیقی تبدیل کرده و یا مرده را زنده می کرد چنانکه در قرآن فرموده است:﴿ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ . . . وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ ﴾ (سوره آل عمران آیه

۴۹) یعنی پس به اذن خدا تبدیل به پرنده خواهد شد ...و مردگـان را بـه اذن خـدا زنده می‌کنم.

همین مجلسی که این خرافات و کفریات را اینجـا آورده در بـاب نفـی الغلـو جلد هفتم چاپ قدیم «بحار الأنوار» از حضرت رضا عليه السلام روایت کرده که فرمـود: «معجزات کار انبیاء نبوده بلکه کار خدا بوده است». این زیارت سـازانی کـه دم از حب(دوستی) و پیروی از امام می زنند نرفته اند گفته های حضرت رضـا عليه السلام را ببینند تا از خود معجزاتی به نام امام نبافند. جمله‌های این زیارتنامه هـا عـلاوه بـر اینکه ضد قرآن هستند، ضد عقل نیز می‌باشند، زیرا خالقی کـه قـوانین طبیعـت را ایجاد کرده و علل و معلـولات و اسـباب و مسـببات را قـرار داده اسـت فقـط او می‌تواند خرق طبیعت کند و علل را از علیت خود بیاندازد و اثر حرارت را بگیـرد و آن را سرد و سلامت قرار دهد، خالق هر چیز اوست، چه شـتر صـالح باشـد و چه نرم شدن آهن در دست داوود عليه السلام. پس تمام آن معجزاتی را که غلو کنندگان به ائمه نسبت داده اند مخالف قرآن است و هیچگونه مدرک قرآنی ندارد و جعـل و دروغ است، مانند آن معجزاتی که هر فرقه از فرقه هـای موجـود در جهـان بـه بزرگ و مرشد خود نسبت می‌دهند. مثلاً کتاب «تذکرة الأولیاء» شیخ فریـد الـدین عطار نیشابوری را ملاحظه کنید به مرشدان صوفی دهها معجزه نسبت داده است!!

متاسفانه این خرافات، طرفداران متعصبی میان ملت ما دارد و هر کس بخواهد مانند نویسنده مردم را از گمراهی برهاند و بیدار کنـد همـه بـا او دشـمن شـده و هزاران تهمت به او می زننـد و جـان و مـال و آبـروی او در معـرض خطـر قـرار می‌گیرد. اما از آنجایی که هیچ عاقلی دین خرافاتی را نمی پذیرد و بر ایـن اسـاس جوانان تحصیل کرده را بر این باور یافتیم که دین یعنـی همـین خرافـات و از آن

منزجر شده و به دامان الحاد پناه برده اند، بر این شدیم که حقایق را بیان کنیم و صدمات و آزارهای دکانداران خرافات را به جان خریده و اجرمان را از خداوند متعال خواستاریم، بگذار دکانداران مذهبی هر صدمه‌ای که می‌توانند به ما بزنند. والعاقبة لأهل التقوى واليقين.

همچنین در این زیارت می‌گوید: «والمنجي من الهلكات الذي ذكر الله في محكم الآيات» یعنی و نجات دهنده از مهالکی که خداوند او را در آیات محکم ذکر فرموده است. و در اینجا دروغی بزرگ گفته و بر خدا افتراء بسته است و هرگز خدا غیر خود را منجی الهلکات ندانسته است، و با این کارش از خدا خجالت نکشیده است، زیرا خدا خود را منجی از هلاکت خوانده نه دیگری را، و به صریح قرآن خود خدا انبیاء را از هلاکت نجات داده است، می‌فرماید:﴿ وَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا هُودٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَنَجَّيۡنَٰهُم مِّنۡ عَذَابٍ غَلِيظٖ ۝٥٨ ﴾ (سوره هود) یعنی و چون فرمان ما آمد هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خویش نجات بخشیدیم و آنان را از عذابی شدید رهانیدیم. و بازمی‌فرماید:﴿ فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا صَٰلِحٗا ﴾ (سوره هود آیه ٦٦) یعنی پس چون امر ما فرا رسید صالح را نجات بخشیدیم. و درباره موسی عليه السلام فرموده:﴿ وَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا فَنَجَّيۡنَٰكَ مِنَ ٱلۡغَمِّ ﴾ (سوره طه آیه ٤٠) یعنی و تو فردی را کشتی و ما تو را از غم نجات بخشیدیم. و درباره نوح عليه السلام می فرماید: ﴿ وَنَجَّيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥ مِنَ ٱلۡكَرۡبِ ٱلۡعَظِيمِ ۝٧٦ ﴾ (سوره الصافات) یعنی او و خانواده‌اش را از آن اندوه بزرگ نجات بخشیدیم. و نسبت به تمام انبیاء و مؤمنین خود را «منجی» خوانده و فرموده: ﴿ ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ﴾(سوره یونس آیه ۱۰۳) یعنی آنگاه پیامبرانمان را همراه با کسانی که ایمان آوردند

نجات می بخشیم. و همچنین بسیاری از آیات دیگر، ولی این زیارت ساز کذاب هر چه خواسته بر ضد قرآن بافته است.

در این زیارت دعایی نقل کرده که جمله ای از آن چنین است: «لیس وراء الله و ورائکم یا سادتي منتهی» یعنی بعد از خدا برای شما ای سرورانم انتهایی نیست!!! یعنی چنانکه ذات خدا نامحدود و لایتناهی است شما نیز نامحدود هستید، و صفت نامحدودی خدا را ـ نعوذ بالله ـ برای ائمه علیهم السلام نیز قائل شده و آنان را در ازلیت و ابدیت با خداوند متعال شریک ساخته است!! با اینکه خدا فرموده:﴿ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾ ﴾(سوره القمر) یعنی ما همه چیز را به اندازه خودش خلق کرده ایم. مفهوم آیه مبارکه این است که هیچ مخلوقی نیست مگر اینکه روزی حیاتش و فعالیتش به پایان می رسد.

به نظر این جانب مسلمین خواب بوده اند و این منافقین بیدار تا جایی که هر چه توانسته اند مطالب ضد قرآن را وارد کتب اسلامی کرده و به نام حدیث و زیارت و دعا تزریق و تلقین کرده اند و مردم را به شرک کشانیده اند. البته جعل حدیث توسط منافقان از زمان خود رسول خدا ﷺ شروع شده و ادامه پیدا کرده است، چنانکه حضرت امیر علیه السلام فرموده: «ولقدكُذب على رسول الله ﷺ على عهده حتى قام خطيباً فقال: من كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار» یعنی در زمان خود رسول خدا ﷺ بر آن حضرت دروغ بستند تا جایی که آن حضرت به خطبه ایستاد و فرمود: هر کس عمداً بر من دروغ ببندد باید جایگاهش را در آتش قرار دهد[1].

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۰.

آری، سابقه این غلوها به هزار سال قبل میرسد. در این جا ابن‌طاووس و مقلدین او گفته‌اند: برای هر یک از آدم و نوح و علی دو رکعت نماز بخوان جمعاً ٦ رکعت! کسی نیست از اینان بپرسد مدرک این نمازها کجا است؟ مگر ابن طاووس خدا و یا رسول او است که دستور نماز می‌دهد، چرا مدرک نمی‌آورند؟ آنگاه از رسول خدا نقل کرده که هر کس این زیارت را (که پر از کفر هست) بخواند من برایش شفاعت می‌کنم و حاجت او و هر چه باشد برآورده ساخته و خواسته او را عطا می‌کنم! اینها همه بر ضد کتاب خدا است، مگر رسول خدا ﷺ قاضی‌الحاجات و معطی المسائل است، قرآن که این چیزها را منحصر به خدا دانسته و در دعای جوشن و بعضی ادعیه دیگر نیز این اوصاف مختص خدا دانسته شده است و حضرت علی عليه السلام فرموده: «أخلص في المسألة لربك فإن بيده العطاء والحرمان ... فمتى شئت استفتحت بالدعاء أبواب نعمته» یعنی فقط از پروردگارت بخواه، زیرا عطا کردن و محروم نمودن فقط به دست اوست ... پس هرگاه خواستی با این کار درهای نعمت خدا را با دعا می‌گشایی[1].

مجلسی در این باب ٣٤ زیارتنامه طولانی آورده است که پر از تملق و چاپلوسی و کلمات ضد قرآن می‌باشد[2]. در این زیارتنامه ها زائر گاهی خود را پست و گناهکار و مستحق عذاب دانسته سپس بلافاصله خود را از متقین شمرده است!! و می بینیم که بر دشمنان امام لعن و طعن و تکفیر و نفرین بسیار ذکر شده

۱- نهج‌البلاغه، نامه ۳۱.

۲- به گمان نگارنده چون جناب مجلسي خود تایید کننده پادشاهان بي‌تقوا و بزهکار بوده است، و از طرفی دیگر دعاگوي شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوي بوده وحکومت شان را مورد تایید ائمه ی اسلام قلمداد کرده و از آنان تعریف و تمجید مي نموده است، شاید به غلط مي پنداشته که ائمه ی اسلام نیز ـ نعوذ بالله تعالي ـ از اینگونه مداحي ها و ثناخوانیها خشنود مي شوند!

است، در حالی که قرنهاست که کسی با امام دشمن نیست و تمامی مسلمانان به ائمه علیهم السلام احترام می گذارند و مسلماً این جملات برای ایجاد غوغا و تفرقه بین مسلمین نوشته شده است!!، **وگرنه به کسانی که بیش از هزار و چند سال است از دنیا رفته‌اند نه سلام و اظهار محبت اثر و نفعی دارد و نه طعن و لعن ضرری به آنها میرساند!!**. نکته دیگر اینکه در اکثر این زیارات امام را وارث انبیاء و مرسلین دانسته و در همین زیارات ائمه را از انبیاء برتر شمرده‌اند. با اینکه خود ائمه از این کارهای زشت و غلو نهی کرده اند و خودبین و خودپسند نبوده اند. حضرت امیر عليه السلام در وصیتی که به امام حسن عليه السلام کرده است می‌فرماید: «واعلم أن الإعجاب ضد الصواب وآفة الألباب» یعنی بدان که خودپسندی نادرست و آفت اندیشه‌هاست.[1]

در زیارت ۲۸ پس از زیارت حضرت امیر عليه السلام می‌گوید: «اللهم واجعلنا له سامعين مطيعين و وزراء مناصحين و رفقاء مصاحبين» یعنی خدایا ما را برایش شنوندگانی مطیع و وزرایی خیرخواه و رفقایی همنشین بگردان!! شاید چنین پنداشته است که امام در دنیا حضور دارد که می‌خواهد وزیر او بشود تا شاید اداره عالم امکان را به دست او بسپارد!! امان از جهالت و نادانی. در این زیارت غلو و شرک را به حد آخرش رسانیده است و می گوید: «السلام على نفس الله تعالى» یعنی سلام بر نفس خدای تعالی!! آیا بالاتر از این غلو وجود دارد؟!!! در سایر زیارات امام را چشم و گوش و دست و صورت خدا قرار می‌دادند ولی در این زیارت امام را ذات خدای تعالی قرار داده است، و ما به خدای تعالی از هر نوع غلو پناه

۱- نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

میبریم و در جواب اینگونه خرافات و کفریات این آیه را تلاوت میکنیم: ﴿ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّٗا كَبِيرٗا ﴾ (سوره الإسراء).

عجیب اینکه مجلسی اکثر این زیارتنامهها یا در واقع کفرنامهها را بدون مدرک صحیحی نقل میکند، مثلا می‌گوید از کتاب کهنه‌ای نقل کرده‌ام و یا از مصباح شیخ گرفته‌ام... .!

و در همین زیارت می‌گوید: «أشهد أنك مجازي الخلق» یعنی شهادت می‌دهم ای امام که تو جزا دهنده خلق هستی. میبینیم که در اینجا کفر خود را تکمیل کرده است، خدای تعالی می‌فرماید: ﴿ أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡ ﴾ (سوره آل عمران آیه ١٣٦) یعنی جزای ایشان، آمرزش پروردگارشان است. و فرموده: ﴿ مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ﴾ (سوره النساء) یعنی هر که عمل بدی مرتکب شود، بدان سبب کیفر می‌شود و برای خویش جز خداوند دوست و یاوری نمی‌یابد. و فرموده: ﴿ جَزَآءٗ مِّن رَّبِّكَ عَطَآءً حِسَابٗا ﴾ (سوره النبأ) یعنی این پاداشی از پروردگارت است بخششی کافی. و فرموده: ﴿ لِيَجۡزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحۡسَنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴾ (سوره التوبه) یعنی تا خداوند ایشان را به بهتر از آنچه عمل کرده اند پاداش دهد. و فرموده: ﴿ جَزَآؤُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ ﴾ (سوره البينه آیه ٨) یعنی پاداش آنان نزد پروردگارشان است. و دهها آیه دیگر، ولی این غلو کننده بی دین می‌گوید امام جزا دهنده خلق است! آیا نخوانده که خدا فرموده است: ﴿ يَوۡمَ لَا تَمۡلِكُ نَفۡسٞ لِّنَفۡسٖ شَيۡـٔٗاۖ وَٱلۡأَمۡرُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ ﴾ (سوره الإنفطار) یعنی روز قیامت

روزی است که هیچ کس برای دیگری فایده‌ای ندارد و فرمان آن روز مخصوص خدا است.

و از دیگر خرافات اینکه در این زیارت خیر و شر را از آن امام می‌داند و شکرگزار امام شده و او را حافظ از آتش دوزخ و کفیل امور دنیا و آخرت و نجات دهنده خود خوانده است، با اینکه خدا به رسول اکرم ﷺ که علی علیه السلام یکی از افراد امت اوست می فرماید: ﴿ قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ ﴾ (سوره الأعراف آیه ۱۸۸) یعنی بگو یقیناً که من هیچگونه زیان و هدایت شما را در اختیار ندارم مگر آنچه که خداوند بخواهد. و فرموده: ﴿ وَمَا جَعَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗاۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيۡهِم بِوَكِيلٖ ١٠٧ ﴾ (سوره الأنعام) یعنی تو را نگهبان و حافظ ایشان قرار نداده یم و وکیل ایشان نیز نیستی. و فرموده:﴿ ٱللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيۡهِمۡ وَمَآ أَنتَ عَلَيۡهِم بِوَكِيلٖ ٦ ﴾ (سوره الشوری) یعنی خداوند حافظ و مراقب ایشان است و تو وکیل آنان نیستی.

و دیگر اینکه در این زیارتنامه به امام می‌گوید: «فأنت سامع الدعاء وولي الجزاء» یعنی پس تو شنونده دعایی و پاداش دهنده هستی. چنین از این زیارتنامه بر می‌آید که هر کس در زمین و آسمان دعا می‌کند و«یاالله» می‌گوید می‌تواند «یا علی» نیز بگوید!! با اینکه قرآن کریم می‌فرماید:﴿ إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٨ ﴾ (سوره آل عمران) یعنی پروردگارا همانا تو شنوای دعا هستی (و آن را برآورده میکنی). و فرموده: ﴿ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٩ ﴾ (سوره ابراهیم) یعنی همانا پروردگارم شنوای دعا هست (و او را برآورده میکند).

و امام سجاد در دعای ۵۱ صحیفه سجادیه به خداوند عرض می‌کند: «وجدتك لدعائي سامعاً» یعنی پروردگارا تو را شنوای دعایم یافتم. پیداست این زیارتسازان قصد داشته اند که تمام قوانین و مقررات قرآن را زیر پا بگذارند. در قرآن آمده است هر کس غیر از خدا را به دعا بخواند مشرک است:﴿ قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ٢٠ ﴾ (سوره الجن) یعنی بگو فقط خدا را به دعا می‌خوانم و احدی را شریک او قرار نمی‌دهم. و فرموده:﴿ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨ ﴾ (سوره الجن) یعنی بنابر این هیچ احدی را با خدا به دعا نخوانید. و فرموده: ﴿ قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ ﴾ (سوره الإسراء) یعنی بگو غیر از خدا، کسانی را که گمان دارید بخوانید، ولی آنان نمیتوانند که از شما زیانی را برطرف کنند و توانایی تغییر دادن در هیچ چیزی را ندارند، کسانی که اینان به دعا می خوانند خود برای تقرب به خدا وسیله می‌جویند. و صدها آیه ی دیگر که دلالت دارد غیر خدا را نباید به دعا خواند و خواندن غیرخدا را شرک دانسته است.

در زیارت ۳۰ حضرت امیر را پیغمبر و رسول قرار داده و می‌گوید: «السلام عليك يا وارث إبراهيم الخليل في نبوته و يا وارث موسى الكليم في رسالته» یعنی سلام بر تو ای وارث نبوت ابراهیم خلیل و ای وارث رسالت موسی کلیم!! تا به حال نشنیده بودیم که نبوت و رسالت به میراث می رود، ولی غلو کنندگان عقل خود را از دست داده اند. جای تعجب است که چرا مجلسی و سایر علمای شیعه این کفریات و مزخرفات را بدون هیچ انتقاد و مخالفتی در کتب خود ذکر کرده‌اند؟! مجلسی بسیاری از این کفریات را از کتاب «محمد بن المشهدی» که کتابی به نام

«مزار کبیر» نوشته است نقل کرده و معلوم نیست این «محمد بن المشهدی» خدا پرست بوده یا امام پرست؟ این همان کسی است که دعای ندبه را برای شیعیان به تحفه آورده است؟ نگارنده در جزوه «بررسی دعای ندبه» تعدادی از جملات ضد قرآن این دعا را نقل و نقد کرده ام.

و در زیارت ۳۲ می‌گوید به در بارگاه که رسیدی بگو: «أشهد أنك تسمع صوتي أتيتك متعاهداً لديني وبيعتي» یعنی گواهی میدهم ای امام که تو صدایم را می‌شنوی، من آمده‌ام که با تو در دینم عهد ببندم و با تو بیعت نمایم!! آیا می‌خواهد پس از هزار سال، امام از عالم دیگر به دنیا برگردد تا با او بیعت کند؟!

و باز در همین زیارت می‌گوید: «لا يخيب من ناداكم» یعنی آنکه شما را ندا میکند مایوس نمیگردد. در حالی که حضرت زین العابدین امام سجاد عليه السلام در دعای ابوحمزه عرض می‌کند: «الحمد لله الذي لا أدعو غيره ولو دعوت غيره لخيب [لم يستجب لي] دعائي والحمدلله الذي لا أرجو غيره ولو رجوت غيره لأخلف رجائي» یعنی ستایش شایسته خدایی است که جز او را به دعا نمی‌خوانم و اگر جز او را به دعا بخوانم ناامیدم می سازد [دعایم را اجابت نمیکند] و ستایش شایسته خدایی است که جز به او امید ندارم و اگر به جز او امیدوار باشم، امیدم را برآورده نمیسازد. و در صحیفه سجادیه عرض می‌کند: «الحمد لله الذي أغلق عنا باب الحاجة إلا إليه» یعنی ستایش خدایی را که درهای حاجت و نیاز را جز به سوی خودش بر ما بسته است. (دعای اول) و «لا يشركك أحد في رجائي ولا يتفق أحد معك في دعائي ولا ينظمه وإياك ندائي» یعنی کسی در امید داشتن به او، با تو شریک نمی‌شود و کسی در خواندن و دعایم با تو همراه نمیشود و در ندا کردن و خواندن کسی با تو به یک سلک در نمی‌آید. (دعای بیست و هشتم) یعنی امید و درخواست و خواندنم فقط

متوجه توست نه دیگری. همچنین عرض می‌کند: «أدعوك فتجيبني ... فلا أدعو سواك ولا أرجو غيرك» یعنی تو را می‌خوانم که مرا اجابت کنی ... و غیر تو را نمی‌خوانم و به جز تو امیدی ندارم. (**دعای پنجاه و یکم**) حال خواننده مختار است تا دعای حضرت سجاد را قبول کند یا سخن ساخته «محمد بن المشهدی»!!

در این زیارت جمله ای هست که نشان می‌دهد بافنده دعا، علی ﷺ را از انبیاء می‌دانسته است!! زیرا می گوید: «السلام على سفير الله بينه وبين خلقه» یعنی سلام بر تو ای سفیر خدا بین او و بین خلقش. در حالی که سفارت الهی مخصوص انبیاء علیهم السلام می‌باشد.

لازم به ذکر است که فرقه ای در طول تاریخ به نام «**مفوضه**» وجود داشته اند که عقیده شان این بوده که خدا امر و تدبیر جهان را به محمد و علی واگذار کرده است، و آن دو مدبر امور جهان می‌باشند! ائمه علیهم السلام در بسیاری از احادیث ایشان را لعن و تکفیر کرده اند. و یکی از آنان همین زیارت ساز جاهل است که در این زیارت می‌گوید: «وفوّض إليكم الأمور وجعل إليكم التدبير» یعنی خدا امور جهان وتدبیر آن را به شما واگذار کرده است! در این زیارت همه نمونه خرافات جمع شده و مصداق «آنچه خوبان همه داند تو تنها داری» شده است. از آن جمله خداوند در آیات متعدد فرموده که من جهان را برای بهره بردن تمام مردم چه مؤمن و چه کافر مسخر کرده ام، مثلا می فرماید: ﴿ أَلَمۡ تَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ ﴾ (سوره لقمان آیه ۲۰) یعنی آیا ندیدید که خدا برای بهره بردن شما آنچه در آسمانها و زمین است مسخر کرده است.

ولی در این زیارت می‌گوید: «وأعطاكم المقاليد وسخر لكم ما خلق» یعنی خدا کلیدهای خلقت را به شما داد و آنچه را آفرید برای شما مسخر نمود!! رسوا باد

این دروغگو، آیا خدا کلید جهان را به دست ایشان داده و ـ نعوذ بالله ـ خود را از هر کاری فارغ کرده است؟!! در حالی که قرآن ضد آن را تقریر میکند:﴿ لَهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُ ﴾ (سوره الشوری آیه ۱۲) یعنی داشتن کلید آسمانها و زمین مخصوص اوست، رزق و روزی را برای هر کسی که بخواهد می گستراند و تنگ میکند.

نمی‌دانم این زیارت سازان چه مرضی دارند که می‌خواهند خدا بیکـار و امـام همـه کاره باشد، امامی که اگر غذا نخورد زنده نمی‌ماند و اگر نفس نکشد جان می‌سپارد.

در این زیارت به امام می‌گوید: «إياب الخلق إليكم وحسابهم عليكم» یعنی بازگشت خلق به سوی شما و حساب آنها با شماست. این جلمه صریحاً مخالف قرآن است، چنانکه در بررسی زیارت جامعه[1] بیان خواهد شد.

باز در این زیارت به امام می‌گوید: «عليكم الاعتماد يوم المعاد» یعنی روز قیامت اعتماد و اتکاء به شماست. در حالی که خدا فرموده است: ﴿ يَوۡمَ لَا تَمۡلِكُ نَفۡسٞ لِّنَفۡسٖ شَيۡـٔٗا ﴾ (سوره الإنفطار آیه ۱۹) یعنی روزی که هیچکس برای کسی اختیاری ندارد.

در این زیارت آیاتی را که راجع به انبیاء و ملائکه است، مخصوص امام دانسته و می‌گوید: «يا من اصطفاهم أنتم السفرة الكرام البررة يا عيون الله في خلقه» یعنی ای امامانی که خدا ایشان را برگزیده است، شما سفیران بزرگوار خدایید، ای خبرگزاران خدا در میان خلقش! آیا خدا احتیاج به خبرگزار از جنس بشر دارد تا از حال خائنین مطلع گردد؟! و این در صورتی است که خدا رسول خود و تمام

۱- ر. ک، صفحه ۳۵۱، همین کتاب.

امتش را از تجسس و جاسوسی نهی کرده و فرموده است: ﴿ وَلَا تَجَسَّسُواْ ﴾ (سوره الحجرات آیه ۱۲) یعنی در امور مردم تجسس نکنید. پس چگونه ممکن است امام خبرگزار باشد؟! مگر امام مکلف نیست؟!

و باز در اینجا امام را حافظ و حارس خود دانسته و می‌گوید: «واحشروني في جملتكم واحرسوني من مكاره الدنيا والآخرة» یعنی مرا در زمرهٔ خود محشور کنید و از مکاره دنیا و آخرت حفظم کنید. چنین پیداست که این بیچاره قرآن نخوانده است، زیرا خداوند مکرراً به رسول خودفرموده است: ﴿ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظًا ٨٠ ﴾ (سوره النساء) یعنی ما تو را برای ایشان حافظ و نگهبان نفرستادیم. و می‌فرماید: ﴿ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ﴾ (سوره هود آیه ۸٦ و سوره الأنعام آیه ۱۰٤) یعنی من نگهبان شما نیستم.

اما جالب این است که مجلسی و شیخ عباس قمی و امثال ایشان نمازی را از« حسن مثله جمکرانی» مجهول الحال روایت کرده اند و در ذیل آن دعایی ذکر شده که ما آن را از «مفاتیح الجنان» نقل می‌کنیم و آن همان دعایی است که به مردم گفته می‌شود تا پس از نماز حضرت صاحب خوانده شود. یکی از جملات این دعا چنین است: «يا محمد! يا علي! احفظاني فإنكما حافظاي وانصراني فإنكما ناصراي، يا محمد! يا علي! اكفياني فإنكما كافياي» یعنی ای محمد و ای علی شما دو نفر مرا حفظ کنید، زیرا که شما حافظ و نگهبان من هستید و مرا یاری کنید که شما یاور من هستید و مرا کفایت کنید که شما مرا کافی هستید! در صورتی که خدا به رسول خود مکرر فرموده است تو حافظ مردم نیستی و مکرر فرموده:﴿ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ ١١٦ ﴾ (سوره التوبه) یعنی برای شما غیر خدا سرپرست و

یاوری نیست. و فرموده:﴿ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ نَصِيرًا ﴿٤٥﴾ ﴾ (سوره النساء) یعنی فقط خدا ولی و سرپرست است و کافی است که خدا یاور باشد. و فرموده: ﴿ أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُۥ ﴾ (سوره الزمر آيه ٣٦) آیا خدا برای بنده خود کافی نیست. ولی این مشرکین، غیر از خدا را به عنوان یاور و حافظ و نگهبان می‌خواهند! اگر بخواهیم خرافات و کفریات مفاتیح را بیان کنیم باید کتابی جداگانه بنویسیم[1]. آیا آنکه در زیارت می‌خواند: «واحشروني في جملتكم» یعنی مرا در زمره ی خویش محشور کنید، نمی‌داند که حشر و نشر به دست کسی جز خدا نیست. چنانکه فرموده: ﴿ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْۚ إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ ﴾ (سوره الحجر) یعنی و محققاً این پروردگارت هست که ایشان را محشور می‌کند همانا او حکیم و علیم است. لازم به ذکر است که تقدیم «هو» بر فعل «يحشر» دلالت بر حصر دارد. و باید دانست که انبیاء و امامان وقت حشر و نشر و قیامت را نمی‌دانند چه برسد به اینکه کسی را محشور کنند چنانکه فرموده: ﴿ يَسْـَٔلُكَ ٱلنَّاسُ عَنِ ٱلسَّاعَةِۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ ٱللَّهِۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾ ﴾ (سوره الأحزاب) یعنی از تو درباره (زمان وقوع) قیامت سؤال می‌کنند، بگو همانا علم آن فقط نزد خداست، توچه می‌دانی شاید وقت قیامت نزدیک باشد. وفرموده: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ ﴾ (سوره لقمان آيه ٣٤) یعنی علم (وقت برپایی قیامت) فقط نزد خداست.

آری ملتی که از کتاب آسمانی خود بی خبر باشد، بازار بدعتها و کفریات در میان شان رواج می یابد!

۱- نگارنده کتابی مختصر به نام تضاد مفاتیح الجنان با آیاتِ قرآن تألیف کرده ام.

زیارت ٣٤ نیز مجموعه ای از کفریات و موهومات است که اکثر جملاتش ضد قرآن می‌باشد. از آن جمله می‌گوید: «حجة رب العالمين على الأولين والآخرين وملجأ ذوي النهي ويا شجرة النداء وصاحب الدنيا والحجة على جميع الورى وباب الله وعيبة غيب الله ومجلي إرادة الله وموضع مشية الله وأول من ابتدع الله والحجة على جميع من خلق الله، أيها النبأ العظيم والذكر الحكيم وأيها الحبل المتين ومرشد البريات وعالم الخفيات ويا صاحب العمل المخزون وعارف الغيب المكنون وعالم بما كان وما يكون، مثيب أوليائه يوم الحساب ومهلك أعدائه بأليم العذاب وقاصم المعاندين الأشرار وعالم السّرّ وأخفى، أيها النازل من عليين ومهلك من طغى من الأولين، يا سامع الأصوات، يا من حظي بكرامة ربه فجل عن الصفات واشتق عن نور ...» و از این قبیل کلمات که تمامش کفر و شرک و ضد قرآن است، و خواندن آنها حرام و اعتقاد به آنها انکار اسلام است، هر چند بعید نیست فریبکاری پیدا شود و برای اثبات این کفریات، به اخباری متوسل شود که همان اخبار نیز ساخته و پرداخته همین غلو کنندگان و مشرکین است و بدیهی است که روایات اینگونه افراد قابل اعتماد نیست. باری زیارت ساز جاهل، صفات خدا را به امام نسبت داده و می‌گوید: «كَلَّ يا مولاي عن نعتك أفهام الناعتين وعجز عن وصفك لسان الواصفين، كيف أصف يا مولاي حسن ثنائك والأوهام عن معرفة كيفيتك عاجزة والأذهان عن بلوغ حقيقتك قاصرة» یعنی ای مولای من ای امام از وصف تو فهم وصف‌کنندگان الکن و ناتوان است و زبان وصف‌کنندگان از وصفت تو عاجز است، چگونه ای مولای من زیبایی ثنای تو را وصف کنم در حالی که خیال از شناخت چگونگی تو ناتوان است و افکار از رسیدن به کنه حقیقت تو کوتاه است. ملاحظه کنید این دشمن علی عليه السلام، امام را چنان وصف می‌کند که خود حضرت امیر عليه السلام خدا را وصف می‌کند و بنده خدا را همچون خدا قابل درک نمی‌داند!!!

توجه کنید که حضرت امیر ﷺ خدا را به همین گونه که این غلوکننده می‌گوید، وصف کرده است: «الحمد لله الذي لايبلغ مدحته القائلون، ولا يحصي نعمائه العادون، ولايؤدي حقه المجتهدون، الذي لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن» یعنی ستایش خدایی را که گویندگان مدح او [چنانکه باید و شاید] نتوانند مدح کنند، و هیچ کس نمی‌تواند نعمتهای او را بشمارد، و هیچ کس نمی‌تواند حق او را ادا کند، خدایی که اندیشه های دوربین او را درک نمیکنند و فکرهای غواص به چگونگی او نمیرسند.[1] آیا واقعا این زیارت ساز دوستدار علی ﷺ است که اینگونه برخلاف تعلیمات آن بزرگوار سخن می‌گوید؟

اگر بخواهیم تضاد جملات این زیارت را با قرآن بیان کنیم، این کتاب بسیار طولانی خواهد شد. اگر می‌بینیم که فرق اسلامی فرقه شیعه امامیه را رافضی و مشرک خوانده‌اند، از آن روست که اینگونه مطالب را در کتب و زیارات شیعه می‌بینند. اینک چند جمله از این زیارتنامه را با تعالیم قرآن مقایسه کنیم:

زیارت ساز جاهل می‌گوید: ای امام تو حجت رب العالمین بر اولین و آخرین هستی، یعنی تو حجتی حتی بر کسانی که قبل از دنیا آمدن تو، زندگی میکرده‌اند و بر کسانی که بعداً تا قیامت به دنیا می‌آیند و تو را ندیده و تو نیز آنان را ندیده‌ای، یعنی توحجت بر تمام انبیاء و مرسلین هستی، حال چگونه امکان دارد که امام بر پیشینیان خود حجت باشد؟ این را فقط زیارت ساز جاهل می‌داند!!

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی اول.

و می‌گوید تو ملجأ و پناه تمام عقلاء هستی، با اینکه خـدا مـی‌فرمایـد: ﴿ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ﴾ (سوره التوبه آیه ۱۱۸) یعنی هیچ پناهگاهی در برابـر خـدا نیسـت مگر به سوی خود او.

و نیز می‌گوید: تو درخت موسی هستی که ندا داد، حال اینکه درخت خـودش ندا نداد و ناطق نبود، بلکه خدا در آن فضا ندا ونطق فرمود.

و می‌گوید تو صاحب دنیایی[۱]. حال آنکه قرآن خداوند را مالک دنیا و صـاحب اختیار انبیاء و اولیاء می‌داند و می‌فرماید: ﴿ لِّلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ﴾ (سوره الشـوری آیه ٤۹).

و می‌گوید: تو درِ خدا و ظرف غیب خدایی. بـا اینکـه خـدا بـه رسـول خـود فرموده:﴿ قُل وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ ﴾ (سوره الأنعام آیه ۵۰، و سوره هود ۳۱) یعنی بگو من غیـب را نمی‌دانم.

و می‌گوید: تو آیینه ی اراده ی خدایی. با اینکه امام کاظم فرموده است: «إرادة الله هي الفعل لا غير ذلك» یعنی اراده ی خدا همان کار او است نه چیز دیگری[۲] دیگر اینکه اراده ذهن و آیینه ندارد و ظرف و چمدان نمی‌خواهد.

و می‌گوید: تو محل مشیت خدا و نخستین کسی هستی که خدا او را آفرید و حجت بر جمیع آفریدگان خدا هستی!! اما علی ؛ انبیاء را حجت می‌داند و فرموده است: «بعث رسله بما خصهم به من وحيه، وجعلهم حجة له على خلقه، لئلا تجب

۱- اگر امام صاحب دنیا است پس شما چرا براي او گریه و زاري مي کنید که چرا ۲۵ سال ریاست نکرده است، کسي که خـود صـاحب دنیاست که نباید براي ترک ریاست چند روزه اش در گوشه اي از دنیا آن همه غوغا کرد!

۲- توحید صدوق، مکتبه ی الصدوق، ص ۱٤۷.

الحجة لهم بترك الإعذار إليهم» یعنی خداوند پیامبران را مبعوث فرمود و وحی خویش را به آنان اختصاص داد و آنان را بر مردم حجت قرار داد تا برای مردم عذر و بهانه‌ای باقی نماند[1]. همچنین آن حضرت قرآن را حجت کافی دانسته است و در وصف آن فرموده: «أنزل عليكم الكتاب تبياناً لكل شيء ... فألقى إليكم المعذرة واتخذ عليكم الحجة» یعنی قرآن را که بیان‌کننده همه چیز [در مورد دین] هست، نازل فرمود ... جای عذر بر شما باقی ننهاد و حجت را بر شما تمام فرمود.[2] و فرموده: «أرسله بحجة كافية» یعنی خداوند رسولش را با قرآنی که حجت کافی است فرستاد.[3] و فرموده: «صامت ناطق، حجة الله على خلقه» یعنی قرآن خاموشی ناطق و حجت خدا بر بندگانش می‌باشد[4].

باز این زیارت ساز می‌گوید: ای نبأ عظیم و ذکر حکیم، در حالی که خدا قرآن را ذکر حکیم خوانده است، نه آن امامی که خود تابع قرآن است چنانکه فرموده است:﴿ ذَٰلِكَ نَتۡلُوهُ عَلَيۡكَ مِنَ ٱلۡأٓيَٰتِ وَٱلذِّكۡرِ ٱلۡحَكِيمِ ٥٨ ﴾ (سوره آل عمران) یعنی این چیزی را که بر تو می‌خوانیم از آیات و ذکر حکیم است. اما این زیارت ساز هیچ توجه ای به قرآن ندارد.

و می‌گوید: ای حبل الله المتین. نمیدانم چگونه امامی که در دنیا وجود ندارد را پناه و ریسمان محکم خوانده و می‌خواهد به او چنگ بزند. از همین رو امام در حال احتضار فرمود: «غداً مفارقكم» یعنی فردا از شما جدا می‌شوم و از دنیا

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ١٤٤.

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ٨٦.

۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ١٦١.

٤- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۳.

می‌روم[1] و اگر در دنیا بود و با امثال اینگونه زیارت سازان روبرو می‌شد قطعا ایشان را مشمول احکام مشرکین می‌دانست!

و می‌گوید: تو مرشد مخلوقات و دانای خفایا هستی! اما خداوند در وصف خود فرموده است: ﴿ إِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلۡجَهۡرَ وَمَا يَخۡفَىٰ ۝٧ ﴾ (سوره الأعلى) یعنی یقیناً این خداست که آشکار و نهان را می‌داند. و فرموده است: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخۡفَىٰ عَلَيۡهِ شَيۡءٌ ﴾ (سوره آل عمران آیه ۵) یعنی به درستی که بر خداوند هیچ چیز پنهان نمیماند. و فرموده است: ﴿ فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى ۝٧ ﴾ (سوره طه) یعنی همانا که خداوند آنچه را که راز و پنهان باشد می‌داند. و نفرموده که علی یعلم الجهر و ما یخفی.

زائر جاهل به امامی که از خیانت برخی از مسؤولین حکومت خود خبر نداشت، می‌گوید: «أنت عينه الحفيظة التي لا تخفى عليه خافية» یعنی تو چشم یا خبرگزار خدایی که هیچ چیز بر او مخفی نمی ماند. واقعاً انسان خجالت می‌کشد این کفریات را بنویسد، چگونه مجلسی و مانند او که ادعای دانش دارند این چیزها را نوشته‌اند؟ مگر نمی‌دانند خدا به رسولش فرموده است: ﴿ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ ﴾ (سوره التوبه آیه ۱۰۱) یعنی برخی از اهل مدینه دارای نفاق هستند، تو ایشان را نمی شناسی، ما ایشان را می شناسیم. با این وجود این جهال می‌گویند: امام عالم بما کان و ما یکون است؟ یعنی امام به آنچه بوده و خواهد بود عالم است!! و این زیارتنامه مملو از این اباطیل می‌باشد.

و عجیب اینکه مجلسی در باب «زياراته المختصة منها زيارة يوم الحادي والعشرين» از قول حضرت «خضر» ناموجود زیارتنامه آورده است، چنانکه در بحار و در

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۹.

کافی روایت کرده اند که در روز ۲۱ ماه رمضان خضر آمد و برای حضرت امیر زیارتنامه خواند، در حالی که انبیاء و اولیاء قبل از رسول خدا به تصریح قرآن همه وفات کرده اند، وخداوند فرموده است: ﴿ وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ ﴾ (سوره الأنبياء آيه ٣٤) یعنی ما برای بشری قبل از تو جاویدانی و ماندگاری در دنیا را قرار نداده ایم. بنابراین تمام کسانی که قبل از پیامبر ﷺ بوده اند همه وفات کرده اند، ولی این متقلبان مانند مرشدان صوفیه که به دورغ از خضر خرقه گرفته اند زیارتنامه گرفته اند!!

ثواب زیارت در عید غدیر و اوقات دیگر و زیارت حضرت معصومه

در این باب و ابواب دیگر ثوابهای اغراق آمیزی برای زیارت قبر نوشته‌اند که یک هزارم آن را برای زیارت امام و یا رسول در زمان حیاتشان ننوشته‌اند. مگر قبر چه فایده ای دارد؟ چگونه زیارت قبر از زیارت خود امام برتر است؟ مگر مقبره محترم تر از خود پیغمبر اکرم ﷺ است؟ چگونه در حال حیات رسول خدا و ائمه علیهم السلام همسران شان جنب و حیض و نفاس می‌شدند و در کنار خود رسول و یا خود امام بودند و در بستر و اطاق و حیاط ایشان حضور داشتند و حضورشان حرام نبود اما اکنون بنا به فتوای خرافیون اگر شخص جنب و یا حیض باشد رفتنش به زیارت قبرشان حرام است؟ معلوم نیست این احکام حرمت ورود حایض و جنب به بارگاه ایشان چه وقت نازل شده است. شکی نیست که این احکام غیر از آن چیزی است که خدا نازل کرده است. آیا نفهمیده اند که خداوند فرموده است: ﴿ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٤٤﴾ ﴾

(سوره المائده) یعنی هر آن کس به آنچه که خداوند نازل فرموده حکم نکند کافر است.

دیگر اینکه در زمان رسول ﷺ و ائمه بارگاهی نبوده است تا این احکام درباره آنها نازل شود، لابد این احکام وقتی که سلاطین جور این بارگاهها را ساخته اند از جانب شیاطین نازل گردیده است!! احترام ائمه به این نیست که احکام غیر الهی بتراشید و به گناه آلوده شوید. فقهاء باید همواره این آیه کریمه را جلوی چشمان خود قرار دهند که می‌فرماید: ﴿ وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ١١٦ ﴾ (سوره النحل) یعنی با آنچه زبانتان وصف میکند به دروغ نگویید که این حلال است و این حرام که با این کارتان بر خدا افتراء ببندید، کسانی که بر خدا دروغ می بندند هرگز رستگار نمیشوند.

در زیارت قبر حضرت فاطمه معصومه در قم از امام صادق علیه السلام روایت جعل کرده‌اند که «من زار فاطمة بقم فله (وجبت لـه) الجنـة» یعنـی هـر کـس قبـر فاطمـه معصومه را در قم زیارت کند بهشت بر او واجب خواهد شد. ما نمی‌دانیم چگونه زیارت انبیاء و ائمه در حال حیات شان سبب وجوب بهشت نمی‌شود، اما زیـارت قبر یکی از اولاد یا نوادگانشان باعث وجوب دخول به بهشت می‌شود؟ مگـر قبـر یک دختر از تمام انبیاء و اولیاء برتر است؟! آیا اگر کسی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را در زمان حیاتش ملاقات می کرد واجب الجنت می‌شد؟! همه اینهـا خـود دلیل بر این است که جعالان و کذابان هـر چـه خواسته انـد بر دین خـدا بستـه و بر خدا افتراء بسته انـد: ﴿ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيۡرِ

عِلۡمٍۚ﴾ (سوره الأنعام آیه ١٤٤) یعنی چـه کسـی سـتمکارتر از آن کسـی اسـت کـه بـر خداوند افترا می بندد تا مردم را نادانسته گمراه سازد.

به دستاویز اینگونه احادیث دروغین، هر بدکار و گنهکاری مرقد بزرگـان دیـن را زیارت و دل خود را بی دلیل خوش میکند و به همین سبب این همه صـحن و سرا و گنبد زرین و ایوان و گلدسته‌های طلا و نقره ساخته شده و باغات و مـزارع و دکاکین و کاروانسراها و منازل و زمینهای زیـادی وقـف آن امامزادگـان شـده و میلیاردها تومان موقوفات به شکم عده‌ای بیکار و مفتخور به نام متـولی و نـاظر و هیئت امناء و دیگر ستمگران، سـرازیر مـی‌گـردد. در صـورتی کـه اگـر حضـرت معصومه زنده میشد اندک غذایی برای سدّ جوع، او را کفایت می کرد و احتیاج به این همه موقوفات نداشت و او از این همه تجمـلات بیـزار اسـت، و حـال سـایر امامزادگان و موقوفه خوران به همین منوال میباشد.

در زیارت غدیر نوشته‌اند: «وفي مدح الله تعالى لعلي غنى عن مدح المـادحين وتقـريظ الواصفين» یعنی با مدح خدای تعالی برای علـی علیه السلام نیـازی بـه مـدح دیگـران و ثناخوانی وصف کنندگان نیست. سوال این است کـه اگـر واقعـاً ایـن جمـلات را درست می‌دانید و قبول دارید پس چرا چندین صـفحه در زیـارت آن حضـرت را مداحی می‌کنید؟! دیگر آنکه خداوند اصولاً کس به خصوصی را مـدح نمـی‌کنـد، بلکه مدح خدا شامل فرد یا افـرادی اسـت کـه دارای اوصـاف حسـنه باشـند. در نهج‌البلاغه باب حِکَم آمده است هنگامی که حضرت امیر علیه السلام به شـام مـی‌رفـت دهقانان انبار به احترام وی از اسبانشان پیاده شدند، آن حضرت از این کار ناراحت شده و فرمود: «ما هذا الذي صنعتموه؟» یعنی این چه کاری است که می‌کنید[1]؟! ودر

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار ، شماره ی ۳۷.

شهر کوفه وقتی شخصی به نام «**حرب**» می‌خواست پیاده در رکاب آن حضرت که سواره بود راه برود حضرت او را نکوهش کرد و فرمود: «ارجع فإن مشى مثلك مع مثلي فتنة للوالي ومذلة للمؤمن» یعنی برگرد که پیاده آمدن شخصی همچون تو در کنار شخصی همچون من [که سواره‌ام] فتنه‌ای برای والی و ذلتی برای مؤمن است.[۱] و همچنین وقتی گروهی در پیش روی آن حضرت، او را مدح می کردند فرمود: «اللهم إنك أعلم بي من نفسي وأنا أعلم بنفسي منهم، اللهم اجعلنا خيراً مما يظنون، واغفرلنا ما لا يعلمون» یعنی پروردگارا! همانا تو از من به احوالم داناتری و من نیز به خودم از ایشان داناترم، پروردگارا ما را بهتر از آنچه ایشان می‌پندارند قرار ده و آنچه را که از ما نمی‌دانند بر ما بیامرز[۲].

در زیارت عید غدیر برای اثبات خلافت الهی علی عليه السلام و اینکه او به حکم الهی خلیفه است جملاتی ذکر کرده اند. در صورتی که خود امام به این جملات روز اول خلافت استدلال نکرده و خلافت را به انتخاب مردم می‌دانست و مکرر بر منبر می فرمود: « امیر کسی است که شما او را امیر کرده باشید». و اگر واقعاً خدا او را منصوب کرده بود واجب بود اظهار کند که أنا الامام المنصوب من الله. ولی این کار را نکرد، بلکه از خلافت اظهار کراهت کرد و فرمود: «والله ما كانت لي في الخلافة رغبة، ولا في الولاية إربة، ولكنكم دعوتموني إليها» یعنی به خدا قسم من هیچ میلی به خلافت ندارم و هیچ احتیاجی به ولایت و سرپرستی ندارم ولی شما مرا به این کار دعوت کردید[۳]. و فرمود: «دعوني و التمسوا غيري ... و أنا لكم وزيراً خير

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار ، شماره ی ۳۲۲.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار ، شماره ی ۱۰۰.

۳- نهج البلاغ ، خطبه‌ی ۲۰۵.

لکم من أمیر» یعنی مرا رها کنید و به دنبال کس دیگری بروید، اگر من وزیـر شـما باشم بهتر از این است که امیرتان شوم[1]. و فرمود: «إني لم أرد الناس حتـی أرادوني ، ولم أبایعهم حتی بـایعوني» یعنی مـن قصـد (ولایـت بـر) مـردم را نکـردم بلکـه ایشـان خواستند که من ولی امرشان باشم، و دست بیعت به سویشان دراز نکردم تا وقتـی که ایشان با من بیعت نمودند[2]. و فرمود: «تقولون البیعة البیعة قبضت کفي فبسطتموها، ونازعتکم یدي فجاذبتموها» یعنی شما پی در پی می‌گفتید بیعت می‌خـواهیم بیعـت میخواهیم، من دست خود را از بیعت کردن با شما کشیدم، شما آن را باز کردید، و دستم را عقب کشیدم و شما آن را به سوی خـود کشـیدید[3]. و فرمـود: «مـددتموها فقبضتها ... حتی انقطعت النعل، وسقط الرداء، ووطئ الضـعیف» یعنی دسـتم را بـرای بیعت کشیدید و من آن را بستم و طوری برای بیعت ازدحام کردید که کفشها پاره شد و عباها ازدوش افتاد و ضعیف زیر پا ماند[4]. و همچنـین در خطبـه ی ٣٤ ، ٣٧ و ١٣٦و مکتوب ۱ و ۷ و غیره برای خلافت خود به بیعت مردم استدلال نمـوده و خود را از طرف خدا منصوب ندانسته است. و در مکتـوب ششـم نهـج‌البلاغـه و دهها حدیث دیگر خلافت را به انتخاب مهاجرین و انصار دانسته است.

در این زیارت برای اثبات خلافت علی ﷺ به این آیه استدلال کرده است: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٧ ﴾ (سوره المائده) یعنی ای

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۲.

۲- نهج البلاغه، نامه‌ی ٥٤.

۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۷.

٤- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۲۹.

رسول خدا آنچه را که از پروردگارت بر تو نازل شده است ابلاغ کن، اگر چنین نکردی رسالت و پیام خدا را نرسانده ای و [بدان که] خداوند تو را از [شر] مردم حفظ می‌کند و همانا خدا قوم کافران را هدایت نمی‌کند.

می‌پرسیم مگر خداوند نفرموده است: ﴿ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ ﴾ یعنی آنچه را که بر تو نازل شده است به مردم برسان؟ آیا پیامبر ﷺ چیزی را که بر او نازل شده است ابلاغ فرموده است یا خیر؟ و اگر ابلاغ فرموده است آیه مذکور در کجای قرآن و کدام آیه است؟ اگر آنچه که نازل شده درباره‌ی خلافت الهی و بلافصل علی علیه السلام می‌باشد، چرا در قرآن چنین آیه ای نیامده است؟ و چرا بلا فاصله پس از همین آیه ذکر نشده است؟ **نکند اعتقاد دارید که ـ معاذ الله ـ پیامبر ﷺ آیه مذکور را نرسانده است؟! یا اینکه اعتقاد دارید ـ معاذ الله ـ آیه مذکور از قرآن حذف شده است؟! زیرا در این آیه هیچ ذکری از خلافت نیست و قبل و بعد آیه شریفه نیز تماماً راجع به یهود و نصاری میباشد!!**. دیگر اینکه چرا آیه بعد را که با کلمه «قل» آغاز شده است، همان (ما أنزل) یعنی آنچه که بر او نازل شده است ندانیم؟ زیرا هم با آیه قبلی کاملاً متناسب است و هم با چندین آیه قبل، هم سیاق و مرتبط است. زیرا در آیات مذکور نیز تمام سخن درباره اهل کتاب است. علاوه بر این در آخر آیه فرموده است: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴾ یعنی همانا خداوند قوم کافران را هدایت نمی‌کند. پس این آیه خطاب به اصحاب پیامبر ﷺ نیست، زیرا آنان کافر نبوده‌اند، و اگر کسی بگوید که آنها کافر بوده‌اند، از کجا بدانیم که خودش واقعاً به قرآن و اسلام معتقد است، در حالی که به راحتی و بدون دلیلِ متقن، **ممدوحین قرآن را کافر می‌خواند؟**

چگونه ممکـن اسـت خداونـد چنـد هـزار تـن از اصـحاب پیـامبر را اعـم از مهاجرین و انصار و مجاهدین مسلمان که در رکاب رسول الله ﷺ به حج شتافته اند، به جای گفتن: «تقبل الله» کافر خطاب فرماید؟! آن هم آن خدایی که این همـه آیه در مدح مهاجرین و انصار نازل نموده است.

دیگر آنکه چرا قبل از ابلاغ موضوع موردنظر، پروردگار در همان آیـه ٦٧ آنهـا را کافر خطاب کرده است؟ اگر پندار مدعیان ولایت صحیح می بود، شایسـته بـود که این خطاب پس از انکار و عدم پذیرش مساله ولایت، نازل شود و منکران کافر خوانده شوند نه قبل از ابلاغ موضوع، زیرا آیه به سبک آیاتی نیست که موضـوعی را ذکر کرده باشد و بفرماید هر کـه موضـوع مـذکور را نپـذیرد در شـمار کـافران خواهد بود. بلکه آیه بدون ذکر موضوع، عده‌ای را کافر مـی‌خوانـد و معلـوم مـی سازد خطاب آن متوجه کسانی است که از قبل و به عللی دیگر، از کافران بوده اند و اکنون به قصد اتمام حجت یا اعلان خصومت یا مقاصد دیگر مورد خطاب واقع می‌شوند در حالی که اگر اصحاب پیامبر را چنانکه مـدعیان مـی‌خواهنـد مشـمول مقطع آیه ٦٧ بدانیم، ایشان قبل از ابلاغ موضـوع خلافـت الهـی علـی ؏ هنـوز کاری که آنان را مستحق خطاب کـافرین بنمایـد نکـرده بودنـد، بلکـه بـر عکـس ممدوح قرآن بوده‌اند، پس چگونه ممکن است قرآن خطاب خود را با کافرخواندن آنان آغاز کند؟

وانگهی اگر خداوند به رسول خویش فرموده است: «نترس که ما تو را از شـر قوم کافر حفظ می‌کنیم» آیا ممکن است که این قوم کافر همان اصحاب پیامبر بوده باشند؟ مگر رسول خدا از اصحابش که اکثر قریب به اتفاق‌شان جان نثـار و مطیـع وی بوده اند، همچون یهود و نصاری احساس خطر می‌کـرد و بیمنـاک بـود؟ اگـر

آنان کافر و منافق بوده‌اند چرا پیامبر با آنان زنـدگی میکـرد و آنـان را گرامـی مـی داشت و با آنها غذا می خورد و برخی از آنان را بـه امامـت نمـاز گماشـت(مانند ابوبکر)؟ به هر حال موضوع آیه با مقصودی که مدعیان می‌خواهنـد هـیچ تناسـبی ندارد.

علاوه بر این اگر آنان کافر و منافق بودند چرا علی ﷺ آنان را ستوده اسـت؟ آیا ممکن است علی از منافق و کافری تمجید کند؟ آیا نشـنیده‌انـد کـه حضـرتش درباره‌ی اصحاب پیامبر فرموده است: «لقد رأيت أصحاب محمـد ص قـد بـاتوا سـجداً وقياماً، يراوحون بين جباههم وخدودهم و يقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم، كأن بين أعينهم ركب المعز من طول سجودهم، إذا ذكر الله هملت أعينهم حتى تبل جيـوبهم» یعنـی اصحاب محمد ﷺ را دیدم که شب را به سجده و قیام بیدار میماننـد و گـاهی پیشانی و گاهی رخسارشان را به خاک سجود می گذاشتند و از به یـاد آوردن روز جزا، همچون اخگری سوزان می‌شدند، پیشانیهایشان بر اثر طول سـجود، همچـون زانوی بُز پینه بسته بود، هرگاه ذکر خدا می‌شد گریبانشان از اشک تـر مـی‌شـد.[1] و فرموده است: «هم والله ربّوا الإسلام كما يربّى الفلو مع غنائهم، بأيديهم السباط وألسـنتهم السـلاط » یعنی به خدا سوگند ایشان اسلام را همچون کره اسب یکساله ای کـه از شیر مادرش گرفته شده، با دستهای باز و زبانهای تیزشان پرورش دادند.[2] یعنی بـه اسلام خدمت کردند.

همچنین حضرت زین العابدین ﷺ در دعای چهارم صحیفه سجادیه در حـق اصحاب رسول ﷺ دعا نموده و ایشان را به نیکی یاد کرده و از ایشان تمجیـد و

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۷.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار ، شماره ی ٤٦٥.

مدح بلیغ نموده و آنان را هدایت یافته دانسته است. و همچون دعای فوق، در پاره‌ای از ادعیه دیگر نیز از اصحاب رسول مدح و در حق شان دعاء شده است، مانند دعای روز سه شنبه در مفاتیح‌الجنان که اصحاب پیامبر ﷺ را منتجبین خوانده و بر ایشان درود فرستاده است. ولی با وجود آیات روشن قرآن در مدح ایشان، از آوردن جملات ادعیه در این خصوص صرف‌نظر می‌کنیم.

در این زیارت به آیه تطهیر یعنی آیه ۳۳ سوره الأحزاب نیز اشاره شده است و آن را دلیل بر افضیلت دانسته است، به گونه ای که ایشان یعنی اهل بیت رسول حتی از انبیاء نیز بالاترند. حال ما می‌پرسیم اگر جمله ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ ﴾ دلیل عصمت و افضلیت باشد، بنابراین تمام مؤمنین معصوم و افضل خواهند بود، زیرا خدا در آیه وضو، خطاب به همه مؤمنین می‌فرماید: ﴿ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ ﴾ (سوره المائده آیه ٦) یعنی خداوند اراده دارد که شما را پاک سازد.

ولی در واقع اراده طهارت که خدا در آیه ۳۱ سوره الأحزاب و آیه ششم سوره المائده ذکر فرموده اراده تشریعی و قانونی است که خدا قانوناً از همه مؤمنین طهارت را خواسته و اراده کرده که به اختیار خودشان پاکیزه گردند و در آیه تطهیر اهل بیت نیز همچنین است و منظور از اراده، اراده قانونی و شرعی است نه اراده تکوینی. اگر مقصود اراده ی تکوینی باشد چنین است که خدا خود ایجاد طهارت و عصمت کرده باشد یعنی اهل بیت و همه مؤمنین به اراده الهی ذاتاً معصومند و در این فضیلتی نیست، زیرا تمام درختها و رودها نیز بالذات معصومند. پس مقصود از اراده در این آیات، اراده قانونی است و خدا از همه به خصوص اهل بیت رسول قانوناً طهارت را خواسته است(یعنی قانون گذاشته و

دستور داده و درخواست طهارت و پاکی کرده است)، زیرا اهل بیت رسول باید با طهارت جسمی و روحی خود آبروی رسول خدا را حفظ کنند. باری در این باب نیز روایات صحیح‌السند وجود ندارد.

نکته قابل توجه مبلغین مذهبی

برخی از خطباء می‌گویند مقصود از ساختن و پرداختن این همه زیارت نامه معرفی أئمه و دعوت مردم به سوی ایشان بوده است. ولی لازم است بدانند که این کار مورد نهی حضرت صادق علیه السلام است و کلینی چند روایت ذکر کرده که ائمه فرموده اند مردم را رها کنید و کسی را به این امر یعنی امامت ما دعوت نکنید. دلیل آن نیز روشن است زیرا امام تابع دین است نه خود دین و باید مردم به خود دین دعوت شوند. از جمله اخبار مذکور روایتی از ثابت بن ابی‌سعید به این مضمون میباشد: «قال لي أبوعبدالله: يا ثابت ما لكم وللناس كفوا عن الناس ولا تدعوا أحداً إلى أمركم ... كفوا عن الناس ولا يقول أحدكم أخي وابن عمي وجاري ... الخ» یعنی حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ای ثابت چه کار به مردم دارید، دست از سر مردم بردارید و هیچ کس را به امر خود (یعنی توجه به ما) دعوت نکنید ... و کسی از شما نگوید برادر یا پسر عمو یا همسایه من است (پس باید او را دعوت کنم) ... الخ[1].

۱- كافي، دار الكتب الاسلاميه، ج ۲، ص ۲۱۳.

زیارت روز هفدهم ربیع‌الاول

در این بخش مجلسی زیارتی را به عنوان زیارت نهم از امام صادق ؈ نقل کرده که «**مرسل**» و بدون سند است و در این زیارت جملات زیادی بر ضد عقل و قرآن و بر خلاف تاریخ آمده است. از آن جمله به حضرت امیر می‌گوید: «السلام عليك يا وصي الأوصياء». با اینکه تاریخ و عقل و حدیث هر سه شاهدند که آن حضرت فقط وصی خاتم الأنبیاء بوده است نه غیر او! و دیگر آنکه می‌گوید: «السلام عليك يا من عنده علم الكتاب» یعنی سلام بر تو ای کسی که علم کتاب در نزد اوست. اینجانب در تفسیر مختصر خود بر قرآن کریم به نام تابشی از قرآن ذیل آیه آخر سوره مبارکه الرعد گفته ام که مراد از «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» به شهادت ده ها آیه ی قرآن، علمای یهود و نصاری هستند که کتاب آنان از رسالت پیغمبر ﷺ خبر داده بود.

از آن جمله می‌گوید: «أيها المتصدق بالخاتم في المحراب» یعنی ای کسی که در محراب انگشتر خود را صدقه داد. در حالی که در زمان رسول خدا ﷺ در میان مسلمین محرابی وجود نداشته است که کسی بخواهد در آنجا صدقه بدهد[1]! و اولین کسی که در مسجد، محراب و مقصوره ساخت معاویه بوده است!

و در همین زیارت می‌گوید: «السلام على نور الأنوار ... مستنقذ الشيعة المخلصين من عظيم الأوزار» یعنی سلام بر نور نورها... نجات بخش شیعیان مخلص از بار گناهان بزرگ!! کلمه نور الأنوار از بافته های فلاسفه مشرک یونان است که امثال این غلو کننده آن را از آنها فرا گرفته اند، آنان می‌گفتند: «لا يصدر من الواحد إلا

۱- در مورد «خاتم بخشي» رجوع کنید به کتاب «شاهراه اتحاد» تألیف جناب استاد «حیدرعلي قلمداران» ص ۱٤٥ به بعد.

الواحد» یعنی از خدای واحد مجرد، چیزی صادر نمی‌شود مگر یک چیز، زیرا کثرت در ذات او نیست، پس او مصدر یک چیز است و آن یک چیز عقل اول و یا همان نور الأنوار است و باقی موجودات را عقل اول و یا نور الأنوار خلق کرده و مصدر کثرت شده است. اما این سخن باطل و مخالف قرآن است که می‌گوید: ﴿ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٍ ﴾ (سوره الزمر آیه ٦٢) یعنی خالق همه چیز خداوند است.

خدا مصدر نیست و چیزی از او صادر نشده است نه واحد و نه کثیر، بلکه او ایجاد کننده ی موجودات از نیستی هست، زیرا خدا خارج و داخلی ندارد تا چیزی از او صادر شود و لازمه ی صدور، ترکیب است. می بینیم که این غلوکنندگان هر کفری را از هر جایی گرفته اند و آن را بر امام بسته‌اند و به مسلمین تزریق کرده اند!

اما در مورد جمله «مستنقذ الشيعة المخلصين من عظيم الأوزار» باید پرسید چگونه شیعه خالص و مخلص مرتکب گناهان بزرگ می‌شود؟ و آیا کسی که مرتکب گناهان بزرگ شده شیعه مخلص است؟! مگر علی عليه السلام ـ نعوذ بالله ـ پیشوای فاسقین و فاجرین است؟ آیا اطلاق چنین کلماتی در شأن علی عليه السلام مدح او است یا ذم او؟ وانگهی از کجا معلوم که هر کس گناهان بزرگی مرتکب شود علی نجات دهنده ی او است حال آنکه خدا به رسول خود با استفهام انکاری می فرماید: ﴿ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ ١٩ ﴾ (سوره الزمر) یعنی آیا تو کسی را که [مستحق] آتش دوزخ است نجات می‌دهی؟ یعنی رسول خدا نمی‌تواند کسی را از عذاب نجات دهد پس چگونه علی می‌تواند؟ آیا مقام و منصب علی همین است که طرفدار و دستگیر فاسقین باشد؟ خود حضرت امیر به شهادت صدها دعایی که از او به جا مانده از خدا می ترسید و از خوف گناهانش گریه و ناله می کرد، و از

قیامت وحشت داشت. چنین امامی دلال گناهکاران نخواهد شد بلکه از گناه و اهل آن بیزار است، و امام المتقین است نه امام اهل الأوزار و الکذابین.

در جمله بعدی می‌گوید: «یا ولي الله إن بیني و بین الله عزوجل ذنوباً قد أثقلت ظهري ...» یعنی ای ولی خدا، بین من و خدای عزوجل گناهانی است که بر پشتم سنگینی میکند و خواب را از من ربوده است اکنون آمده‌ام که تو مرا از آتش پناه دهی. در جواب او باید گفت: خداوند فرموده است:﴿ أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيْهِ ﴾ (سوره التوبه آیه ۱۱۸) یعنی در برابرخدا جز به سوی خدا پناهی نیست. و فرموده است: ﴿ مَا لَكُم مِّن مَّلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُم مِّن نَّكِيرٍ ﴿٤٧﴾ ﴾ (سوره‌ی الشوری) یعنی روز قیامت هیچ پناهگاه و هیچ فریاد رسی برای شما نیست.

و علی عليه السلام نیز فرموده است: «ألجئ نفسك في أمورك كلها إلى إلهك ... أمرك أن تسأله ليعطيك وتسترحمه ليرحمك» یعنی خود را در تمامی امورت به پناه پروردگارت در آور ... خدا تو را امرکرده که از او بخواهی تا تو را عطا فرماید و از او طلب رحمت کنی تا به تو رحم کند[1]. بنابراین تنها کار عاقلانه این است که انسان از گناهانش توبه کند، زیرا علی عليه السلام فرموده است: «لا شفيع أنجح من التوبة» یعنی هیچ شفیعی کامیاب‌تر از توبه نیست[2] و در مقابل خدا هیچ مقامی نمی‌تواند از تو طرفداری کند، پس اگر می‌خواهی خدا تو را بیامرزد توبه کن و حق خالق و خلق را ادا کن.

۱- نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار ، شماره ی ۳۷۱.

در نهج البلاغه چنین آمده است که علی علیه السلام در نامه ای به مالک اشتر نوشت: «أمره بتقوى الله و اتباع ما أمر به في كتابه، من فرائضه وسننه التي لا يسعد أحد إلا باتباعها» یعنی مالک اشتر را به تقوای الهی و پیروی از آنچه خدا در کتابش به آن امر فرموده است دستور می‌دهد، پیروی از فرائض آن کتاب و سننش، که هیچ کس به سعادت نمی‌رسد مگر با پیروی از آنها[۱]. در ضمن امام که در میان قبر و یا میان ضریح طلا و نقره ی غصبی نیست، او از دنیا رفته و از اهل دنیا و فتنه و فساد تو و دیگران بی خبر است، تو خود را معطل مکن. و اگر هم امام حاضر بود نمی‌دانست تو راست می‌گویی یا دروغ، کسی که غیر از خدا از دل و نیت بندگان خبر ندارد. و امام از اهل گناه و فسق و فجور نیز بیزار است و با کسانی که آخرت را به دنیا فروخته اند مخالف است.

باز در این زیارت به امام می‌گوید: «فاجعلني يا مولاي من همك و أدخلني في حزبك» یعنی مرا از همّ خود قرار بده و مرا در حزب خود داخل کن. بخش اول این کلام غیر بلیغ و مبهم بلکه مهمل است و اما در بخش دوم اگر مقصود از حزب، حزب الهی باشد بر انسان واجب است به اختیار خویش و با پیروی از تعالیم شرع خود را مشمول حزب الهی کند نه آنکه امام بیاید و او را وارد آن حزب کند!! باز می‌گوید: «يا ولي عصمة الدين» یعنی ای ولی عصمت دین، و این جمله معنای واضحی ندارد.

در این زیارت مجلسی و دیگران گفته اند که برای حضرت امیر علیه السلام شش رکعت و برای هر یک از حضرات آدم و نوح علیهما السلام دو رکعت نماز بخوان!! واضح است که خدا و رسولش این نمازها را تشریع نکرده‌اند ولی معلوم

۱- نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

نیست چگونه این آقایان با ادعای مسلمانی و با علم به اینکه عبادات کاملاً توقیفی و منوط به اذن و تعلیم شرع است، این نمازها را توصیه کـرده انـد؟! و اگـر شـرع اجازه‌ی این نمازها را داده است چرا دیگران به جز کذابین و مجاهیل ازاین نمازها بی خبر مانده اند؟!

زیارت شب مبعث و روز مبعث

مجلسی و مفید و ابن طاووس و شهید و شیخ عباس قمی هر یک برای شب و روز مبعث زیارت و آدابی را از راویان متقلب کذاب ذکر کرده‌اند که چون به درگنبد شریف رسیدی توقف کن و چنین بگو سپس داخل شو و پشت به قبله و رو به ضریح چنان بگو و .... اما این آداب و اوامر هیچ اصلی در قرآن و سنت رسول ندارد و بدعت محض است. و خود امیر المؤمنین عليه السلام نیز فرموده است: «السنة ما سن رسول الله والبدعة ما أحدث بعده» یعنی سنت دینی آن است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بنیاد نهاده است و بدعت آن است که پس از آن حضرت ایجاد شده باشد. و یقیناً این دستورات از جانب خدا و رسولش نیست. زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و ائمه گنبد و بارگاهی وجود نداشته است. به اضافه این آقایان می‌گویند: شب بعثت پیامبر شب ۲۷ رجب است و دلیل ایشان فقط شهرت این قضیه در بین شیعیان است. در صورتی که «شهرت» از ادله شرعی نیست، آنهم در مقابل قرآن که فرموده است: ﴿ إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍ ﴾ (سوره الدخان آیه ۳) یعنی همانا که ما آن را در شبی مبارک فرو فرستادیم. و فرموده است: ﴿ إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ ۝١ ﴾ (سوره القدر) یعنی همانا که ما آن را در شب قدر نازل کردیم. و فرموده است: ﴿ شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ ﴾ (سوره البقره آیه ۱۸۵) یعنی ماه رمضان ماهی است که

قرآن در آن نازل شده است. از مجموع این آیات ثابت می‌شود که شروع وحی و نزول قرآن در ماه رمضان و در شب قدر بوده است و شب مبعث رسول خدا ﷺ همان شب قدر است، ولی این آقایان چون به قاعده «خذ ما خالف العامة» یعنی هر چه جمهور و عموم مسلمانان (اهل سنت) بدان عمل کردند خلاف آن را بگیر، عادت دارند، اصرار دارند که برای قرآن دو نزول یکی دفعی و دیگری تدریجی وجود دارد و پافشاری کنند که معنای «انزال» غیر از «تنزیل» است، حتی اگر چنین باشد این به معنای ممنوعیت استعمال «انزال» به معنای «تنزیل» و بالعکس نمی‌باشد. در حالی که در قرآن کریم در مورد باران، هم تعبیر «إنزال ماء» (البقره آیه ۲۲ و الأنعام آیه ۹۹ و الرعد آیه ۱۷) و هم « تنزیل ماء» (العنکبوت آیه ٦۳ و الزخرف آیه ۱۱) آمده است. واضح است که باران همواره به یک صورت می بارد و این خود مانع از آن است که بگوییم همواره معنای «إنزال» و «تنزیل» متفاوت است و نمی‌توان آنها را به جای یکدیگر استعمال کرد! پس با این دلیل علیل(بیمار) نمی‌توان دو نزول برای قرآن قائل شد.

باری در این باب مجلسی پس از اینکه جملات زیادی را در وصف زیارت ذکر می‌کند، می‌گوید: من از سند این زیارت مطلع نیستم، ولیکن موجب زیادت ثواب است!!! ملاحظه فرمایید چگونه این همه آداب بی دلیل و بی سند را به دین افزوده اند. نمی‌دانم کارهای بی مدرک چگونه موجب ازدیاد و کثرت ثواب است! آیا دو ساعت مقابل قبر ایستادن و مداحی و چاپلوسی کردن در حالی که خود امام از این کارها نهی کرده است، فایده و ثوابی دارد؟ **جز اینکه به واسطه طعن و لعن زیادی که در این زیارات نسبت به خلفا و سایر مسلمین آمده است و**

موجب تفرقه و بدبینی مسلمین به یکدیگر و تسلط دشمنان و ضعف و بیچارگی مسلمین می‌شود، هیچ اثر دیگری ندارد!

در این زیارت به حضرت امیر علیه السلام می‌گوید: «السلام علیك أیها الصدیق الأكبر والفاروق الأعظم» زیرا اهل سنت به ابوبکر «صدیق» و به عمر«فاروق» می‌گویند. این زیارت ساز دشمن کیش تفرقه جو، خواسته آنان را بکوبد و بگوید علی صدیق بزرگتر و فاروق اعظم است. همین کارهای بیهوده است که موجب بدبینی و جنگ و جدال بین مسلمین شده است.

در این زیارت به علی علیه السلام «حجة الله الكبری وآية الله العظمی» می‌گوید. خیال کرده که آن بزرگوار مانند علمای مذهبی زمان ما طالب این القاب است و بدان خشنود می‌شوند. در قرآن کریم می خوانیم که حضرت موسی علیه السلام و پیامبر گرامی اسلام برخی از آیات کبرای الهی را مشاهده فرموده اند (طه آیه ۲۳ و النازعات آیه ۲۰ و النجم آیه ۸) از همین رو معلوم نیست که خود پیامبر آیه بزرگتر خدا باشد چه رسد به دیگران!!

در این زیارت علی را «معدن حِكَم الله وسرّه» خوانده است. معدن حکم خدا یعنی چه؟ حضرت علی علیه السلام روز قیامت از این متقلبین دادخواهی خواهد کرد که چرا این سخنان بی مدرک را بر من بستید؟ من کی گفتم که پس از مرگم مرا به دعا بخوانید؟ من تمام عمر خود را برای دفاع از اسلام و هدایت مردم به توحید و اجتناب از گناهان که شرک از بزرگترین آنهاست، کوشیدم، چرا شما به نام من مردم را به اعمال شرک آمیز تشویق کردید؟! من خود برای حفظ مسلمین با خلفا بیعت کردم و خلیفه ی دوم را به دامادی پذیرفتم(عمر با أم کلثوم دختر علی ازدواج کرده است و داماد علی است)، پس چرا شما به بهانه ی طرفدارای از من،

در دور کردن قلوب مسلمین از یکدیگر تلاش کردید؟! در پاسخ این سوالها چه خواهند گفت؟

باز در این زیارت از هر چه خوششان آمده است بر امام اطلاق کرده اند، از جمله می‌گوید: «السلام علیك یا تاج الأوصیاء» و حتی حضرت را تاج سر رسول خدا خوانده و می گوید: «تاجاً لرأسه». متاسفانه شیخ عباس قمی بدون تدبر و تامل اکثر این تملق ها را درمفاتیح آورده است و شاید گمان کرده که تمام این مداحیها و ثناخوانیها را خود ائمه برای خودشان گفته اند!! نمی‌دانم آیا شیخ عباس در عمرش سیرت و تاریخ خوانده است یا نه؟ ولی می‌دانم بلکه یقین دارم اگر کسی با سیرت رسول الله ﷺ و تاریخ اسلام و سیرت علی علیه السلام و دیگر ائمه آشنا باشد، به سادگی خواهد فهمید که محال است پیامبر اکرم و ائمه ی بزرگوار به اندازه ی سر سوزنی به این گونه مداحی ها و ثناخوانی ها راضی باشند.

باری، کسانی چون ابن المشهدی و ابو قره و ابن طاووس و امثال آنان برای هر کس و هر جا که توانسته اند، دعا و ثنا و زیارتی نقل کرده اند از جمله برای مسجد کوفه و بدین سبب چند دکه به وجود آورده اند که عبارتند از: دکه حضرت سجاد، دکه حضرت صادق و دکه ی حضرت امیر. آیا جایز است آنهم بدون سند و با پندار و گمانی باطل، مسجد خدا را به دکه‌هایی تقسیم و برای هر دکه‌ای آدابی جعل کرد؟ آیا احکام و آداب شرع این اندازه بی حساب و کتاب است؟! حتی برای حضرت مسلم بن عقیل و برای هانی و برای حضرت یونس نیز زیاراتی خوش عبارت و مسجع دارای مدح و تملق تراشیده اند!! لابد اگر برای هر یک از صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، قبر معینی وجود داشت زیارتی جدا جدا می ساختند و دنیا را پر از گنبد و بارگاه می کردند! دشمنان اسلام در صنعت و

قدرت و اختراعات واکتشافات می کوشند، ولی اینـان هـزاران ضـریح و بارگـاه و زیارتنامه ساخته اند و تسلیم استعمارگران شده اند. و بدین سبب مسلمین از عقب مانده‌ترین مردم دنیا در قدرت و اختراعات و اکتشافات باقی مانده اند.

خواننده محترم!، ملاحظه کن زمانی که اروپای طماع چهار نعل به سوی ترقـی و کسب قدرت و برتری بر دیگران می تاخت و چون گرگ در کار بلعیدن دیگران از جمله اندونزی و هندوستان و آفریقا و .... بود و شـب و روز اندیشـه تضـعیف دولت عثمانی را در سر داشت، علمای ما مشغول زیارتنامه‌نویسی و مدح و ثنـای این و طعن و لعن آن بودند!! در صورتی که رسول خدا ﷺ فرمـوده اسـت: «مـن أصبح ولم يهتم بأمور المسلمين فليس بمسلم» یعنی کسی که به امـور مسـلمین اهمیـت ندهد، مسلمان نیست. اینان که خود را دانشمندان اسلامی مـی‌دانسـته‌انـد عـوض فکرکردن به حال مسلمین و ترقی دادن ایشان که از مهمترین واجبـات اسـت، بـر ایشان گنبد و گلدسته ساخته اند و مقدار زیادی دعا و زیارت به نـام خضـری کـه اصلا وجود ندارد جعل کرده اند!! چه زیباست کلام حضـرت علـی عليه السلام کـه مـی فرماید: «ما أحدثت بدعة إلا ترك بها سنة، فاتقوا البـدع» یعنی هـیچ بـدعتی بـه وجـود نمی‌آید مگر اینکه با ایجاد آن، سنتی از بین می رود، پس از بدعتها بپرهیزید[1].

نظری به ابواب زیارت حسین عليه السلام

حضرت امام حسین عليه السلام سرور و سالار جوانان اهل بهشت و امام اهـل تقـوی و سید الشهداء و الگوی مجاهدین فی سبیل الله است. ولـی متاسـفانه عـوض آنکـه

---

۱ – نهج البلاغه، خطبه ٤٥.

مردم به آن امام همام اقتدا و مانند او در راه حـق و در راه بیـان حقـایق فـداکاری کنند، شهادت او را برای کسب مال و جاه و شهرت و ریاسـت تبـدیل بـه دکـانی کرده اند، و هر کس که بخواهد حقی از حقایق دینـی را کـه سـید الشـهداء بـرای اعتلای آن شهید شد بیان کند روضه خوانان سد راه او می‌شـوند و او را بـا انـواع تهمته‌ها می کوبند. مراجع و مجتهدین نیز اکثرشان ساکتند و بـا سـکوت خـود در واقع این بدعتها را تصویب کرده و حقگویان را در مقابل عوام تنهـا مـی گذارنـد! یکی از این بدعتها «**تطبیر**» یا «**قمه زنی**» است که بـه تشـویق روضـه خوانـان بـه وجود آمده است، به گونه ای که هر کس قمه بزند اگر جـوان اسـت بـا حضـرت علی اکبر و اگر کوچک است با علی اصغر محشور می‌شود و بدین طریق عـوام را به این کارهای زشت وادار کرده اند[1]. قمه زنی بدعتی است که بـه هـیچ وجـه بـا فطرت و عقل سلیم سازگار نیست و هر انسان سالم و متعادلی از دیدن آن منزجـر و بیزار می‌شود و قطعا دین فطری اسلام با چنین کاری موافق نیست.

خواننده‌ی محترم! لحظه ای بیندیش که چگونه ممکن است شریعتی قمـه‌زنـی را حرام نشمارد که همان شریعت بنا به قاعده ی «لاضرر» و یا قاعده‌ی «لزوم دفـع ضرر محتمل» می فرماید انسان باید حتی از کاری که ضـررش بـه حکـم عقـل و تجربه محتمل است نیز خودداری کند تا چه رسد به اینکه ضررش قطعی و یقینـی

---

۱ – شنیده ام که سر دسته اراذل و اوباش اردبیل، مرد شرابخوار و ستمگر فاسق باجگیر و چاقوکشي بود کـه دهـه عاشـورا قمـه مي زد و مردم هر چه از او به دادگستري و مقامات دیگر شکایت مي کردند کسي به دادشان نمي‌رسید، تـا اینکـه بـه یکـي از رفقاي او شکایت کردند. او گفت من امسال شر او را از سر مردم کم مي‌کنم و این مرد از چوبداراني بود که هنگـام قمـه زني چوبداري مي کرد یعني چوبي بالاي سر قمه زنها نگاه مي داشت که در وقت هیجان قمه زدن، قمه بر چوب بزنند و بـر فـرق سر نخورد و آسیبي به بار نیاورد و قمه زن تلف نشود، چون روز عاشورا شد و در خیابان و میدان شهر قمه زنـان بـه شـور و هیجان آمدند، ناگاه در حین قمه زدن رفیقش چوب را از سر رفیق فاسقش برداشت و آن لوطي قمه را بر فرق خـود کوبیـد و سقط شد و مردم شهر از شر او آسوده شدند.

باشد، مثلا اگر به احتمال عقلایی نه احتمال خیالی و بسیار ضعیف و غیر عقلایی برای کسی روزه یا وضو و نظایر آن مضر تشخیص داده شود، نباید روزه بگیرد و باید با تیمم نماز بخواند؟ اما افسوس که علما چنانکه عادت کرده اند برای ملاحظه ی حال عوام، حق را اظهار نمی‌کنند. به نظر نگارنده اکثر مراجع و مجتهدین به سبب عدم مخالفت و ممانعت جدی و صریح از این کار زشت، در اشاعه ی آن میان عوام مسؤول هستند. بسیاری از مراجع زمان ما یا نزدیک به دوره ی ما، از جمله آیت الله نائینی و کاشف الغطاء و شیخ هاشم عاملی و عبدالهادی شیرازی و سید محسن حکیم و سید احمد خوانساری و سید ابوالقاسم خوینی و سید محمدرضا گلپایگانی و غیره نه تنها از این بدعت ناپسند ممانعت نکرده اند بلکه برخی از آنها، آن را به طور ضمنی تایید کرده اند!! آقای «خمینی» نیز درباره‌ی قمه زنی گفته است: در وضع موجود صلاح نیست! خواننده‌ی عزیز خودت قضاوت کن، چه فرقی است میان این شخص با کسی که در جواب سؤال آیا قمار یا شرب خمر جائز است می‌گوید: در شرایط فعلی جائز نیست؟!!

عده‌ای دیگر نیز به صورتی مبهم و عوام فریبانه به این سؤال جواب می‌دهند و می‌گویند: قمه زنی موجب وهن به تشیع بوده وجائز نیست. این جواب هم با جواب بالا فرق چندانی ندارد. ولی ما سؤال می‌کنیم که منظورتان را واضح بیان کنید و بفرمایید که آیا قمه زنی را از آن جهت که فعلی حرام است موجب وهن تشیع می‌دانید یا از آن جهت که موجب وهن تشیع در انظار دیگران است جائز نمی‌دانید؟!

البته مخفی نماند که برخی از علما نیز این کار را حرام شمرده اند که البته در اقلیت هستند. از جمله عالم لبنانی «سید محسن امین عاملی» جزوه ای مفید به نام

«التنزیه لأعمال الشبیه» تألیف کرده که امیدوارم مورد توجه شیعیان قرار گیرد[1]. ولی تردید ندارم که روضه خوانان و خطبا علاقه ای به آشنایی مردم با این جزوه ندارند. به همین سبب نیز اکثریت قریب به اتفاق مردم از مطالب آن بی اطلاع هستند، گرچه بسیاری از معمّمین ما نیز این جزوه را نخوانده اند!

«امین» علاوه بر این جزوه، در جلد دهم از کتاب «أعیان الشیعه» نیز گفته است که قمه زنی و نظایر آن به حکم عقل و شرع جائز نیست و مجروح ساختن سر، که نه سود دنیوی و نه اجر اخروی دارد، آزار رساندن به نفس بوده و حرام است واین عمل را از وساوس شیاطین شمرده و تصریح کرده که موجب رضای شرع نیست.

به هر حال امیدوارم که مردم ما در امر و شرع، روحانیت را بیش از این مورد سؤال قرار دهند و به سادگی و بدون دلیل هر سخنی را نپذیرند. اما هزاران افسوس که چنین نمی‌کنند و به همین سبب است که عده ای به نام مرثیه خوان و روضه خوان شب و روز کار شان شده ترغیب مردم به گریه کردن و بر سر خود زدن و به زیارت رفتن و نوحه خواندن. مردم نیز این کارها را برای نجات خود از آتش دوزخ کافی می‌دانند! دیگر نه از معارف اسلام خبر دارند و نه از حقایق قرآن اثری است و مردم را به همین بهانه از آشنایی با قرآن و قوانین و معارف الهی دور داشته اند. مثلا پنجاه هزار نفر دسته ی سینه زن و زنجیر زن می‌آیند که هیچ کدام دو آیه از قرآن و دو عدد از معارف دین نمی‌دانند و به جز تقلید کورکورانه چیزی فرا نگرفته اند و شعارشان این است که حسین دارم، چه غم دارم!! و نویسندگان نیز از گویندگان و مبلغین بهتر نیستند. یکی از بزرگترین

---

۱ – شنیده ام که آقاي «جلال آل احمد» این جزوه را به نام عزاداریهاي نامشروع ترجمه کرده است.

نویسندگان ایشان «محمد باقر مجلسی» است که سه جلد «بحار الأنوار» را به زیارت و زیارتنامه خواندن اختصاص داده است!!

باب وجوب زیارت امام حسین عليه السلام

مجلسی در این باب می‌نویسد: «أن زيارته صلوات الله عليه واجبة مفترضة» یعنی زیارت حسین علیه السلام واجب است. با این کار یک واجب بر واجبات دین اسلام افزوده است که زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم وجود نداشته است و از زمان صفویه به دین اسلام افزوده شده است!! در اینجا احادیثی آورده اند که زیارت قبر امام حسین علیه السلام در هر ماه لازم است و هر که او را زیارت کند تمام امور دین و دنیای او مرتب می‌شود و از گناهانش مانند روزی که به دنیا آمده است پاک می‌شود و به او خطاب میشود که عمل خود را از سر گیرد (یعنی بار دیگر کارهای خود را از سر بگیرد) و بهشت بر او واجب می گردد، ملائکه و انبیاء با او مصافحه میکنند و در غسل او شرکت می‌کنند و تمام اهل محشر به او حسرت می خورند، و هر کس به زیارت حسین نرفته است، ناقص الایمان و عاقّ(نافرمان) رسول خدا و امامان است و اگر اهل بهشت باشد در بهشت مسکنی به او داده نمیشود (و خانه به دوش می‌باشد، معلوم می‌شود در بهشت خرافیون نیز، مشکل مسکن وجود دارد)! و اگر بدون علت به زیارت نرود از اهل آتش دوزخ خواهد بود، و از همه کس جفاکارتر است و تمام حیوانات وحشی به زیارت امام می‌روند و هر کس قبر امام را زیارت کند روز قیامت در امان است. حساب و کتابی ندارد

و کسی که امام را زیارت کند ثواب صد هـزار شـهید از شـهدای بـدر را دارد. در حالی که صاحب قبر یعنی امام یک بار شهید شده و یک شهید محسوب می‌شود[۱].

و باز می‌نویسد: زائر قبر ثواب هزار حج قبول شده و هـزار عمـره پسـندیده را دارد، در حالی که صاحب قبر شاید یک بار و یا ده بار بیشتر حج و یا عمره نکرده باشد و در اینجا ثواب زایر بیش از ثواب مزور است. و با زیـارت قبـر ثـواب آزاد کردن هزار بنده را خواهد داشت!! و دیگر اینکه فشار و سؤال قبر ندارد، و نـور او مشرق و مغرب قیامت را روشن می سازد و برای او با هر قدمی که بگذارد حجـی و با هر قدمی که بردارد عمره ای نوشته می‌شود و اگر از اشقیاء باشد در زمـره ی سعداء نوشته خواهد شد و هر چه گناه و جنایت کرده باشد برطـرف مـی‌شـود و خدا او را از آتش دوزخ آزاد خواهد کرد و هر حـاجتی را کـه بخواهـد بـر آورده می‌کند و شفاعت او در حق هفتاد گناهکار پذیرفته می گردد!!! زائر چـون بـه قبـر امام برسد به او خطاب می‌شود که ای ولی خدا آمرزیده شدی و به خدا قسم آتش را به چشم خود نخواهی دید، و با هر قدمی هزار حسنه برای او نوشته می‌شـود و هزار گناه از او محو میشود و اگر سواره باشد با هر قدمی کـه مرکـب او بـردارد و بگذارد این ثواب را به راکبش می‌دهند. و خدا هفتاد هزار ملک را بـر سـر قبـر او

---

۱ – حضرت علی عليه السلام در عهد نامه‌ی خود به مالک اشتر که از خطبه هاي آن حضرت معتبرتر است (زیرا ممکـن اسـت مسـتمع خطبه را فراموش و یا کم و زیاد کند ولي این احتمال در نامه کمتر است) مي‌نویسد: « **وإنا أسال الله بسعة رحمتـه ... أن يختم لي ولك بالسعادة و الشهادة** » یعنی من از خدا مسالت دارم که سرانجام و عاقبت من و تو را سعادت و شهادت قرار دهـد. (نهج البلاغه ، نامه‌ی ۵۳) همچنین در جنگ صفین عرض میکند: «**و إن أظفرتهم علينا فارزقنا الشهادة** » یعنی خداوندا اگـر دشمن را بر ما پیروز کردی، پس شهادت را روزي ما فرما.(نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۱) و نیز فرموده: «**فـإذا كـان مـا لابـد منه الموت فاجعل منيتي قتلا في سبيلك**» یعنی خدایا هرگاه ناگزیر مرگم فرا رسد، پـس آن را شـهادت و کشـته شـدن در راه خود قرار ده. (صحیفه ی علویه ، دعایش در صفین قبل از بالا بردن مصحفها)

افسوس که جناب مجلسي معاصر آن حضرت نبود، و الا به آن امام همام عليه السلام مي گفت که بهتر است حضرتش به جاي طلـب ثواب شهادت، ثواب زائر مرقد خویش را از خداوند بخواهد!!

بگذارد که همه ژولیده و غبار آلود هستند و همواره شب و روز را تا قیامت بـرای او گریه میکنند و زوار او را دعا می‌کنند.

همچنین نوشته که زیارت قبر بهترین اعمال است و ثواب هـیچ عملـی بـه آن نمی‌رسد و تمام انبیاء به زیارت قبر امام حسین عليه السلام می‌آیند. سپس قصـه‌ای نقـل کرده که مردی خواست شب جمعه به زیارت برود چون به اطـراف مقبـره رسـید راهش ندادند و مردی جلوی او را گرفت و گفت برگرد، و چون آخـر شـب شـد غسل کرد و باز به قصد زیارت حرکت کرد باز آن مرد مانع شد و گفت دسترسـی نداری، زائر پرسید چرا؟ جواب داد برای اینکه موسی بن عمـران بـا هفتـاد هـزار ملک به زیارت آمده و دیگر جایی برای تو نیست، تا صـبح منتظـر شـد تـا اینکـه توفیق زیارت یافت!! و از این مزخرفات و دروغهای شاخدار!

اگر کسی بپرسد مگر ملائکه و ارواح انبیاء جسمیت دارند کـه آنجـا را اشـغال کرده‌اند و جایی برای دیگران باقی نماند. به اضافه مگر انبیاء حـق دارنـد از عـالم باقی به عالم فانی برگردند؟ جواب این سوال هزار تهمت و نسبت ناروا بـه سـوال کننده خواهد بود!

همچنین روایت کرده اند که خدا به زوار امام حسـین عليه السلام مباهـات و افتخـار می‌کند و خداوند با فرشتگان فرود می‌آیـد و قبـر امـام را زیـارت مـی‌کنـد، و در روایت آورده اند که زائر قبر امام در مورد صد نفر که اهل آتش هسـتند و بـه امـر خدا دوزخ بر آنان واجب گردیده است و همچنین برای اهل بیت خود و هزار نفر از برادران دینی خود شفاعت می‌کند، بارها گفته‌ایم که زیارت خود امـام در زمـان حیاتش یک صد هزارم این بهره‌ها را نداشته است! چنین احادیثی که یک از هـزار و مشتی از خروار آن را اینجا آورده ایم باعث غرور مردم ما شده است، گروهی از

عوام باور کرده‌اند که یک زیارت در حساب و کتاب و قوانین الهی مؤثر است. از این رو از قوانین کیفری الهی چنان که باید بیمناک نیستند.

این روایات تماماً با قرآن مخالف است و پیغمبر و ائمه علیهم السلام مکرر فرموده اند هر حدیثی را که موافق با قرآن نباشد رها کنید، ما آن را نگفته ایم و دروغ است. علاوه بر این چنانکه عالم محقق جناب قلمداران نیز در کتاب «زیارت » خود متذکر شده اند، احادیثی ضد روایات دروغین فوق نیز در بعضی از کتابها وارد شده است، از جمله روایتی که ایشان در کتاب خود به نقل از « قرب الأسناد » ذکر کرده اند[1] که آن حدیث را آقای شیخ حر عاملی نیز ذکر کرده است[2]. در این حدیث امام صادق عليه السلام زیارت مرقد امام حسین عليه السلام را برخلاف روایاتی که نمونه هایی از آنها را ملاحظه کردید، به قدر یک حج ندانسته است، در حالی که در احادیث قبلی ثواب این کار به قدر هزار یا صد هزار حج و حتی بیشتر نیز دانسته شده است که مسلما از دروغ راویان جعال است! ولی باید دانست که خدا از غلو نهی کرده و فرموده است: ﴿ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّ ﴾ (سوره النساء آیه ۱۷۱) یعنی در دین خود غلو نکنید و بر خدا جز حق نگویید.

و امام صادق عليه السلام چنانکه در باب «نفي الغلو» جلد هفتم بحار چاپ قدیم آمده فرموده است: «إن الغلاة شر خلق الله» یعنی غلوکنندگان بدترین خلق خدا هستند.

۱- ر. ک به صفحه ۱۳۲ کتاب حاضر.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب استحباب اختیار زیارة الحسین علي الحج، روایت پانزدهم.

باب فضیلت نماز در بارگاه امام حسین عليه السلام

مجلسی در این باب روایتی آورده که امام صادق عليه السلام فرموده است: چون زائر خواست نماز بخواند، قبر امام را قبله قرار دهد!! می‌پرسیم پس چرا رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در حدیثی که ذکر آن گذشت از اینکه قبر او قبله قرار گیرد نهی فرموده است؟!!

باز مجلسی در حدیث ۳۹ روایت کرده که هر کس در صحن و سرای امام حسین مقیم شود هر روز ثواب هزار ماه و به ازای هر درهمی که آنجا انفاق کند ثواب هزار درهم دارد. بنابراین باید عده ای بیکار مصرف‌کننده بر درگاه امام بمانند تا عده ی دیگری بر آنان انفاق کنند. به اضافه اگر این اخبار از ائمه صادر شده بود، در آن زمان امام حسین صحن و سرایی نداشته که در آنجا بمانند، بنابراین معلوم می‌شود که راویان دروغگو بعد از وفات ائمه این روایات را جعل کرده اند.

مجلسی و صدوق و دیگران در باب زیارت روز عرفه از امام صادق عليه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: خدا قبل از آنکه در عرفات به حاجیان نظر کند به زوار قبر حسین نظر می‌کند زیرا در اهل عرفات ولد الزنا وجود دارد ولی در میان زوار قبر امام ولد الزنا نیست! آیا امام صادق بعضی از اهل عرفات را ولد الزنا خوانده است یا اینکه این راویان کذاب به آن بزرگوار افتراء بسته اند؟ به اضافه طبق قرآن و اخبار صحیح، ائمه غیب نمی‌دانند، پس امام از کجا دانسته که در اهل عرفات ولد الزنا هست و در زوار کربلا نیست؟

باب زیارات مطلقه

مجلسی و ابن قولویه و امثال ایشان زیارتی را ذکر کرده اند که این زیارت پایه و اساس مذهب شیخیه و غلو کنندگان می‌باشد. امثال این زیارت مخالف قرآن، موجب تفرقه مسلمین شده است. این زیارت را از قول امام صادق عليه السلام بافته اند و می‌خواهند این تفرقه را به گردن آن امام بزرگوار بیندازند. ولی ما مقام حضرت صادق عليه السلام را بالاتر از آن می‌دانیم که در دین جدش تفرقه ایجاد کند. شیخیه می‌گویند مدیر زمین و آسمان بلکه خالق آن خدا نیست بلکه خدا فقط نور محمد و آل او را آفرید و باقی موجودات توسط آن نور ایجاد شده‌اند و برای توجیه مذهبشان به جملاتی از این زیارتنامه استدلال میکنند که مخالف قرآن کریم می‌باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿ ٱللَّهُ خَـٰلِقُ كُلِّ شَىۡءٍ ﴾ (سوره الرعد آیه ١٦ و سوره الزمر آیه ٦٢) یعنی خداوند خالق همه چیز است.

در این زیارت پس از ایراد جمله‌هایی که در آن خرافات نمایان است می‌گوید: «إرادة الرب في مقادير أموره تهبط إليكم وتصدر من بيوتكم» یعنی ای امام اراده پروردگار در مقدرات امور و اندازه‌گیریهای آن است، به سوی شما می‌آید و از خانه‌های شما خارج می‌شود!!! این مسکین پنداشته است که اراده الهی رفت و آمد دارد، دیگر ندانسته که اراده ی خدا همان ایجاد و تحقق امور است و اراده همان فعل او است و مانند اراده ی ما نیست که اول اراده می‌کنیم و تصمیم می گیریم سپس مقدمات کار را فراهم می‌کنیم، بلکه اراده خدا همان ایجاد مراد است،

چنانکه امیر المؤمنین ؈ فرموده است: «کلامه فعل منه»[1] یعنی کلام خدا از فعلش است. و فرموده: «إرادته هي الفعل». و قرآن کریم نیز فرموده است: ﴿ إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡ‍ًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٨٢ ﴾ (سوره یس) یعنی همانا که امر الهی هنگامی چیزی را اراده کند کافی است که بگوید به وجود بیا، پس به وجود می‌آید.

حضرت امیر ؈ در این مورد فرموده است: «لا بصوت يقرع، ولا بنداء يسمع[2]». یعنی امر و اراده الهی با صوتی که به گوش آید و ندایی که شنیده شود نیست. در نتیجه این حرف که اراده ی الهی پایین می‌آید و از خانه‌های بشر خارج می‌شود معنی ندارد.

و باز در این زیارت در وصف امام چنین می‌گوید: «أشهد أن دمك سكن في الخلد» یعنی شهادت می‌دهم که خون تو در بهشت ساکن است. چنین به نظر می‌آید که گمان کرده خاک کربلا بهشت است!

همچنین می‌گوید: «يا وتر الله الموتور في السموت والأرض» یعنی ای فرد طاق خدا که در آسمانها و زمین طاق مانده‌ای. و باز می‌گوید: «والسبيل الذي لا يختلج دونك من الدخول في كفالتك التي أمرت بها» یعنی ای امام از تو می‌خواهم مرا در راهی داخل کنی که نزد تو قطع نشدنی است، و همچنین در کفالت خود که مامور به آن هستی نگهداری. زائر جاهل راه مستقیم خدا را رها کرده و می‌خواهد با التماس، خود را در کفالت امام داخل کند!! لابد تا به حال نماز نخوانده است و در نمازش به خداوند متعال ﴿ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ﴾ نگفته است! خداوند به رسول خود

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸٦.

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸٦.

و بـه مومنین می‌فرماید: ﴿ وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلاً ﴾ (سوره النحل آیه ۹۱) یعنی شما خدا را کفیل خود قرار داده‌اید. آیا به نظر بعضی‌ها خـدا بـرای کفالـت کـافی نیست؟!! مگر قرآن را نخوانده‌اند که مـی‌فرمایـد: ﴿ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلاً ﴿٣﴾ ﴾ (سوره الأحزاب) یعنی بر خدا توکل کن و خدا برای وکالت کـافی اسـت. و فرموده است: ﴿ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ نَصِيرًا ﴿٤٥﴾ ﴾ (سوره النساء) یعنی خدا برای سرپرستی و یاری کافی است. میبینیم که این جاهلان یا مغرضان کتاب خدا را رها کرده و به زیارتنامه‌هایی جعلی چسبیده‌اند که جـز انحـراف و تملـق و چاپلوسـی برای غیر خدا، چیز دیگری در بر ندارد!

باز زیارتنامه ساز می‌گوید: «بکم فتح الله و بکم يختم» یعنی خدا توسط شما عالم را ایجاد کرده و به واسطه شما آن را به پایان می رساند. باید به ایـن گمـراه گفـت یکی از امامانی که تو پنداشته ای افتتاح عالم و ختم عـالم توسـط او بـوده اسـت، بیست و یک ماه با معاویه ﷺ مبارزه کرد و قصـد داشـت او را از حکومـت شـام عزل کند، اما به سبب نافرمانی پیروانش نتوانست به مراد خود برسد، حال چگونـه ممکن است افتتاح کننده عالم یا خاتم آن باشد!!!

و در همین زیارت می‌گوید: «بکم یمحو الله ما یشاء و بکم یثبت» یعنـی خـدا بـا شما هر چه بخواهد محو و اثبات می‌کند. سوال این اسـت کـه اگـر ایـن کلمـات شرک نباشد پس چه چیزی شرک است؟ خداوند می‌فرمایـد: ﴿ يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ﴿٣٩﴾ ﴾ (سوره الرعد) یعنی خداوند آنچـه را کـه بخواهـد محو و اثبات می‌کند و ام الکتاب نزد او است. پس ام الکتاب نـزد رسـول یـا امـام نیست تا چیزی را محو یا اثبات کنند! این زیارت نامه سازان اصلا بـا کتـاب خـدا

کاری ندارند! حتی استوار نگهداشتن قدم رسول خدا و همه مومنین کـه امـام نیـز یکی از آنان است در دست پروردگار است چنانکه می‌فرماید: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ ۝٧ ﴾ (سوره محمد) یعنی ای کسانی که ایمـان آورده اید اگر [دین] خدا را یاری کنید او نیز شما را یاری می‌کنـد و قـدمهایتان را ثابت نگه می‌دارد.

سپس می‌گوید: «بكم يفك الذل من رقابنـا» یعنی به واسطه شما ذلت از گردنهای ما باز می‌شود. در حالی که چندین قرن است ملت ما به واسطه همـین خرافـات و خیالات و غلوها و بدعتهای شرک آمیز زیر بار استعمار کفار هستند! اللهم أفرغ علي صبراً وثبت أقدامي وانصرني على أهل الشرك والخرافات. ما اگر بخواهیم تمام خرافـات این زیارات را بیان کنیم از اختصار خارج خواهیم شد.

در اینجا نیز می‌گوید: قبر امام را پیش رو یعنی قبله قرار بده و نماز بخـوان. در حالی که این ضد قول رسول خدا ﷺ است که فرموده: «لا تجعلوا قبري قبلة» یعنی قبرم را قبله قرار ندهید.

مجلسی در زیارت هشتم به نقل از «کامل الزیاره» ابن قولویه از مفضـل و او از جابر بن یزید روایت کرده است که او گفت: امام صادق به مفضل فرمـود: پـس از زیارت حرکت می‌کنی و برای هر قدمی که بر می داری و یـا مـی‌گـذاری، ثـواب کسی داری که شهید شود و در خون خود بغلطد. حال اگر زائر تا رسیدن بـه سـر قبر هزار قدم بردارد، گویی هزار مرتبه شهید شده است، در نتیجه مقام زائر از امام بالاتر می‌شود، زیرا امام فقط یک بار شهید شـده ولـی زایـر هـزار بـار!! ای کـاش زیارتنامه ساز جاهل می‌دانست که ائمه علیهم السلام در دعاهای خود برای نیل به یک بار شهادت به درگاه پروردگار آه و ناله ی بسیار می‌نمودند که چنـین تـوفیقی

نصیب شان شود. ولی این زائر با راه رفتن و تفریح، هزاران بار شهید شده است!! آیا با این اعمال ، دین را بازیچه نگرفته اند؟ خداوند فرموده است: ﴿ وَذَرِ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَهُمۡ لَعِبًا وَلَهۡوًا ﴾ (سوره الأنعام آيه ۷۰) یعنی: «رها کن کسانی را که دین شان را به لهو و بازی گرفته‌اند».

به هر حال دین غلو کنندگان چنین است که گویا وظیفه ی امام و ماموم فرق دارد. امام باید جهاد و قتال کند تا به فوز شهادت نایل شود ولی ماموم کافی است که زیارت کند و از امام ثواب بیشتری کسب کند!!

آنگاه می‌گوید: «ولك بكل ركعة ركعتها عنده كثواب من حجّ واعتمر ألف مرة وأعتق ألف رقبة وكأنما وقف في سبيل الله ألف مرة مع نبي مرسل» یعنی ثواب تو به هر رکعتی که نزد قبر امام بخوانی مانند ثواب کسی است که هزار بار حج و هزار بار عمره به جای آورده و هزار بنده را آزاد نموده و هزار بار با پیغمبر مرسل در میدان جهاد حاضر شده است. چنین به نظر می رسد که در دین غلو کنندگان حساب و کتاب درستی در کار نیست، زیرا امام و اصحابش یک بار شهید شده اند ولی ثواب زائر امام ، ثواب هزار بار جهاد به همراهی پیغمبر مرسل است و کسی هم حق ایراد ندارد. چرا؟ چون نویسندگان این کتابها از بزرگان هستند و خواهند گفت فضولی موقوف!

اگر کمی دقت کنیم میبینیم که در سند این زیارت مساله‌ای تعجب‌آور و بلکه دروغی شاخدار به چشم میخورد، زیرا مفضل روایت کرده از جابر بن یزید که او گفته امام به مفضل گفت: ...، معلوم می‌شود خود مفضل خبر نداشته که امام به او چه فرموده است، از این رو فرمایش امام به خودش را از قول جابر نقل کرده

است!!! نمی‌دانم از مزخرف‌گویی راویان جعل‌کننده باید تعجب کرد یا از کسانی که این اباطیل را با آب و تاب در کتب خود جمع کرده‌اند!.

در زیارت دیگری زایر به امام می‌گوید: بگو: «لا إله إلا الله مع علمه منتهی علمه والحمد لله بعد علمه منتهی علمه وسبحان الله مع علمه منتهی علمه» گویا بافنده زیارت حالش سر جایش نبوده و نفهمیده که چه می‌گوید، زیرا برای علم خدا منتهی قائل شده است، در صورتی که علم خدا عین ذات او است و بعد و قبل و انتهایی ندارد و محدود نیست. لازم است بدانیم که نویسنده «کامل الزیاره» مانند «صفار» کاسبی کم سواد بوده است، از این رو هر چه را که راویان جعال گفته اند جمع کرده است! وی از اهالی قم است و در آن زمان در شهر قم حوزه علمیه وجود نداشته است، اگرچه اکنون هم به قول صاحب «معالم الأصول» و دیگران، اکثریت قریب به اتفاق علماء مقلد پیشینیان هستند.

و در همین زیارت به امام می‌گوید: «کنت نوراً في الأصلاب الشامخة ونوراً في ظلمات الأرض ونوراً في الهواء ونوراً في السموات العلی کنت فیها نوراً ساطعاً لا یطفی» یعنی تو نوری در صلبهای شامخ و والا بوده ای و نوری در تاریکی‌های زمین و نوری در هوا و نوری در آسمانهای مرتفع بوده ای، تو در آنجا نوری بوده ای که خاموش نمی‌شود. این کلام آشفته همچون کلام کاهنان است که معنای محصّل و مفهوم مفیدی ندارد، فقط به کار مبهوت ساختن عوام می‌آید تا بافنده ی زیارت با این دعا که «البته همه کس به ژرفای معانی آن نخواهد رسید و هر دلی وعاء(ظرفی) این معارف نتواند بود»!! بتواند هر چه می‌خواهد در مورد معنای عمیق!! آن ببافد. اما اگر کسی با قرآن و احادیث معتبر پیامبر اکرم و ائمه علیهم

السلام آشنا باشد به راحتی می فهمد که این جملات چقدر از لحن کلام پیشوایان اسلام به دور است.

در این زیارت چنین میخوانیم که او قاتلان امـام را نفـرین کـرده و مـی‌گویـد: «اللهم احلل بهم نقمتك وخذهم من حيث لا يشعرون» یعنـی خـدایا نقمـت و عـذاب خود را بر ایشان فرود آور و آنان را به گونـه‌ای کـه فکـرش را هـم نمیکننـد [بـه عذاب خویش] مبتلا کن. گویا زیارتنامه نویس خبر ندارد که هزار سال است خـدا ایشان را گرفته و مشمول نقمت قرار داده است!

به نظر می‌رسد که این غلو کنندگان و شیعه نمایان در دولت بنی عباس با آنان رقابت داشته و مورد ضرب و شتم آنان بوده انـد و مـی خواسـته انـد مقابـل بنـی عباس مذهب و پناهگاهی به وجود بیآورند، و چون علویان مورد احترام اکثر بلکه تمام مردم بوده اند، این غلو کنندگان به نام آن بزرگواران هر چـه توانسـته انـد از خود تراشیده اند که آنان را بزرگ کنند و زیر بیرق آنان سـینه زده و دکـانی بـرای خود باز کنند و عده ای را استثمار نمایند. در واقع برایشان هـیچ اهمیتـی نداشـته است که بافته هایشان مورد قبول و رضایت آن عزیزان قرار بگیـرد یـا خیـر. و بـا جعل این زیارات و روایات خرافی تا حدود زیادی در وصول به مقصـود خـویش موفق شده اند.

در دعای این زیارت می‌گوید: «فكن يومئذ في مقامي بين يدي ربي لي منقذاً فقد عظم جرمي» یعنی روزی که در حضور محکمه ی الهی ایستاده ام مرا از عـذاب نجـات بده زیرا جرم من بسیار زیاد است. گویا نمی‌داند که خـدا بـا اسـتفهام انکـاری بـه رسول خدا فرموده است: ﴿ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ ۝١٩ ﴾ (سوره الزمر) یعنی آیـا تـو آنکه را که اهل آتش است نجات می‌دهی؟ یعنی تو نمی‌توانی او را نجـات دهـی.

چنانکه در قرآن کریم آمده است نه حضرت نوح علیه السلام توانست پسر و همسرش را از عذاب الهی برهاند و به سعادت برساند و نه حضرت لوط علیه السلام موفق شد همسرش را از قهر الهی نجات دهد. در مورد تقاضای حضرت نوح علیه السلام خداوند او را مورد عتاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: ﴿ فَلَا تَسۡـَٔلۡنِ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۖ ﴾ (سوره هود آیه ٤٦) یعنی نادانسته چیزی از من مخواه. و حتی به خود خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم در مورد رخصتی که به برخی از منافقین داده بود می فرماید: ﴿ عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ ﴾ (سوره التوبه آیه ٤٣) یعنی خدا تو را ببخشد، چرا به آنان اجازه‌ی (عدم حضور در جهاد را) دادی. و در قرآن به آن حضرت چنین خطاب شده است: ﴿ قُلۡ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ١٥ ﴾ (سوره الأنعام) یعنی بگو اگر از پروردگارم سرپیچی کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

و در احادیث بسیاری فرموده است که راه نجاتی جز عمل صالح نیست و از آن جمله در مورد خویش فرموده است: «لو عصیت لهویت» یعنی اگر عصیان کنم سقوط می‌کنم. و یا اینکه به دختر بزرگوارش حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام می فرمود: عمل کن و بدان که من نمی‌توانم تو را بی نیاز کنم. حضرت علی علیه السلام نیز در اواخر دعای کمیل عرض می‌کند: «**اغفر لمن لا يملك إلا الدعاء فانك فعال لما تشاء**» یعنی پروردگارا کسی را که جز دعا چیزی ندارد بیامرز، همانا که تو هر چه بخواهی می‌کنی. ونیز می‌نویسد: «وإنما هي نفسي أروضها بالتقوى لتأتي آمنة يوم الخوف الأكبر، و تثبت على جوانب المزلق» یعنی نفس خود را به پرهیزکاری تربیت و رام

می‌کنم تا در روز قیامت که در آن ترس بزرگی در پیش است ایمن باشد و بر اطراف لغزشگاه ثابت بماند[1].

مثل اینکه این زیارات ساز نادان خبری از اسلام ندارد، زیرا شفاعت به دست خدا است و دستگیری از مجرمین به دست زائر و یا امام نیست بلکه به اختیار خود خدا است. چنانکه در دعای جوشن کبیر نیز در بند ۹ و ٦٩ به خداوند عرض می‌کنیم: یا شافع، یا شفیع.

و دیگر اینکه گوید: «يا ليتني كنت معك وأبذل مهجتي فيك نفسي- فداكم ولمضجعكم» یعنی ای کاش با تو بودم و در راه تو خونم را می ریختم جانم فدایت و فدای قبرت. این زایر خبر ندارد که جان را فی سبیل الله یعنی در راه خدا باید بذل کند نه در راه امام. امام خودش مجاهد فی سبیل الله است. به اضافه جان را فدای قبر نباید کرد. در زمان ما روضه خوانان می‌گویند: ای عاشقان قبر حسین! ولی شاید ندانند که بنا به مندرجات کتاب مجلسی نه تنها عاشق قبر که فدای قبر هم می‌توان شد!

در این زیارت مکرر می‌گوید: پیشانی و طرف راست و چپ صورت را بر خاک قبر بگذار و التماس کن و از امام مهمان نوازی و شفاعت و این و آن بخواه. جای سؤال است که اگر امام زنده بود و مردم این کارها را با او می‌کردند از آنها می پذیرفت یا خیر؟ در احادیث می خوانیم وقتی که خواستند دست رسول خدا ﷺ را ببوسند نگذاشت و حضرت امیر علیه السلام از استقبال مردم ساباط مدائن منع کرد و ایشان را مذمت فرمود و در روایت است که اصحاب هرگاه پیامبر را می دیدند برایش بلند نمی شدند، چون می فهمیدند که از این کار خوشش نمی‌آید

۱- نهج البلاغه، نامه‌ی ٤٥.

وحتی وقتی یکی از اصحاب عرض کرد: «یارسول الله أنت سیدنا وذوالطول علینا» یعنی ای رسول خدا تو سرور و صاحب برتری و بخشش بر ما هستی، پیغمبر ﷺ رویش را درهم می کشید و می فرمود: «السید الله لا یستهوینکم الشیطان» یعنی سرور خدا است، [به هوش باشید] که شیطان شما را از راه به در نبرد. حال آیا امام از پیشانی روی زمین گذاشتن برای او خشنود می‌شود؟ خصوصاً اینک که امام در دنیا نیست و از این عالم اطلاعی ندارد، پس این تملقات چه فایده ای دارد؟ ما قبلا بیان داشتیم که جهان برزخ و سالن انتظار قیامت و عالم بی خبری از دنیا می‌باشد. آری به غیر از خدا هیچ ملجا و پناهی نیست نه برای پیغمبران و نه برای مردم دیگر. و رسول خدا ﷺ فرموده است: «إنه لا یستغاث بي وإنما یستغاث بالله» یعنی شایسته نیست که از من درخواست پناه دادن شود، این خداوند است که از او درخواست پناه می‌شود.

۳۱- زیارت جابر بن عبدالله و مقایسه آن با روایات دیگر

یکی از زیارات این باب زیارتی است که علمای شیعه تماماً آن را قبول دارند و این زیارتی است که مخالف روایات دیگر است. و چون جابر بن عبدالله فردی معتبر است چند جمله از زیارت او را برای بیداری خوانندگان ذکر میکنیم:

اولاً آنکه جابر روز اربعین سر قبر امام حسین عليه السلام می‌گوید: «لقد شارکناکم فیما دخلتم فیه» یعنی ای شهدای کربلا! و ای امام! ما شریک شماییم در آنچه شما شرکت کردید. یعنی ما چون به خلافت یزید راضی نیستیم پس با شما هم هدف و شریکیم. عطیه عوفی که همراه جابر بود از او می‌پرسد: چگونه ما شریک آنها هستیم؟ ما که قدمی برای جهاد بر نداشته ایم و شمشیری هم نزدیم، اینان سر و بدنشان از هم جدا شده و از فرزندان و زنانشان صرف نظر کردند و همسران شان

بیوه شدند؟ جابر گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: هـر کـس عمـل قومی را دوست بدارد در عمل آنان شریک است.

اینک می‌پرسیم شریک بودن در ثواب در ایـن روایـت کجاسـت؟ و اینکـه در برخی از روایات گفته شده هر قدمی ثواب چندین شهید را دارد کجاست؟ شریک ثواب در یک شهادت کجا و هزار مرتبه شهید شـدن کجـا؟ پـس ایـن حـدیث آن احادیث را نفی می‌کند.

ثانیاً اینکه جابر پس از سلام سه مرتبه گفت: «حبيب لا يجيب حبيبه ثم قال: وأنـى لك بالجواب وقد شحظت أوداجك وفرق بين يديك ورأسك » یعنی دوستی کـه جـواب دوستش را نمی‌دهد، سپس گفت: و چگونه می‌توانی و کجا قـدرت جـواب داری که جوابم را بدهی در حالی که رگهای گردنت بریده شده و بین سر از بدنت جدا گردیده است. پس به قول جابر، شهداء و امام نمی‌توانند جواب بدهند، حال اینکه غلوکنندگان در زیارتنامه‌هایشان می‌گویند: «أشهد أنـك تسـمع كلامـي وتـرد جـوابي» یعنی شهادت می‌دهم که تو سخنم را می‌شنوی و جـوابم را مـی‌دهـی. نمـی‌تـوان گفت که معرفت این غلوکنندگان کذاب بهتر از جابر ﷺ است.

۳۲- زیارت منقول از صفوان

صفوان از قول امام صادق علیه السلام نقل کرده است که چون به در حـائر برسـی چنین و چنان بگو. دروغ این راویان زمانی ثابت می‌شود که بدانیم در وقت حیات صفوان، حائر در و دیواری نداشته است. و باز می‌گوید: امـام فرمـود چـون بـه در گنبد رسیدی چنین بگو. راوی کذاب متوجه نبوده اسـت کـه زمـان صـفوان ائمـه گنبدی نداشته اند، چگونه امام به او گفته است چون بـه در گنبـد رسـیدی چنـین بگو؟!! مسلماً صفوان متحصر می ماند که گنبد چیست و چرا در اسلام قبـر گنبـد

ندارد! جای بسی تعجب است که چرا علمای شیعه کتابهای خود را از این دروغها پرکرده اند؟ آیا اگر دروغی را شیخ مفید وکلینی و صدها نفر دیگر بنویسند تبدیل به حقیقت می گردد یا اینکه باید گفت آن بزرگان اشتباه کرده اند؟ چرا که خطای بزرگان بزرگترین خطاهاست!

در این روایت می‌گوید: پس از زیارت «اخرج ولا تول وجهك عن القبر حتى يغيب عن معاينتك» یعنی خارج شو و روی خود را از قبر برمگردان تا اینکه قبر از دیدگان تو غایب گردد! آیا مگر امام پشت گردن زایر را می بیند و به او بر می خورد و می رنجد؟! آیا مردم در زمان حیات ائمه علیهم السلام با آنان چنین رفتاری می کردند؟ زمانی که در حوزه ی علمیه ی قم و نجف مشغول تحصیل بودم می دیدم که عوام از در مرقد و صحن عقب عقب بیرون می‌روند و پشت به آن نمی‌کنند، ولی هنوز نمی‌دانستم که این خرافات و اعمال ناموجه را از کتب زیارات علما گرفته‌اند!!

زیارت ۳۳ منقول از شیخ مفید

شیخ مفید زیارتی مضر نقل کرده که نشانه‌ها و قراین کذب و جعل در آن بسیار است، زیرا می‌گوید: چون به در صحن رسیدی و چون داخل صحن شدی چنان بگو. و ما بارها گفته‌ایم که ائمه از این صحن و سراها بیزارند و در آن زمان صحن و سرایی نبوده است. و هر زیارتی که چنین باشد تقلبی است. در این زیارت لعنت کرده بر آنان که کتاب خدا را تحریف کرده‌اند. یعنی در معنای کلمات و جملات قرآن انحراف وارد کرده‌اند و برخلاف لغت عربی ترجمه کرده‌اند واین را تحرف معنی میگویند زیرا تحریف لفظی اصلا در قرآن واقع نشده است، زیرا خدا حفظ قرآن را تضمین کرده و فرموده است: ﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ

﴿٩﴾ (سوره الحجر) یعنی ما قرآن را نازل کرده‌ایم و بدون هیچ شکی خود ما حافظ و نگهبان آن هستیم. اما تحریف معنوی کار اکثر فرق اسلامی خصوصاً باطنیه و صوفیه و عرفا و مدعیان دروغین حبّ أهل بیت بوده است. مثلا گفته‌اند: مقصود از بعوضه و یا إبل و یا دابّه و یا قمر و یا ناقة الله، علی عليه السلام است. پس لعن این زیارت شامل همه‌ی آنان می‌شود!

در این زیارت به امام می‌گوید: «فها أنا ذا وافد إليك بنصري» یعنی بدان که من یاریم را برایت آورده ام! شما را به خدا ببینید این زیارتنامه ساز خود را مسخره کرده است یا زایرین را؟ که به امام می‌گوید: اگر من نتوانستم و یا نبودم که روز عاشورا تو را یاری کنم اکنون یاری خود را برایت آورده ام!! آیا خبر ندارد که امام سعادتمند شده و دنیا را ترک کرده و دیگر جنگی در کار نیست و احتیاج به نصرت ندارد! سپس می‌گوید: دست خود را بلند کرده و قبر امام را به خدا معرفی کن و به اندازه ی یک صفحه خطاب به خدا بگو این قبر چنین و چنان است و آنگاه رو کن به امام و بگو اگر مرا شفاعت نکنی و مرا تحفه ندهی و اکرام ننمایی حسن ظن من نسبت به تو از بین می‌رود یعنی به تو بدگمان می‌شوم. شما را به خدا ببینید چه می‌گویند و چه بر سر اسلام آورده اند! بعد از این می‌گوید: «تفضل علي بشهوتي» یعنی خدایا لطف کن و میل و شهوت مرا آزاد نما!! جالب است که اینان با این کلمات رکیک خود را از عارفین و مخلصین خدا و رسولش صلى الله عليه وآله وسلم می‌دانند!!

در قسمتی دیگر از زیارت منت بر امام می گذارد ومی‌گوید: «أتيتك زائراً وبحقك عارفاً و ...» یعنی به زیارت تو آمده ام و به حق تو آگاه هستم و تابع هدایت تو هستم. اما در واقع او تابع هدایت امام نیست و از قرآن و هدایت الهی

خبر ندارد و گرنه این همه بدعت و خرافات به نام اسلام به وجود نمیآورد و به امام نمی‌گفت: «والمنة علي بجميع سؤلي ورغبتي وشهوتي» یعنی ای امام منت بگذار بر من و همه حوائج و شهوات مرا برآورده کن. و تازه برآوردن حوائج و شهوات خود را از امام می‌خواهد و امام را قاضی الحاجات دانسته است! اما علی عليه السلام می‌فرماید: «أخلص في المسألة لربك فإن بيده العطاء والحرمان ... وأن المبتلى هو المعافى ... وليكن له تعبدك وإليه رغبتك» یعنی فقط از خدا حاجتت را بخواه زیرا عطاء کردن و محروم ساختن فقط به دست خدا است و فقط خداست که تو را از گرفتاری رهایی می بخشد، پس باید تعبد و بندگیت فقط برای او و رغبت تو فقط به سوی او باشد[1]. وقتی خرافات پرستان و دکان‌داران، روشنگریهای ما را میبینند غضبناک شده و ما را ـ نعوذ بالله ـ دشمن اسلام و یا دشمن امام معرفی می کنند و جهال را بر علیه ما میشورانند چنانکه مکرراً چنین کرده اند!

در این زیارت پس از ذکر نمازها و دعاهایی که همه اش ساختگی است، زیارتی بدون سند برای حضرت عباس عليه السلام ذکر کرده و می‌گوید: به سوی ضریح بازگرد. که از این کلام معلوم می‌شود این زیارت بعد از قرن سوم و لا اقل در قرن چهارم و در زمانی که مرقد حضرت عباس ضریح داشته است، جعل شده است. به هر حال اگر کسی این زیارات را به عنوان دستورات شرعی بخواند مرتکب بدعتی شده است.

در اوایل این زیارت جمله‌ای است که گویا نادانسته از زیارتنامه ساز صادر شده است و اگر زائر معنای آن را بفهمد دیگر این بدعتها را مرتکب نمی‌شود. و آن جمله این است: «الحمد لله الواحد في الأمور كلها». یعنی خدا در انجام امور منفرد

۱- نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

و متفرد است نه وزیر دارد و نه امیر و نه واسطه. پس درخواست انجام امور از غیر خدا دلیل اعتقاد بر عدم انفراد او در امور است!

زیارت ٣٤ منقول از ابن طاووس

این زیارت را ابن طاووس بدون هیچ سندی ذکر کرده است و دیگران نیز از او روایت کرده اند و قرائن جعل در آن نمایان و متعلق به زمانی است که مرقد ائمه گنبد و ضریح داشته است، زیرا در اول آن می‌گوید: «تقف علی باب قبته الشريفة» یعنی در مقابل در گنبد می‌آیستی. و «تدخل وتجعل الضريح بين يديك» یعنی داخل می‌شوی و ضریح را جلوی خود قرار می‌دهی. و چندین صفحه را پر کرده از اینکه چنین و چنان می‌گویی. بعد می‌گوید: ضریح را ببوس!! و یقیناً اولیاء و ائمه راضی نیستند که ضریح طلا و نقره ای که سلاطین و امرای جائر با اموال غصبی ساخته اند کسی آنها را ببوسد. و احتمالاً اینگونه زیارات به سفارش کسانی جعل شده که برای فریب عوام الناس برای قبر ضریح می ساخته اند. علاوه بر این بسیاری از جملات این زیارت مخالف کتاب خدا است. از آن جمله یکی از آشکارترین قرائن جعل زیارتنامه این است که متقلب، معنای آیه ی ۳۵ سوره‌ی شریفه ی المائده را درست نفهمیده و با اشاره به آیه ی مذکور می‌گوید: «لم يتوسل المتوسلون إلى الله بوسيلة هي أعظم حقاً عنده منكم أهل البيت» یعنی هیچ متوسلی به وسیله ای که نزد خدا حقی بیشتر از شما اهل بیت داشته باشند توسل نجسته اند. اولا بایسته است که بدانیم هیچ یک از مخلوقات خدا حتی انبیاء عظام صلوات الله علیهم نیز بر پروردگار حقی ندارند، بلکه این خداوند متعال است که بر همه منت دارد و اگر زیارتنامه ساز جاهل اندکی با قرآن آشنا بود و این آیات به گوشش رسیده بود شاید چنین جملاتی را از خود نمی بافت. در قرآن کریم آمده است:

﴿ قَدْ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْنَا ﴾ (سوره یوسف آیه ۹۰) یعنی همانا که پروردگار بر ما منت نهاد. و فرموده است: ﴿ وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَـٰرُونَ ﴿١١٤﴾ ﴾ (سوره الصافات) یعنی به راستی که ما بر موسی و هارون منت نهادیم. و می‌فرماید: ﴿ وَلَـٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ﴾ (سوره ابراهیم آیه ۱۱) یعنی ولی خداوند بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت می نهد.

اما نکته ی مهمتر اینکه وی دراین جملات به آیه ۳۵ سوره مبارکه المائده نیز اشاره کرده است. از این رو لازم می‌دانم در اینجا نیز چنانکه در کتب دیگر خود از جمله «تابشی از قرآن» و غیره توضیح داده ام معنای صحیح آیه ی مذکور را که مرتضی مطهری نیز در «عدل الهی» معنای درست آن را ذکر نکرده است، بیان کنم تا خدعه ی این زیارت سازان و مغالطه ی خرافیین آشکار شود. آیه ی شریفه می فرماید: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱبْتَغُوٓا۟ إِلَيْهِ ٱلْوَسِيلَةَ وَجَـٰهِدُوا۟ فِى سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣٥﴾ ﴾ (سوره المائده) یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و برای رضایتش وسیله (منزلت) بجویید و در راه خدا جهاد کنید تا رستگار شوید.

اولاً چنانکه ظاهر است آیه خطاب به مؤمنین است و بنا به آیه ۲۸۵ سوره شریفه البقره، پیامبر ﷺ خود یکی از مؤمنین است و مسلماً ائمه علیهم السلام نیز مشمول خطاب آیه می‌باشند. اکنون میپرسیم وسیله پیامبر و ائمه به سوی خداوند متعال جز ایمان و تقوی و عمل صالح چیست؟ آیاوسیله‌ای که هم امام و هم مامومین باید آن را بجویند غیر از جهاد فی سبیل الله است؟ آیا احکام دین در

مورد امام و ماموم فرق دارد و در مورد این آیه نباید ماموین از امام و مقتدای خود پیروی کنند و هر آنچه را که او به عنوان وسیله می‌گیرد آنان نیز بگیرند؟!

در واقع آیه کریمه پس از امر به جستجوی این وسیله، نمونه‌ای از آن را ذکر کرده و فرمان داده که «جاهدوا یعنی جهاد کنید» و بدین ترتیب بلافاصله منظور از جستجوی وسیله را توضیح داده است. به همین سبب اکثر مدافعین خرافات، آیه فوق را در خطب وکتب خود تا انتها ذکر نمیکنند و این مقطع آیه را نمیآورند!

ثانیاً آیه نفرموده است: «**ادعوا الوسیلة یعنی وسیله را بخوانید**» بلکه فرموده «**بجویید**» و بدیهی است که «**ابتغاء**» غیر از «**دعوت**» و «**دعاء**» است.

ثالثاً از اواخر قرن دوم به بعد، دیگر ائمه در دسترس نیستند تا آنها را بجوییم و ارواح طیبه آنان نیز در عالم ما قابل جستن و قابل حصول نیست! چگونه ممکن است پروردگار، ما را به جستجوی موجودی غیر قابل حصول امر فرماید؟!

رابعاً این آیه حتی در زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ یا ائمه ی بزرگوار نیز جز برای کسانی که در مدینه یا کوفه و ... می زیسته‌اند، قابل عمل نبوده است. چگونه ممکن بود مؤمن مقیم یمن یا شام یا خراسان و ... ائمه را بجوید؟ (مگر اینکه بار سفر بسته و خود را به مقر ائمه برساند که این کار نیز برای همه میسر نبوده است) و گرنه از راه دور که امکان نداشت بزرگان دین را بجویند![1]

۱- در «رجال کشي» (چاپ کربلا، ص ۲۵۳) آمده است: «لما لبی القوم الذین لبّوا (أي قالوا: لبیك جعفر) بالکوفة، دخلت علی أبي عبدالله علیه السلام فأخبرته بذلك، فخرّ ساجداً ودق جؤجؤه بالأرض وبکی وأقبل یلوذ بأصبعه ویقول: «بل عبدالله قن داخر»، مراراً کثیراً، ثم رفع رأسه و دموعه تسیل علی لحیته» مضمون این خبر آن است که چون به امام صادق علیه السلام که در مدینه اقامت داشت خبر داده شد که عده اي در کوفه گفته اند: «لبیک جعفر» بسیار منفعل و پریشان شد و به درگاه الهي سجده کرد و سینه بر زمین نهاد و گریست و بارها فرمود: «بلکه بنده ی خدا ومملوکي خوار و سست هستم». سپس سر برآورد در حالي که اشکهایش بر ریش آن بزرگوار جاري بود.

خامساً این آیات مفسر و مبین معنای وسیله است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ قُلِ ٱدْعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمْ وَلَا تَحْوِيلاً ﴿٥٦﴾ أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓ ﴾ (سوره الإسراء آیه ٥٦-٥٧) یعنی بگو آن کسانی را که غیر از خدا می‌پندارید [کاری از آنها برایتان ساخته است] فرا خوانید، آنان نمیتوانند زیانی را از شما بازدارند و نمی‌توانند [چیزی را] تغییر دهند، کسانی را که ایشان به دعا می خوانند، خود به دنبال وسیله ای هستند تا آنها را به پروردگارشان نزدیکتر سازد و به رحمت حق امیدوار و از عذابش بیمناک هستند.

می بینیم که لفظ «أقرب» در آیه ی شریفه، قرینه ای است بر اینکه مراد از وسیله «منزلت» است که با التزام به اوامر و نواهی شرع حاصل می‌شود و کسانی که در پیشگاه الهی مقربتر هستند نزد خدا منزلت می جویند.

دیگر آنکه آیه به صورت ضمنی می‌فرماید آن کسانی که شما به دعا می‌خوانید خود جوینده ی وسیله اند و مسلماً کسی که خود به دنبال وسیله است نمی‌تواند وسیله قرار گیرد.

سادساً: می‌پرسیم چرا مدعیان حب آل رسول ﷺ در مورد این آیه به توضیحات ائمه اشاره نمی کنند و فرموده های آن بزرگواران را به روی مبارک نمی آورند؟! از آن جمله رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «إلهي وسيلتي إليك الإيمان بك» یعنی پروردگارا وسیله ی من به سوی تو ایمانم به توست. و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: «إن أفضل ما توسل به المتوسلون إلى الله سبحانه، الإيمان به وبرسوله، والجهاد في سبيله، فإنه ذروة الإسلام، وكلمة الإخلاص فإنها الفطرة، وإقام الصلاة فإنها الملة، و إيتاء الزكاة فإنها فريضة واجبة، وصوم شهر رمضان فإنه جُنة من

العقاب، و حج البیت» یعنی برترین وسیله ای که متوسلین برای تقرب به پروردگـار به آن توسل جسته اند، ایمان به خداوند و رسولش و جهاد در راه خداست کـه آن قلعه ی رفیع اسلام و کلمه ی توحید می‌باشد و آن مقتضای فطرت است، و اقامـه ی نماز که [علامت] دین اسلام است، و پرداخت زکات که از واجبات می‌باشد، و روزه ی ماه رمضان که سپری در برابر عقاب اسـت، و حـج خانـه خـدا.[۱] چنانکـه ملاحظه می کنید، در واقع آن حضرت مفاد آیه سوره مائده را تفسیر کـرده اسـت. همچنین آن حضرت در دعایی عرض می‌کند: «قد جئت أطلب عفوك و وسيلتي إليك كرمك» یعنی آمده‌ام که طلب عفـو کـنم و وسـیله ام در پیشـگاهت فضـل و کـرم توست[۲]. و فرموده است: «فقد جعلت الإقرار بالذنب إليك وسيلتي ... متوسل بكرمـك إليـك» یعنی اقرار به گناه را وسیله خویش به درگاهت قرار داده ام و در پیشگاهت به کرم تو متوسل می‌شوم[۳] و فرموده اسـت: «فـإني أتوسـل إليـك بتوحيـدك وتهليلـك وتمجيدك وتكبيرك وتعظيمك » یعنی پس همانـا در پیشـگاهت بـه یگانـه دانسـتن و تهلیل و تمجید و تکبیر و تعظیم تو، توسل می جـویم[۴] و فرمـوده اسـت: «أتوسـل إليك بربوبيتك» یعنی به ربوبیت تو متوسل می‌شوم»[۵].

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۰.

۲- صحیفه ی علویه، دعاؤه في الاستغفار في سحر كل ليلة عقب ركعتي الفجر.

۳- صحیفه ی علویه، دعاؤه عليه السلام في المناجاة في شهر شعبان.

٤- صحیفه ی علویه، دعاؤه عليه السلام في الشدائد.

٥- صحیفه ی علویه، دعاؤه عليه السلام في ليلة الجمعة، علّمه لكميل بن زياد النخعي. و مفاتيح الجنان، دعاي كميل.

بنا به قول سید بن طاووس، حضرت حسین بن علی عليه السلام در دعای عرفه عرض می‌کند: «ها أنا أتوسل إليك بفقري إليك» یعنی پروردگارا با فقر و نیازم به تو، به درگاهت متوسل می‌شوم[1].

حضرت سید الساجدین عليه السلام نیز در دعایی عرض می‌کند: «اللهم إني بذمة الإسلام أتوسل إليك» یعنی پروردگارا در پیشگاهت به پیمان اسلام متوسل می‌شوم.[2] و می‌فرماید: «وسيلتي إليك التوحيد وذريعتي أني لم أشرك بك شيئاً» یعنی خداوندا! در پیشگاهت وسیله‌ام توحید است و اینکه چیزی را با تو شریک قرار نداده‌ام.[3] و با تاسی از جد بزرگوارش که می‌گفت: «اللهم إني أتقرب إليك بذكرك» یعنی پروردگارا! با ذکر تو به پیشگاهت تقرب می‌جویم[4]، عرض می‌کند: «بدعائك توسلي» یعنی با به دعا خواندنت به تو توسل می‌جویم[5].

چنانکه ملاحظه فرمودید، علی عليه السلام و دیگر ائمه بزرگوار حتی به منظور تعلیم و ارشاد مامومین در دعاهای خویش به پیامبر اکرم و یا انبیاء سابقین علیهم السلام از جمله حضرت خلیل الرحمان و ابوالأنبیاء ابراهیم عليه السلام توسل نجسته اند و همواره به ایمان و اسلام و جهاد و عمل صالح و صفات الهی متوسل شده اند و به هیچ وجه به بشری متوسل نشده‌اند. نمی‌دانم چرا مدعیان پیروی از آنان سخنان

۱- مفاتیح الجنان، دعاي روز عرفه.

۲- مفاتیح الجنان، دعاي روز پنجشنبه.

۳- الصحيفة السجادية، دعاؤه عليه السلام في دفاع كيد الأعداء.

٤- الصحيفة العلوية، دعاؤه عليه السلام المعروف بدعاء كميل (دعاي كميل).

٥- مفاتیح الجنان، دعاي ابوحمزه ثمالي.

ایشان را نادیده گرفته و غالبا به امام یا امامزاده متوسل می‌شوند، در حالی که ائمه نگفته اند که در دعا، به ما متوسل شوید!

در این زیارت نکته ی دیگری نیز هست و زیارتنامه ساز همچون دعای «**ندبه**» می‌گوید: «اللهم أبلغ سيدي ومولاي تحية وسلاماً» یعنی پروردگارا! درود و سلامم را به سرور و مولایم برسان! معلوم می‌شود خداونـد را حاضر و نزدیـک، و امام را غائب و دور دانسته است که از خدای تعالی مـی‌خواهـد بـه آنـان سلام برسـاند! اینجاست که از او می‌پرسیم پس چرا در زیارتنامه ها امام را حاضر و ناظر دانسته و به دروغ می‌گویی: «أشهد أنك تسمع كلامي وترد جوابي» یعنی شهادت می‌دهم کـه تو سخنم را می شنوی و جوابم را می‌دهی!! این جاعلان، ضـد و نقـیض زیـارات خویش را درک نمی‌کنند!

زیارت ۳۵ به نقل از ابن طاووس از قول مردی ناشناس

ابن طاووس از مردی بی آنکه نام او را معلوم کند، زیارتی نقـل کـرده اسـت. وی می‌گوید که مرد مذکور مرکب خود را نزدیک سایه بان خوابانیـد، نزدیـک ضـریح امام آمد و به ضریح اشاره کرد و زیارتنامه ای ضد قرآن خواند، سپس صورتش را به ضریح مالید و گفت: آمده ام تا به گناهان خود اعتراف کنم و بخـواهم کـه نـزد پروردگار شفیعم باشی، سپس ضـریح را قبلـه قـرار داد و نمـاز خوانـد و مطالـب بسیاری گفت و نشست و چیزهایی گفت که من نفهمیدم، سپس برخاست و سلام کرد و گفت: ای امام! مرا به یاد داشته باش، پـس از آن بـر مـرکبش سـوار شـد و رفت!

آخر این هم شد مدرک دین؟ ابن طاووس از جمع‌کردن ایـن زیـارات بـا ایـن کیفیت چه مقصدی داشته است؟ و دیگران که از او نقـل کـرده انـد چـه قصـدی

دارند؟ مرد مجهولی آمده گناهانش را به امام گفته، سپس کار باطلی کرده یعنی به جای کعبه رو به ضریح نماز خوانده و خرافاتی نیز سر هم کرده است. شاید او هم مانند سایر خرافیین گمان کرده که امام پس از وفاتش، حاضر و ناظر است! زیرا گفته است: مرا در ذهن خود قرار بده. اینها چه ارزشی دارد که خواندن آن را مستحب دانسته اند. مگر احکام واجب و مستحب به دست این نویسندگان است؟ جناب ابن طاووس به جای آنکه انحراف او را از کعبه در هنگام نماز، نادرست و باطل بداند، و این کار را دلیل گمراهی و نادانی او بشمارد، خرافات او را برای ما ثبت کرده است!!

زیارت ۳٦ به نقل از جابر جعفی

این زیارت را ابن طاووس و مجلسی و دیگران ذکر کرده‌اند، اما بدان که علامه حلی در رجال خود به نقل از ابن الغضائری می‌گوید: اکثریت کسانی که از جابر جعفی روایت می‌کنند ضعیف هستند! یعنی در واقع دروغهای خود را به او نسبت می‌دهند. و نجاشی نیز فرموده است: کسانی که از او روایت می‌کنند تضعیف شده‌اند. از این رو نمی‌توان هر چه را که به اسم جابر جعفی عرضه می‌شود پذیرفت. این زیارت نیز همچون زیاراتی که تاکنون ملاحظه کردید، آثار جعل در آن هویداست و همان عیوب زیارتنامه‌های پیشین را داراست، زیرا می‌گوید: چون به زیارت قبر امام حسین ﷺ آمدی دم در مایستی! یا می‌گوید: با هر قدمی که برداری یا بگذاری ثواب شهیدی را که در خون خود غلطیده باشد برایت نوشته می‌شود! یا می‌گوید: زیارت آن حضرت ثواب هزار عمره و آزاد کردن هزار برده و هزار بار جهاد با پیغمبر مرسل ﷺ را دارد!!

مسلماً این زیارت نیز چنانکه بارها گفته ایم زمانی جعل شده که بر مرقد سید الشهداء بارگاه و گنبد و درهای متعدد ساخته اند و آن را به دروغ بر امام مظلوم حضرت صادق علیه السلام افتراء بسته اند و الا در زمان آن حضرت مرقد امام حسین دری نداشته است. درمورد ثواب زیارت نیز گفته ایم که با این ثوابها، ثواب زائر از مزور بیشتر خواهد شد! همچنین زیارت ساز جاهل می‌گوید: ثواب هر رکعت نماز در آنجا ثواب هزار حج است! گویا دعاهای ائمه را ندیده که قبولی یک حج خود را از خدا درخواست می کردند. برای مثال حضرت امیر علیه السلام عرض می‌کند: «أن تكتبني من حجاج بيتك الحرام المبرور حجهم» یعنی پروردگارا! از تو می‌خواهم که مرا در شمار حاجیانی که حجی نیکو و مقبول به جای آورده اند قرار دهی[1].

آیا آن کسی که این گفتارهای غلوآمیز را نپذیرد و آنها را از گفته های امام علیه السلام نداند منحرف است یا کسی که هر چه را به نام امام عرضه می‌شود می‌پذیرد و آن را از امام می‌داند؟!

زیارت ۳۷ به نقل از کفعمی

این زیارت را کفعمی که از علمای قرن نهم هجری است مستقیما و بی واسطه از امام صادق علیه السلام که در قرن دوم می زیسته است روایت کرده است!! آیا معنای روایت صحیح همین هست؟! به هر حال کفعمی گفته که هشت رکعت نماز، در حالی که راویان دیگر شش رکعت نماز را روایت کرده اند! آیا اختیار عدد رکعات نماز به دست کفعمی و امثال اوست؟ عجیب است که علما هر چه را کفعمی یا ابن طاووس یا ابوقره یا ابن المشهدی یا ابن قولویه و سایرین گفته اند حتی اگر

۱- الصحيفة العلوية، دعاؤه في اليوم الثلاثين من الشهر.

بی سند بوده باشد، همه را بی تامل و بدون هیچ انتقادی قبول کرده و جمـع آوری کرده اند، گویی که وحی منزل است! گویی این آیه ی کریمه را فراموش کرده انـد کـه مـی فرمایـد: ﴿ وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَـٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا ٣٦ ﴾ (سوره الإسـراء) یعنی از آنچه کـه بـدان علمـی نـداری پیروی مکن، همانا گوش و چشم و دل هر یک از آنها مورد پرسش قرار خواهنـد گرفت.

سپس کفعمی می‌گوید: «ثم زر علي بن الحسـين» یعنی سپس مرقد حضرت سجاد را زیارت کن. مجلسی که این روایت را آورده به عنوان توضیح می‌گوید: عبـارت «سپس علی بن الحسین را زیارت کن» کلام کفعمی است نـه کـلام امـام! شـگفت انگیز است که مجلسی در اصل زیارت هیچ اظهـار نظـر و یـا انتقـاد و توضـیحی نیاورده ولی درباره‌ی عبارت «**ثم زر ...**» توضیح داده است!!

زیارت ۳۸ که از سید مرتضی است

مجلسی درباره این زیارتنامه تصریح میکند که این زیارت منقول از امام نبوده بلکه آن را خود سید مرتضی علم الهدی[1] انشاء کـرده اسـت. زیارتنامـه مـذکور بسـیار فصیح و بلیغ و مسجع و مقفی و از زیارات دیگر که به ائمه نسبت دادهانـد زیبـاتر است، و همین امر بطلان رای کسانی را اثبات می‌کند که می‌گویند چـون عبـارات فلان دعا یا فلان زیارت فصیح و زیباست پس فرمـوده امـام اسـت و فصـاحت و زیبایی را قرینه ای بر صحت انتساب آن بـه امـام میداننـد، مـثلا دربـاره «**زیـارت جامعه**» یا «**دعای ندبه**» که بسیاری از جملات آنها ضد قرآن و یا کـذب(و دروغ)

۱- وي از فقهاي مشهور شيعه و برادر «سيدرضي» گردآورنده ی نهج البلاغه است.

است می‌گویند: چون عباراتش فصیح است لابد کلام امام است! حال آنکه زیارت ۳۸ که انشای خود سید مرتضی است از زیارت جامعه و دعای ندبه زیباتر و فصیحتر است، در حالی که به هیچ امامی نیز منسوب نیست و اگر کسی منصفانه آن را با زیارت ۳۰ یا سایر زیارات که نمونه‌هایی از آنها را در این کتاب ملاحظه کردید، مقایسه کند خواهد دید که عبارات این زیارت معقولتر و مقبولتر و به لحن روایات معتبر، شبیه‌تر بوده است و در آن از تعبیرهای عجیب و غریب و نامعقول اجتناب شده است.

گرچه زیارت سید کاملا عاری از خرافات نیست ولی دارای نکات قابل توجهی است، از جمله در این زیارت مطلبی را ذکر کرده که در سایر زیارات وجود ندارد، **و آن ذکر شهادت دو تن از فرزندان امیر المؤمنین علی علیه السلام یعنی ابوبکر بن علی و عثمان بن علی رحمهما الله میباشد که در واقعه کربلا به همراه امام حسین علیه السلام شربت شهادت نوشیدند و سید مرتضی فضائل و مناقب آن دو بزرگوار را در این زیارت ذکر کرده است**. اما زیارت تراشان مغرض چون با خلفاء عداوت داشته اند، فداکاری و شهادت این دو بزرگوار را به این علت که با خلفاء همنام بوده‌اند نادیده گرفته‌اند!! می‌پرسیم اگر شما صادقانه به شهدای کربلا و اصحاب سید الشهداء ارادت دارید و کتب و جزوات فراوانی را در زیارت و فضیلت آنان نوشته اید چرا یادی از شهادت دو برادر بزرگوار حضرت سید الشهداء علیه السلام نمی‌کنید؟! این کار خود دلیل بر آن است که این زیارات معمول هست، به دست اشخاصی مغرض انشاء شده است و از امام علیه السلام نیست.

مخفی نماند که این زیارت سید مرتضی، اکثر زیارات را رد کرده و مطالب آنها را باطل نموده است، از جمله در این زیارت خطاب به امام می‌گوید: «وأنت مجدل على الرمضاء لاتستطيع خطاباً و لاترد جواباً» یعنی تو بر روی زمین افتاده بودی در حالی که سرت از بدن جدا شده بود، نه توانایی صحبت کردن داشتی و نه توانایی جواب دادن کسی را داشتی. این جمله مخالف جمله‌ای است که در زیارات دیگر به این مضمون آمده است: «أشهد أنك تسمع كلامي وترد جوابي» یعنی شهادت می‌دهم که تو سخنم را می‌شنوی و جوابم را می‌دهی.

دیگر اینکه سید مرتضی در سلام بر انبیاء معجزات انبیاء را فعل خدا دانسته است نه کار انبیاء، و این برخلاف عقیده اهل خرافات است. و دیگر اینکه تمام شهداء را امام دانسته و امامت را به دوازده نفر منحصر نکرده است، و در جمله خطاب به شهداء می‌گوید: «السلام على الأئمة السادات» یعنی سلام بر امامانی که همه پیشوا و سرورند. و این جمله با قرآن موافق است، آن قرآنی که به ما تعلیم می‌دهد که شایسته است به عنوان بندگان خدای رحمن همگی از خدا بخواهیم که ما را امام المتقین و پیشوا و مقتدای اهل تقوی قرار دهد: ﴿ وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ... ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ... وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴾ (سوره الفرقان آیه ٧٤) یعنی بندگان خدای رحمان ... آنان کسانی هستند که می‌گویند ... و ما را پیشوای متقیان قرار ده.

مطابق این آیه هر کس می‌تواند از خدای خویش امامت و پیشوایی اهل تقوی را بخواهد و سعی کند با کسب علم و مجاهدت با نفس و التزام به اوامر و اجتناب از نواهی شرع، لیاقت پیشوایی و اسوه بودن برای اهل تقوی را کسب کند.

زیارت ۳۹ به بعد

مجلسی در ذکر زیارت سی و نه، نه سندی ارائه کرده است و نه اسم راوی را بیان کرده است، و همچنین از بیان کردن اینکه زیارت مذکور از کدام کتاب است نیز خودداری کرده است. بنابراین چنین زیارتی خواندنش یقینا بدعت است، اگر چه سایر زیارات نیز بهتر از این نبوده اند!

اما زیارت چهلم را مجلسی از کتاب مزار ابن المشهدی نقل کرده است، ولی او این زیارت را بدون سند در کتاب خود آورده است، پس آن نیز بدون سند و فاقد اعتبار است.

زیارت چهل و یک را مرسلا از صفوان ذکر کرده است، اما معلوم نیست چه کس یا کسانی از صفوان نقل کرده اند، پس آن نیز بی اعتبار است. علاوه بر این از متن زیارت معلوم می‌شود که زمان جعل شدن آن وقتی بوده است که مرقد امام حسین عليه السلام دارای صحن و گنبد و بارگاه بوده است. آری به جای آنکه دین حقیقی را به مردم عرضه کنند آمده اند برای مردم گنبد و بارگاه و ضریح ساخته اند و در عوض توحید و توجه به خدای یکتا، توجه به انبیاء و صالحین را به عنوان توسل به مردم یاد داده اند.

مجلسی در مورد زیارت چهل و دوم می‌گوید: آن را از نسخه ای قدیم نقل کرده ام که مؤلف آن معلوم نیست چه کسی هست و سندی هم برای آن ذکر نکرده است. ثانیا متن آن نیز مانند اکثر زیارات گویای آن است که زمان جعل آن پس از ساخت گنبد و بارگاه بر قبور بوده است. ثالثا در این زیارت برای هر دوازده امام صلوات و مدح و ثنا ذکر کرده است که معلوم می‌شود پس از زمان ائمه ساخته(و جعل) شده است. در اواخر آن می‌گوید: «ثم ضع خدك على الضريح» یعنی سپس گونه ی خود را بر ضریح بگذار. و مسلم است که ضریح را ستمگران

ساخته اند و الا زمان امام ضریحی نبوده است، همچنین موقوفاتی از قبیل باغها و زمین ها و خانه‌ها و مزارع و مغازه‌هایی که برای حفظ این ضریح ها وقف گردیده است تماما در قرون پس از ائمه ایجاد گردیده است که آن را مفصلاً بیان کرده ایم و گفته ایم که وقف زمین ها و اراضی مفتوح العنوه باطل می‌باشد. و آن چنانکه این وقف ها تماماً مرجوح و باطل است، نذورات بر قبور نیز مرجوح و باطل است. به هر حال زیارت چهل و دوم جملات ضد قرآنی بسیار دارد!

باب الزیاره فی التقیه و تجویز انشاء الزیاره

مجلسی و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت فرمود: «تقول عند قبر الحسين ما أحببت» یعنی نزد قبر امام حسین آنچه دوست داری و دلت می‌خواهد می‌گویی!! در اینجا امام تجویز کرده که با هر عبارتی که بخواهی انشاء زیارت کنی می‌توانی امام حسین را زیارت کنی! بنابراین تمام زیارتهای بافته شده و مجعولات غلو کنندگان از این روایت سرچشمه گرفته است که انشاء زیارت دل بخواهی بوده و هر کس به دلخواه خود زیارتی جعل کرده و عقائد خرافی خود را در آن آورده و مردم را گمراه نموده است، و اخلاف ایشان پنداشته اند که این زیارتها مستند و با مدرک است و این خود پایه و اساس فساد در دین می‌باشد.

ریشه تمام این کفریات و شرکیات و موهوماتی که در زیارتنامه‌ها جمع شده است همین عبارت «تقول ما أحببت» یعنی هر چه دلت بخواهد می‌گویی، می‌باشد. حاج شیخ عباس قمی و امثال او گمان کرده اند زیارات وجه شرعی دارد و آنها را در مفاتیح الجنان و کتب مشابه آن جمع کرده اند.

ما برای نمونه به ذکر همین زیاراتی که نزد علماء مهم تر و مشـهورتر میباشـد قناعت می‌کنیم و با همین مقدار معلوم شد که متن آنها بی اعتبـار و در واقـع جـز افتراء و دروغ بر ائمه علیهم السلام چیز دیگری نیست.

البته سند زیارات نیز وضع خرابی دارد. اینجانب در سند زیارات تحقیق کـرده ام و سندی که معیوب نباشد ندیده ام، بلکه در هر یک از سندها حداقل یک یا دو تن از رواتش ضعیف و فاسد و مهمل و مجهول بوده اند!

زیارت جامعه

پیش از ختم کتاب، مناسب است نگاهی بیندازیم به «**زیارت جامعه**» کـه در میـان عوام بلکه گروهی از عالم نمایان، از شهرت و اعتبار خاصی برخوردار است. ایـن زیارت را مجلسی از تالیفات شیخ صدوق نقل کرده اسـت. اسـتاد مجاهـد جنـاب قلمداران در کتاب خویش در مورد سند این زیارت تحقیـق کـرده اسـت و دیگـر نیازی به بررسی سند آن نداریم، از این رو در اینجا به متن این زیارت توجـه مـی کنیم:

مجلسی درباره این زیارت می‌گوید: «أفصحها لفظاً و أبلغها معنـی» مقصـود وی آن است که الفاظ و جملات زیارت جامعه از تمام زیارات فصیح‌تـر و معنـای آن رساتر می‌باشد.

اولا چنانکه سابقاً گفتیم سید مرتضی زیارتی تالیف کرده که مجلسـی آن را بـه عنوان زیارت سی و هشتم ذکر کرده است و چنان سلاست و عبارات زیبایی دارد که خود مجلسی الفاظ آن را شافی خوانده است و می‌گویـد: ظـاهراً ایـن زیـارت تالیف سید مرتضی و شیخ مفید می‌باشد. و زیارت سید خیلی فصیح‌تر و زیبـاتر و

تأثر انگیزتر و دارای مدح دلنشین‌تر می‌باشد. پس صرف فصاحت دلیـل بـر اینکـه کلامی را به امام یا رسول نسبت بدهیم نمی‌باشد.

ثانیاً محال است امام متواضع و فروتنـی کـه از خودخـواهی و خودپسـندی و مداحی نهی کرده است، بگوید شما بیایید چنین زیارتی که چندین ورق مداحی و اغراق و غلو دارد برای ما بخوانید تا ما از شما خشنود گـردیم و برایتـان شـفاعت کنیم!

ثالثاً می‌دانیم که حکومت صفوی بنا به مقاصد سیاسی، مایل بود کـه روح غلـو و مبالغه نسبت به بزرگان، از جمله بزرگان دین شیعه، در میان مـردم رواج یابـد و مجلسی علاوه بر اینکه در چنین محیطی پرورش یافته و رشد کرده است، خود نیز توجیه‌کننده ی حکومت افراد فاسد و نالایقی چون شاه سلیمان و سـلطان حسـین صفوی بوده و آنان را مدح و تمجید می کرده است، و مسلماً ایـن کـار نیـز تـاثیر منفی خود را بر روحیه ی او گذاشته و سبب شده که این زیارت نامناسـب و دور از روح شرع را بپذیرد و در دیگاهش خوب جلوه کند. اما ما با اشاره به بعضـی از جملات آن که مخالف قرآن و عقل و تاریخ است ثابت می کنیم که محـال اسـت امام هادی ﷺ به خواندن آن دستور داده باشد:

الف) خطاب به امام می‌گوید: «موضع الرسالة ومختلـف الملائكـة ومهـبط الـوحي» یعنی جایگاه رسالت و محل تردد فرشتگان و محل نزول وحی. در حالی کـه ایـن وصف فقط مختص رسول خدا ﷺ بوده است و سایرین موضع رسـالت ومحـل هبوط و نزول وحی نیستند. گرچه ممکـن اسـت غلـو کننـدگان متعصـب بـا زور توجیهات سرد و تأویلات سسـت، آن را از معنـای صـریح و واضـحش منصـرف کرده و احتمالات عجیب و دور از ذهن و معانی پیچ پیچی برای آن ببافند!

ب) به ائمه می‌گوید: «أقمتم حدوده» یعنی حدود خدا را اجرا کردید. در حالی که این مساله به وضوح برخلاف مسلمات تاریخ است و ائمه ی کرام جز حضرت علی و امام حسن علیهما السلام متاسفانه قدرت تسلط و حکم رانی نداشته اند و امکان و فرصت اقامه ی حدود الهی را نیافته اند.

ج) صرف نظر از اینکه مانند بسیاری از روایات و دعاهای جعلی، ائمه را بقية الله خوانده است و یا در مورد آن حضرات به آیه ی ۳۳ سوره‌ی الأحزاب استشهاد کرده است که ما در تعدادی از تألیفات خود از جمله تفسیر تابشی از قرآن، نادرستی آنها را اثبات کرده ایم، مانند بسیاری از زیارات جعلی دیگر با ذکر عبارت «إياب الخلق إليكم وحسابهم عليكم» یعنی بازگشت خلق به سوی شما و حساب شان با شماست!! ضد آیات قرآن سخن گفته است!! آیاتی مانند: ﴿ مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ ﴾ (سوره الأنعام آیه ۵۲) یعنی مقداری از حسابشان نیز با تو نیست. ﴿ فَإِنَّمَا عَلَيۡكَ ٱلۡبَلَٰغُ وَعَلَيۡنَا ٱلۡحِسَابُ ۝٤٠ ﴾ (سوره الرعد) یعنی همانا وظیفه تو فقط ابلاغ است وحساب آنان با ماست. ﴿ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ۝٤٧ ﴾ (سوره الأنبياء) یعنی این کافی است که ما حسابرس باشیم.﴿ إِنۡ حِسَابُهُمۡ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي ﴾ (سوره الشعراء آیه ۱۱۳) یعنی حسابشان جز با پروردگارم نیست. ﴿ إِنَّ إِلَيۡنَآ إِيَابَهُمۡ ۝٢٥ ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا حِسَابَهُم ۝٢٦ ﴾ (سوره الغاشيه) یعنی همانا که بازگشتشان به سوی ما و آنگاه حساب‌شان نیز بر عهده ماست.

دیگر آنکه ائمه را حجت خدا خوانده است، در حالی که به صریح قرآن، انبیاء حجت الهی بوده اند و پس از رسول خدا ﷺ کسی حجت نیست، چنانکه می فرماید: ﴿ رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِ ﴾ (سوره

النساء آیه ١٦٥) یعنی پیامبرانی بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا برای مردم پس از پیامبران بر خداوند حجتی نباشد.

و همچنین ائمه را صراط خدا دانسته است، در حالی که هر طفل ابجد خوانی می‌داند که پیامبر ﷺ و ائمه، خودشان سالک صراط مستقیم الهی بوده‌اند و اگر خودشان صراط می‌بودند نیازی نبود درنمازشان بگویند: ﴿ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ﴾ یعنی ما را به راه راست هدایت فرما. زیرا در این صورت معنای کلام آنها چنین می‌شود که ما را به سوی خودمان هدایت فرما!!

د) آیا عالم نمایانی که این دعا را ترویج و خواندنش را به عوام توصیه می‌کنند، واقعاً این دعا را قبول و به مفاد آن اعتقاد دارند، یا خیر؟ در این دعا چنین آمده است: «ومن جحدكم كافر» **یعنی هر کس شما را انکار کند کافر است! جای سوال است اگر جز شیعیان اثنی عشری و شیعیان اسماعیلی (هفت امامی)، تمامی عالم اسلام با وجود احترامی که برای ائمه ی اهل بیت علیهم السلام قائل هستند، اما منکرند که آن بزرگواران در امر امامت و ولایت، منصوب و منصوص الهی می‌باشند، آیا چنین کسانی کافرند؟ و اگر کافرند، پس چرا شما غالبا از وحدت و اخوت گروههای اسلامی دم می‌زنید و شیعه و سنی را به اتحاد و اتفاق دعوت می‌کنید؟ آیا می‌خواهید با کفار متحد شوید؟!**

امام صادق علیه السلام فرموده است: «عودوا مرضاهم واشهدوا جنائزهم واشهدوا لهم وعليهم وصلوا معهم في مساجدهم» یعنی بیمارانشان را عیادت و مردگانشان را تشییع کنید و [در محاکم] برایشان گواهی دهید و با آنان در مساجدشان نماز بخوانید.[1]

۱- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۸۲، حدیث هشتم.

حضرت امام موسی کاظم عليه السلام نیز فرموده است: «صلى حسن وحسين عليهما السلام خلف مروان ونحن نصلي معهم» یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام پشت سر مروان نماز میخواندند و ما نیز با آنان (خلفا) نماز می‌خوانیم.[۱] اگر چنین باشد که شما میگویید آیا اقتدا به کفار صحیح است؟!

پدر امام هادی عليه السلام یعنی حضرت محمد التقی معروف به امام جواد، دامادی مامون عباسی را که منکر امامت آن حضرت بود پذیرفت، پس چگونه ممکن است فرزندش امام هادی عليه السلام منکران ائمه را کافر بشمارد! آیا ممکن است پدرش ازدواج با کفار را بپذیرد؟!

ه) می‌گوید: «فبلغ الله بكم أشرف محل المكرمين وأعلى منازل المقربين وأرفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لا حق ولا يسبقه سابق ولا يطمع في إدراكه طامع، حيث لا يبقى ملك مقرب ولانبي مرسل ولا صديق ولا شهيد ولا عالم ولا جاهل ولا داني ولا فاضل ولا مؤمن صالح ولا فاجر طالح ولا جبار عنيد ولا شيطان مريد ولا خلق فيما بين ذلك شهيد إلا عرفهم جلالة أمركم وعظم خطركم كبر شأنكم وتمام نوركم وصدق مقاعدكم وثبات مقامكم وشرف محلكم ومنزلتكم عنده»!!

معنای جملات فوق این است که خداوند شما را به شریف‌ترین محل بزرگان گرامی و به بالاترین منازل مقربین و بلندترین درجات پیغمبران مرسل رسانیده است!

این جملات همهٔ اش دروغ محض است و هیچ دلیل شرعی ندارد، زیرا هر امامی، خود باید مؤمن به مرسلین و تابع انبیاء باشد. خود امیر المؤمنین عليه السلام می

---

۱ – وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۸۷۳ ، حدیث نهم.

فرمود: «نظرت إلی کتاب الله و ما وضع لنا و أمرنا بالحکم به فاتبعته و ما استن النبي ﷺ فاقتدیته» یعنی به کتاب خدا نگریستم و به آنچه که بر ما مقرر کرده بود و فرمان داده بود که به آن حکم کنیم، از همان پیروی کردم و آنچه را که پیامبر ﷺ سنت نهاده بود، بدان اقتدا نمودم.[1] همچنین آن حضرت در وصیت خود پس از ضربت خوردن از ابن ملجم می فرماید: «أما وصیتي فالله لا تشرکوا به شیئاً، و محمد ﷺ فلا تضیعوا سنته، أقیموا هذین العمودین، وأوقدوا هذین المصباحین، وخلاکم ذم ما لم تشردوا» یعنی وصیت من به شما این است که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و سنت محمد ﷺ را ضایع نکنید، این دو ستون (توحید و سنت) را برپا دارید و این دو چراغ را بیافروزید و بر شما هیچ مذمت و سرزنشی نخواهد بود تا وقتی که (از این دو) دور نشوید[2]. پس تابع، مقامش بالاتر از متبوع نمی‌تواند باشد. نمی‌دانم علما چگونه در مقابل این زیارتنامه ساکت هستند، در حالی که ادعا می‌کنند ما پیامبر اکرم ﷺ را از ائمه بالاتر می‌دانیم، آیا دروغ می‌گویند؟!

همچنین می‌پرسیم چگونه منزلت امام از تمام ملائکه ی مقربین بالاتر است، با اینکه یکی از ملائکه ی مقربین جبرئیل علیه السلام است که خداوند وی را «کریم» و «امین» و «مطاع» و «نیرومند» و «مکین یعنی دارای منزلت» خوانده است. (سوره التکویر آیه ۲۰) و او را معلم خاتم الأنبیاء ﷺ قرار داده و فرموده است: ﴿ عَلَّمَهُۥ شَدِيدُ ٱلۡقُوَىٰ ۝ ﴾ (سوره النجم) یعنی شدید القوی (جبرئیل) به او تعلیم داده است. بنابراین جبرئیل علیه السلام معلم پیامبر و پیامبر به اقرار خودِ امیر المؤمنین معلم وی بوده است، پس چگونه مقام و منزلت شاگرد پیامبر اکرم از

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۵.

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۹.

معلم آن حضرت بالاتر است؟! بافنده ی این دعا از کدام آیه‌یا دلیل شرعی فهمیده که خدا مقام یکی از پیروان پیامبر ﷺ را از مقام تمام ملائکه و انبیاء بالاتر قرار داده است؟ آیا این کار افتراء به خدا و دین او نیست؟ مگر ندانسته که خداوند فرموده است: ﴿ لَا تَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا ﴾ (سوره طه آیه ٦١) یعنی بر خدا دروغ نبندید. و فرموده است: ﴿ تَٱللَّهِ لَتُسۡـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ تَفۡتَرُونَ ۝٥٦ ﴾ (سوره النحل) یعنی سوگند به خدا که از آنچه بر خدا افتراء بسته اید، بازپرسی خواهید شد.

کجا خداوند فرموده است که مقام یکی از پیروان انبیاء را از انبیاء و رسل و ملائکه بالاتر قرار داده ام؟ چرا بر مزار بزرگان به خدا افتراء می بندید؟ آیا از خداوند حاضر و ناظر خجالت نمی کشید؟!

خداوند متعال چندین بار در قرآن کسانی را که نادانسته و بدون دلیل چیزی به خداوند نسبت می‌دهند، عتاب کرده و این کار را حرام شمرده و فرموده است: ﴿ قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ . . . وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ۝٣٣ ﴾ (سوره الأعراف) یعنی بگو همانا که پروردگارم حرام کرده است...که بر علیه خدا چیزی را بگویید که از آن هیچ نمی‌دانید.

به نظر ما امام هادی ؈ خواندن این زیارتنامه را توصیه نفرموده است، بلکه شیطان راوی را بدین کار دستور داده است، چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿ وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ ۝١٦٨ إِنَّمَا يَأۡمُرُكُم بِٱلسُّوٓءِ وَٱلۡفَحۡشَآءِ وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ۝١٦٩ ﴾ (سوره البقره) یعنی از گامهای شیطان پیروی نکنید، همانا او دشمن آشکار شما است، همانا او شما را به کارهای زشت و فحشا و گفتن آنچه را که بدان علمی ندارید بر علیه خداوند امر می‌کند.

سپس می‌گوید: «شما مقامی دارید که هیچ کس به آن نمی رسد و هیچ کس به سوی آن سبقت نمی گیرد و هیچ کس طمع وصول به آن مقام را ندارد! حال می‌پرسیم مقام والای ائمه به فضل و جبر الهی بوده است یا به سبب ایمان و عمل و جهاد و کوشش خودشان؟ اگر بگویی به فضل و جبر پروردگار بوده است، در این صورت این فضیلت نیست زیرا آنان به ایمان و عمل خویش به جایی نرسیده اند، خدا هر رودخانه و هر درختی را خواه ناخواه معصوم قرار داده است، اما چنانکه خودشان فرموده اند وصول به مقامات عالی و تقرب به درگاه الهی وابسته به عمل و سعی و تلاش خودشان است، می گوییم پس هر که سعی کند و پیروی از خدا و رسولش ﷺ کند ممکن است در شمار کسانی که خداوند به ایشان نعمت تقرب بخشیده است قرار بگیرد، چنانکه می فرماید: ﴿ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَـٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّـٰلِحِينَ ۚ وَحَسُنَ أُوْلَـٰٓئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾ ﴾ (سوره النساء) یعنی هر که پیروی از خداوند و پیامبرش ﷺ بکند با کسانی هستند که خداوند به ایشان نعمت بخشیده است کسانی همچون پیامبران و صدیقان و شهداء و نیکوکاران، و آنان بهترین همراهان هستند.

هنگامی که مردی به حضرت رضا ؈ گفت که به خدا قسم تو بهترین مردم هستی، آن حضرت فرمود: سوگند یاد مکن، بهتر از من کسی است که باتقواتر باشد، سوگند به خدا آیه ﴿ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ ٱللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ ﴾ (سوره الحجرات آیه ۱۳) یعنی همانا گرامی‌ترین شما نزد پروردگار، با تقواترین شماست، نسخ نشده است[1].

۱- عیون أخبار الرضا، باب ۵۸ (باب قول الرضا لأخیه زید بن موسی...) حدیث دهم.

دیگر آنکه می‌گوید: هیچ ملک مقربی و پیغمبر مرسلی و صدیقی و شهیدی و نه عالمی و نه جاهلی و نه آدم پستی و نه آدم با فضیلتی و نه مؤمن شایسته‌ای و نه فاجر بدبختی و نه ستمگر و نه سلطان بدخویی و نه شیطان متمردی و نه مخلوقی که در این میان مشاهده شود نیست مگر اینکه خداوند جلالت امر شما و بزرگی شأن شما و تمامیت نور شما و راستی مسند شما و ثبات قدم شما و شرافت جایگاهتان و منزلت شما را نزد خود، به همه آنان شناسانده است!!

حال می‌پرسیم آیا سلاطین و ستمگران عنود از قبیل چنگیز و تیمور و لنین و استالین و هیتلر و جانسون و ... همه مقامات و نورانیت و راستی مسند ائمه را می‌دانسته‌اند؟! و هر فرد پست و فاجر بدبخت و هر شیطان متمردی عارف به مقام ائمه است؟! اگر چنین نیست پس چرا عالم نمایان این دروغهای شاخدار را می‌خوانند؟ و چرا هر چه را امثال مجلسی یا ابن طاووس و ... نقل کرده اند، قبول می‌کنند؟ واگر قبول ندارند چرا عوام را مطلع نمی‌کنند؟!

ایرادات این زیارتنامه بسیار بیش از اینهاست ولی با حال و روزی که این روزها دارم و با عدم امنیت و بی خانمانی در عین ضعف پیری و عوارض زندان و تبعید، توان تفصیل بیشتر ندارم.

سخنی با مردم

باری، متاسفانه علماء نسبت به عوام دلسوزی ندارند و در مقابل خدای متعال احساس مسؤولیت نمی‌کنند، عوام بی اطلاع نیز هر چه از معممین و عالم نمایان می‌شنوند بدون تأمل می‌پذیرند، با اینکه قرآن کریم مردم را به تفکر و تامل در کتاب الهی دعوت فرموده است. البته در این مورد نیز علما فاقد مسؤولیت نیستند زیرا آنان مردم را به تفکر و طلب دلیل و مدرک عادت نداده اند، بلکه از ترس جاه و مقام و احترام خویش، در مقابل عوام سکوت کرده و کمتر با انحرافات وخرافات آنها مخالفت کرده اند. از قدیم الأیام وضع به همین منوال بوده است، مثلا در تاریخ ابن الفوطی آمده است که: در سال ٦٤٦ هجری بیشتر مردم خصوصا اطفال به امراض حلقوم و خناق مبتلا شدند و اطباء نیز کاری از دست شان ساخته نبود، روزی زنی ادعا کرد که در خواب زنی از جن به نام أم عنقود را دیدم که به چاهی اشاره کرد و گفت: بچه ی من در این چاه مرده است، ولی مردم مرا تعزیت و تسلیت نگفته اند، من نیز برای شما خناق آورده ام، این افسانه در بغداد شهرت یافت و مردم دسته دسته دور چاه مذکور خیمه بر پا کرده و نوحه می‌خواندند و سینه زنان چاه را طواف می کردند و از جن مذکور عذر خواهی و درخواست عفو کرده و شفاء می طلبیدند و اشعاری از این قبیل نیز می‌خواندند:

أي أم عنقود اعذرينا ... مات عنقود وما درينا
لما درينا كلنا قد جئنالا ... تحر دينا فتخنقينا

که آن را چنین ترجمه کرده ام:

ای ام عنقود تو بگذر از ما ... که مرده عنقود جلوتر از ما
ای ام عنقود برس به فریاد ... این جمع بیمار بنما دمی شاد

اطفـــال مـــا را از بـــاد خنـــاق مـــی‌ده رهـایی ایـن جمـع مشـتاق
کـه در عزایـت مـا هـم دخیلـیم خنـــاق میـــاور، تمـــام علیلیـــم!

در ایران نیز در احوال «فرهاد میرزا» که از اولاد فتح علی شاه قاجـار و مـردی فاضل و دارای تالیفاتی از قبیل «زنبیل» و «قمقام» می‌باشد نوشته‌اند: هنگامی که او ولایت خراسان را بر عهده داشت، روزی صدای نقاره خانه مرقد امـام رضـا علیه السلام به گوشش رسید، پرسید چه خبر شده است؟ گفتند: خبر خوش، امام معجزه کرده و کوری را شفاء داده است. وی دستور به احضار کور داد و از او پرسید: تو کـور مادرزاد بوده ای یا بعدها کوری بر تو عارض شد؟ مرد پاسخ داد: من کور مادرزاد بوده ام، چند شب به امام متوسل شدم تا اینکه دیشب امـام بـه خـوابم آمـد و بـر چشمم دست کشید و اکنون بینا شده ام! فرهاد میرزا پرسید: حال به طور کامل می بینی؟ گفت: بلی، وی از میز خود کاغذی سفید برداشت و پرسید: آیا می بینی کـه این چه رنگی است؟ گفت: سفید است. بار دیگـر انـاری برداشـت و از رنـگ آن پرسید؟ مرد پاسخ داد: قرمز است، بار دیگر برگی را نشان داد و پرسید چه رنگـی است؟ گفت: سبز است. فرهاد میرزا گفت: تو دیشـب بینـا شـده ای و قـبلاً کـور مادرزاد بوده ای، پس چگونـه ایـن رنگهـا را شـناختی؟! معلـوم اسـت کـه دروغ می‌گویی. سپس دستور داد او را شلاق بزنند تا راست بگوید. مرد مـذکور پـس از شلاق خوردن ناگزیر اقرار کرد که: من فقیری بودم و به خراسان آمدم و از خـدّام بارگاه کمک خواستم، یکی از آنان گفت: به تو پیشنهاد می کنم که به کوری تظاهر کنی و ما تو را دو شب به ضریح می بندیم و تو در شب سوم بگو امام مـرا شـفاء داده است، ما هم غوغای معجزه برپا مـی‌کنـیم، آنگـاه هـر چـه زوار پـول برایـت ریختند نیمی از آن را به ما بده، من نیز قبول کردم. فرهـاد میـرزا خـادم مـذکور را احضار کرد گفت: آیا اعتقاد داری که امام شما شفا می‌دهد؟، اما خدا انسان را کور

می‌کند؟، آیا امام شما از خداوند، خیرخواه تر است؟! و فرد مذکور را از کار برکنار کرد.

اینجانب نیز در سفری به بندر بوشهر، مشاهده کردم که روز اربعین شهر خلوت شده و مردم فوج فوج و سواره و پیاده عازم زیارت هستند، پرسیدم به زیارت کجا می‌روند؟ گفتند: به زیارت امام زاده «سوز علی»! گفتم: در میان فرزندان ائمه، کسی به نام «سوز علی» نیست. گفتند: این آقا کشف و کرامات زیادی دارد، معجزه می‌کند، شفا می‌دهد و در بارگاه او نذر و نیاز و فرش و اثاثیه فراوان فراهم آمده و از صد فرسخی به زیارت مرقد او می‌روند. بسیار تعجب کردم و همان روز به دیدن عالم شهر موسوم به «سید ابوالقاسم بهبهانی» که اتفاقا بیمار هم بود رفتم و پس از عیادت او از ایشان در مورد امام زاده سوز علی پرسیدم، گفت: نپرس که موجب دردسر است. گفتم: نترسید من در اینجا زیاد نمی مانم و با کسی در این شهر از این راز سخنی نمی‌گویم، گفت: مأمورین انگلیس می خواستند از شیراز تا بندر بوشهر جاده ی شوسه احداث کنند، در مسیر این جاده با خرابه ای مواجه شدند که مردم منطقه احتمال می‌دادند کسی در خرابه مدفون باشد. شبها مردی به نام «سوز علی» در این خرابه می‌خوابید، مأمورین انگلیس سنگ قبری تهیه کردند ودر دویست قدمی خرابه زیر خاک پنهان کردند و به سوز علی گفتند: تو خوابی را جعل کن و بگو که درخواب دیده ام که در این خرابه قبری نیست، بلکه قبر در دویست قدمی آنجا است، خاک آنجا را بکنید تا سنگش ظاهر گردد. این خواب میان عوام منتشر شد، مردم با سلام و صلوات بیل بر دوش گرفتند و سنگ را از زیر خاک پیدا کردند، ولی نمی‌دانستند که آن قبر را به نام که بخوانن ، ناگزیر به نام همان گدایی که آنجا می خوابید آنجا را امام زاده

سوز علی نهادند و الان صدها هزار تومان آنجا خرج شده و محل شمع و چراغ و نذورات و امثال آن شده است!

کار خرافات و بی فکری عوام به جایی رسیده که فرد حقه بازی، سنگ بام غلطانی را به یکی از محلات مشهد آورده و بین مردم پخش کرده است هر که حلال زاده باشد می‌تواند این سنگ را بلند کند و مردم فوج فوج به دیدن سنگ می‌روند و سعی می‌کنند آن را بلند کنند!

این است نتیجه ی عدم انجام وظیفه ی علما و جهل و انحطاط و غفلت مسلمین، **در حالی که هزاران آخوند و مبلغ در مشهد به نام اسلام، نان مسلمین را می خورند ولی مردم را از حقایق دین آگاه نمی‌کنند!**

به یاد دارم در زمان اقامت در مشهد، هنگام خروج از مرقد، در میان رواق و در برابر جمعیت، جوانی جلوی مرا گرفت و دامن لباسم را در مشت گرفت و با گریه گفت: ای امام رضا! تا حاجتم را ندهی رهایت نمی‌کنم و با اصرار عجیبی از حقیر حاجت می خواست، گفتم حاجتت چیست؟ گفت: ای امام تو خودت بهتر می‌دانی! هر چه از حاجتش می‌پرسیدم جواب می‌داد تو خودت بهتر می‌دانی، هر چه سعی کردم خود را از دستش خلاص کنم، نتوانستم ناچار خدام(خدمتگزاران) را صدا زدم که او را از من دور کنند و من به زحمت توانستم فرار کنم.

یک بار نیز در سفری به شیراز در نزدیکی «آباده» ماجرایی برایم رخ داد که آن را در زندگی نامه خود آورده‌ام. آری این است حال عوام که نتیجه نشر خرافات است. علت این وضع تأسف بار آن است که مردم از حقایق دین و کتاب آسمانی بی‌خبرند و از معارف اسلامی و قرآنی اطلاعی ندارند و بزرگان دین را به درستی نمی‌شناسند و هر کفر و شرک و خرافاتی را که به نام امام نشر دهند، خریدارند و

گروهی به نام مداح و روضه‌خوان و ... هر چه می‌خواهند به نـام دیـن و امـام بـه خورد مردم می‌دهند.

این جانب از این وقایع تاثیرانگیز که نمونه ای از آن را در سطور فوق ملاحظه کردید بسیار دیده ام، از جمله در زمان سکونتم در خراسـان شـتری را در خیابـان رها کردند، شتر تا جایی که راه بود رفت تا اینکه به صحن امام رضـا ﷺ رسـید (یا در واقع صحنی که توسط شاه عباس شرابخوار احداث شده و الا حضرت رضا ﷺ صحنی نداشته است) در این هنگام گروهی از عوام به دور شتر جمع شده و هیاهو و غوغایی بر پا کردند که شتر به زیارت امام ﷺ آمده است به حـدی کـه گویا این خبر در روزنامه های آن زمان نیز منعکس شد. حتی کسی موسوم به آیت الله نمازی به من گفت: شما معجزه‌ی به زیارت آمدن شـتر را چگونـه مـی بینیـد؟ گفتم: چرا همین یک شتر به زیارت آمده و شتران دیگر نمی آیند؟ گفت: این شتر شیعه بوده و دارای ولایت بوده و باقی شتران چنین نیسـتند! بـاری شـتر را بسـیار اذیت کردند و پشمش را برای تبرک کندند و حتی به دیگران نیز فروختند!

زمانی دیگر در مشهد سنگهای بزرگی را که مقابل ایوان طلای مرقد امام رضـا ﷺ قرار گرفته بود مشاهده کردم، گفتم: چرا این سنگها را بر نمی دارند؟ گفتنـد: این سنگها به زیارت آمده اند!! گفتم: چگونه سنگ به زیارت می‌آید، گفتند: سـنگ ایمان شان کامل است اما تو که باور نداری ایمانت ناقص است. آن وقت فهمیـدم که ایمان کامل از نظر بعضی ها چه معنایی دارد؟!

به هر حال کار به جایی رسیده است که هر جا استخوانی در زمینی پیدا شـود، تعدادی شایعه ساز جمع می‌شوند و قصه یک خواب را انتشار می‌دهند کـه اینجـا مرقد امام زاده‌ای است که شفا می‌دهد، حاجـت مـردم را روا و بلاهـا را برطـرف

می‌کند و به انـدک مـدتی مـردم دور آن گـرد آمـده و پولهـا و فرشـها و اثاثیـه و مسافرخانه و اوقاف بسیار برای گور خیالی و مجهـول الهویـه فـراهم مـی‌شـود و گروهی مفتخور از درآمد موقوفات و نذورات و فروش قبر در اطراف مرقد به نان و نوایی می‌رسند. از جملـه در آسـتانه ی گـیلان، بـرای کسـی موسـوم بـه سـید جلال‌الدین اشرف در نزدیکی سفیدرود، بارگاهی ساخته اند کـه در بـین فرزنـدان ائمه چنین شخصی شناسایی نشده است، اما چه پولهایی کـه در ضـریح او ریختـه نمی‌شود!!

به قول شاعر مصری احمد شوقی:

أحياؤنا يسترزقون بدرهم وبألف ألف ترزق الأموات!

یعنی: زندگان ما برای روزی خود به درهمی محتـاج هسـتند در صـورتی کـه هزاران درهم به اموات داده می‌شود. چنین می‌گویند که وی ایـن شـعر را در ایـام قحطی سروده است، زمانی که زندگان در به در به دنبال یک درهم بودند ولـی در همان حال هزاران درهم در ضریح اموات می ریختند!

نتایج شیوع خرافات

با شیوع اینگونه خرافات و روایات و اخبار جعلی، مشکلاتی در جهـان اسـلام بـه وجود آمده که بر عهده هر مسلمان عالمی است که با تمام توان با آنها مقابله کند، از جمله:

۱- کثرت کتب احادیث غیـر معتبـر و آمیـزش حـق و باطـل و حیـران شـدن محصلین(طلبه‌های علوم دینی).

۲- تعصب مذهبی متدینین و از دست دادن عقل و انصاف و طرفداری از امور نامستند و ناموجه.

۳- ایجاد غرور و افتخار جهال به همین امور و قرار گرفتن آنان به عنوان ابزار دست توسط دکانداران مذهبی.

٤- اتلاف وقت و مال در نشـر کتـب خرافـی و اوقـاف بسـیار بـرای مقـابر و اسراف در این امور.

۵- نشر شرک و خرافات در میان مردم به نام مذهب و سوء استفاده از ائمـه و اولیای دین.

٦- ترک اقتداء به افعال بزرگان اسـلام و کمـی سـعی و تـلاش در راه دیـن و جهاد فی سبیل الله و پرداختن به اعمال بیهوده از قبیل زیارات و نذورات مرجـوح و باطل و گریه و زاری و تشکیل دسته‌های عزاداری و قمه زنی و ...

۷- اشاعه و نشر بدعتها و شعائر ساختگی به نام مذهب و اسـلام و اهمـال در احکام حقیقی دین.

متاسفانه اگر کسی برای روشنی افکار مسلمین قدمی بردارد و یا قلمی بر کاغذ بگذارد پاسداران خرافات(یا پاسدران امام رضا) به بهانه طرفداری از ائمه و اولیای

دین، وی را متهم ساخته و کافر و فاسق خوانده و فرصت نمی‌دهند که عوام، سخنان چنین کسانی را بشنوند.

هدف نگارنده از تالیف این کتاب آن بود که عده‌ای از مردم منافق و بی‌اعتقاد به خدا و رسولش ﷺ، به نام اسلام و به بهانه‌ی اظهار ارادت به اهل بیت پیغمبر ﷺ در طول مدت چند قرن هرچه خواسته‌اند به اسلام نسبت داده‌اند و آنچه کفر و شرک و ضد قرآن و عقل و موجب انهدام اسلام و انحطاط و تفرقه‌ی مسلمین بوده است، در کتب زیارات و ادعیه به عنوان حدیث و روایت ذکر کرده‌اند و اسلام را مجموعه‌ای از خرافات و موهومات و تملق و چاپلوسی از بزرگان اسلام معرفی کرده‌اند و مردم را به بهانه‌ی ذکر کرامات و معجزات و فضائل بزرگان دین از اصل دین و از قرآن دور ساخته‌اند و از معارف اسلام و قرآن بی‌خبر نگه داشته‌اند و آنان را به تعظیم و تمجید پیغمبر و امام مشغول کرده‌اند و برای رفتن به سر قبرها و مزارها ثوابها و اجرهای بی‌حساب و غلوآمیز و ناموافق با عقل و قرآن تراشیده‌اند و مردم را به کارهای بیهوده سرگرم کرده‌اند ودین و دنیا و اموال آنان را ربوده‌اند و خرافات را به نام دین به مردم تزریق کرده‌اند، علماء نیز نه تنها مخالفت نکرده‌اند بلکه با سکوت خود به طور ضمنی تأیید آنان نیز کرده‌اند! ما در این مختصر برای بیداری مسلمین متن تعدادی از زیارتنامه‌ها را بررسی کردیم، به امید اینکه مردم ما از کید و مکر ایشان رهایی یابند.

سخنی با خواننده کتاب

خواننده‌ی محترم! به اجماع تمامی علمای اسلام، عبادت توقیفی است، یعنی هیچ عبادتی جایز نیست مگر آنچه را که خدای متعال تشریع و رسولش تعلیم کرده باشد. از این رو در مطالب این کتاب که شاید مطالب آن نیز برای شما مأنوس نبوده است، با دقت بیندیش و در اعمالی که به قصد تقرب به پیشگاه الهی انجام می‌دهی از نو تامل و تفکر کن و با توجه به آیه مبارکه: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾ (سوره الإسراء آیه ٣٦) یعنی از چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن، از اعمالی که مدرک و دلیلی متقن بر مشروعیت آنها در دست نیست، از جمله زیارت قبور با این خرافتها و توسل به غیر خدا و نذر برای غیر خدا و ... بپرهیز.

امیدوارم که این کتاب لا اقل شما را به تجدید نظر در اموری که بدون دلیلی متقن به آنها عادت کرده‌ایم و آنها را جایز بلکه مستحب پنداشته‌ایم وادار سازد. و ما توفیقنا إلا بالله و امیدوارم که خداوند متعال، این تألیف را در میزان حسنات این حقیر قرار دهد و آخر دعوانا أن الحمدلله رب العالمین.

خادم شریعت مطهر

سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی

١٣٦٨/٩/٢

قابل توجه خوانندگان

از تمامی کسانی که این کتاب بدستشان رسیده است خواهشمندیم، کـه بـرای این علامه‌ی شجاع، خدا ترس، و حق جو دعای خیر کنند. آنچه در ایـن کتـاب و کتابهای دیگر برقعی به چشم می‌خورد، حق جویی، تواضع، اخـلاص و شـجاعت ایشان در بیان حق است که هر کسی هـر کـدام از تألیفـات ایـن علامـه‌ی دلیـر را بخواند درک خواهد کرد.

ناشر